

19 می 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال 1357ش (از 24 تا 28 اپریل 1978م)



پیشگفتار:

از کودتای منحوس ثوربه حیث سرآغاز همه مصیبت های بعدی در کشور اکنون 39 سال میگذرد و هنوز که هنوز است مردم از اثرات دنباله دار آن به نحوی مستقیم و یا غیرمستقیم رنج میبرند که شرح کامل آن در هفت من کاغذ نمی گنجد. در این نوشته کوشش میشود تا جهت تداعی رویدادهای مهم طی چهار روز هفته اول ماه ثور که متعاقب قتل میراکبرخبر صورت گرفت و آن "دام تذویری" بود برای راه اندازی یک کودتای از قبل پلان شده مطالبی در پنج بخش خدمت علاقمندان تاریخ معاصر کشور تقدیم دارم که از منابع و مآخذ دست اول یعنی مبتنی برنوشته کسانی که خود مستقیماً در جریان قرار داشتند، برگرفته شده است.

بخش اول ارتباط میگیرد به شرحی درباره آغاز رویدادها یعنی قتل میراکبرخبر و عکس العمل سران حزب دموکراتیک خلق درقبال آن؛ بخش دوم چگونگی بازداشت 9 تن از سران حزب توسط دولت، بالاخص در رابطه با بازداشت حفیظ الله امین که صاحبمنصب مؤظف - غنی صافی (پرچمی) از تسامح حزبی کارگرفته و با اغماض از اصل وظیفه زمینه تماس امین را با گروپ نظامی مربوطه برای آغاز کودتا مساعد ساخت؛ بخش سوم شرحی از قول دگروال عبدالقادر که چگونه قوای هوایی در جهت موفقیت و به ثمر رسانیدن کودتا نقش مهم بازی کرد؛ بخش چهارم گزارشی مختصر از

د پانو شمیره: له 1 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

رویدادهای داخل ارگ و اقدامات نظامی علیه قیام به استناد نوشته فضل الرحمن تاجیار - امر
اوپراسیون گارد جمهوری و اینکه چگونه امیدها به یأس تبدیل شدند و در ساعات صبح زود هشتم ثور
با شهادت رئیس جمهور محمد داؤد و اعضای خانواده او نظام جمهوری سقوط کرد و کشور در دست
کمونسیت های خلقی و پرچی افتاد و بخش پنجم عواقب ناگوار کودتا ی ثور.

د پانو شمیره: له 2 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

بخش اول

قتل میراکبر خیبر - دام تذویر

در آغاز این بحث لازم است به اعتراف دگروال عبدالقادر (بعداً جنرال و وزیر دفاع رژیم کودتائی) توجه را جلب کرد که در صفحه 158 کتاب خاطرات سیاسی خود درباره لزوم سقوط جمهوری چنین بیان نموده است: «داوود خان زمانی می گفت که منافع افغانستان را به خاطر چند میلیون پول خدشه دار نمی سازد. این زمانی بود که احساس می شد داوود خان به شوروی تکیه دارد. اما در اواخر، وضع تغییر کرد. شاه ایران، داوود خان را دعوت کرد. داوود خان برای حج عمره به عربستان رفت. بعد به عراق و کویت و اندونیزیا رفت. در همان زمان بود که این مفکوره در بین ما چپی های حزب دموکراتیک پیدا شد که "وقتش فرا رسیده! داوود خان انحراف کرده است و اسلامیست ها رو می آورد. همین حالا باید چاره اش شود."» (کتاب: "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گو با دکتر پرویز آرزو"، چاپ اول، 1392ش، صفحه 158)

این اعتراف جنرال قادر ریشه از همان تصمیم مقامات شوروی میگیرد که برای سرنگونی نظام جمهوری در کشور دست به اقدام یازیده و برای سفارت خود در کابل هدایت داده بود تا برای تدارک مقدمات یک کودتای نظامی نخست بر سران دو جناح رقیب در حزب دموکراتیک خلق (جناح خلق و جناح پرچم) فشار وارد کند تا اختلافات خود را کنار گذاشته و به همکاری و تفاهم در ایجاد "حزب واحد دموکراتیک خلق" بپردازند.

با همین روحیه سران خلق و پرچم طی یک اجلاس مورخ 12 سرطان 1356 در ظاهر باهم وحدت کردند و تره کی و امین ازیکطرف و ببرک کارمل با دوستان دیگر خود از طرف دیگر توافق بر عملی کردن هدایت سفارت شوروی مبنی بر "وحدت حزب" و آمادگی جهت راه اندازی یک کودتا علیه رژیم جمهوری نمودند. اما در این میان یکی از شخصیت های بارز و مهم پرچم میراکبر خیبر که در بین پیروان خود به حیث تیوریسن و استاد ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم شهرت بسزا داشت، ادعا میکرد که حزب بر طبق دستور لنین باید از راه تشدید مبارزه طبقاتی در بین مردم و از طریق مبارزه پارلمانی به قدرت سیاسی دست یابد، نه از راه کودتای نظامی و لذا نظر او موجب یک انشعاب جدی در جناح پرچم گردید. هواداران خیبر در اواخر سال 1356 با انتقاد بر موقف سازشکارانه ببرک کارمل به افشاگریها پرداختند و آوازه کودتای احتمالی را بلند کردند، طوریکه اینکار آنها با پلانهای مخفی سفارت شوروی در کابل در مخالفت قرار گرفت و فضای بی اعتمادی را در بین پیروان حزب بخصوص سران آن تقویه کرد.

به گفته دستگیر پنجشیری: «در این روزها درباره اختلاف نظر شدید ببرک کارمل و خیبر و دید و بازدیدهای خیبر و لایق با داکتر حسن شرق و نورمحمد تره کی نیز افواها و سخنانی شنیده میشد. از نزدیکی تره کی و خیبر هم ببرک کارمل و هم حفیظ الله امین به درجه های متفاوتی مشوش بودند، زیرا خیبر آدم پیگیر، مبلغ برجسته بود موضع طبقاتی و ملی با النسبه مستحکمر و نفوذ و سابقه سیاسی خوب داشت...»؛ پنجشیری می افزاید که حین تجلیل از چهاردهمین سالگرد تأسیس حزب دموکراتیک خلق مورخ 11 جدی 1356 منشی عمومی کمیته مرکزی [نورمحمد تره کی] نظر عمومی حزب را اعلام کرد که: «در حال حاضر حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخالف رویارویی و اعمال قهریه علیه دولت است، در سال آینده باید سکوت شکسته شود. در اول ماه می [مطابق به 11

ثور 1357] روز جشن همبستگی کارگران جهان باید تظاهرات خیابانی سازمان داده شود و مطالبات مبرم کارگران کشور در آن تظاهرات مطرح گردد، شعار حزب دموکراتیک خلق افغانستان حداقل تا ماه اسد 1357 همین شعار قدیمی دفاع از نظام جمهوری و تکامل آن به سود خلق خواهد بود... مگر تا هنگامیکه به مقام رهبری و مرکزی تصمیم گیری حزب حمله نشود، حزب ما این فشارها را تحمل خواهد کرد.» (پنجشیری، دستگیر: "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، جلد اول و دوم، چاپ سوم، صفحات 58 و 59)

پنجشیری علاوه میکند که: «شام روز 28 حمل 1357 مطابق 17 اپریل 1978 [قبل از آنکه از ترور خیبر اطلاع حاصل شود] جلسه بیروی سیاسی در منزل نورمحمد تره کی دایر گردید و گزارشها مبادله شد... و چنین فیصله و ارزیابی به عمل آمد که رژیم سردار داود خصلت کاملاً ضد ملی و ضد دموکراتیک کسب کرده است. با رضا شاه پهلوی، سادات رئیس جمهور مصر و نیروهای راست و وابسته به استکبار جهانی و منطقه پیوند یافته است، روز بروز به تضییقات و اختناق خود می افزاید. بنابراین باید در روز اول می 1978م سکوت استبداد دولت کودتا [مقصد از رژیم جمهوری است - کاظم] درهم شکسته شود، وحدت و قدرت حزب بعد از پنج سال مبارزه بی سر و صدا نمایش یابد.»

در همین احوال پس از ختم جلسه فوق حوالی ساعت 9 شب 28 حمل واقعه قتل خیبر در جاده مقابل مطبوعه دولتی صورت گرفت و جسد او را در روی سرک یافتند که بطور مرموز بوسیله فیر تفنگچه کشته شده و قاتل فرار کرده بود. پس حضور پولیس جسد به شفاخانه علی آباد انتقال داده شد و برق آسا خبر این رویداد در همه جا پخش گردید و به گفته پنجشیری در ساعت سه بجه نیم شب روز جمعه مورخ 29 حمل پلینوم کمیته مرکزی حزب در خانه تره کی در کارته چهار دایر گردید که تا حوالی صبح آنروز دوام کرد و درباره برنامه تدفین خیبر با مراسم خاص تصمیم اتخاذ گردید.



از چپ به راست: اناهیتا راتبزاد، سلطانعلی کشتمند، میراکبر خیبر و سلیمان لایق (نشسته)

د پانو شمیره: له 4 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

صبح همان روز جسد خیبر از شفاخانه به منزلش در مکروریان اول انتقال یافت و برای فامیل و اقارب سپرده شد. بروز چهارشنبه مورخ 30 حمل مراحل تغسیل و تکفین در مکروریان بوسیله مولوی احمد جان - باجه خیبر و شوهر همشیره سلیمان لایق و یکی دو تن دیگر از جمله یک شخص تازه وارد در حلقه پرچمی ها که همه او را می شناسند، انجام گرفت و پس از آن مراسم وداع با میت در حضور عده کثیر از علاقمندان حزبی که در اطراف و میدان بلاک 35 آنجا تجمع کرده بودند، شروع شد و حاضران با یکبار چرخیدن به دور تابوت با جسد خیبر وداع نمودند.

کریم میثاق عضو بیروی سیاسی حزب و مسئول کمیته تدارک قبل از انتقال میت رو به حضار کرد و گفت: «ماباید با یک متانت، با یک سکوت، بایک سکوت پرمعنی و خموشی قبل از طوفان و بخاطر وطن عزیز خود افغانستان، حوصله خود را حفظ کنیم و جنازه این رفیق بزرگ و قهرمان خود را با یک عظمت و شکوه که در تاریخ کشور ما نقش شود، مشایعت نماییم»؛ او از تمام «نیروهای ملی و دموکراتیک، و قدرتهای ضد ارتجاعی، ضد استبدادی و ضد امپریالیستی خواهش کرد تا شعار "مرگ بردشمنان خلق" و نیز شعارهای "مرگ بردشمنان ترقی وطن مان افغانستان، متحد و نیرومند باد صفوف وطن پرستان و نیروهای دموکراتیک، پیروز باد جنبش ملی و مترقی ما، زنده باد افغانستان و خلق های زحمتکش آن، مرگ بر امپریالیزم دسیسه کار، مرگ بر "سی آی ای" را سه بار همراهی کنند» که با "هورا" های ممتد این شعارها بدرقه شد. (پنجشیری... صفحه 64)

با ختم این مراسم بساعت ده بجه قبل از ظهر انتقال میت بوسیله موتر آغاز گردید که دربین موتر جنازه تره کی، کارمل و برادر خیبر جا گرفتند و در پیشاپیش موتر اعضای برجسته حزب و کمیته مؤظف تدفین با بلندگو ها و دیگران از عقب موتر به سمت چهارراهی صحت عامه پیاده در حرکت شدند. حین گذشتن از جلو سفارت امریکا شعار های "مرگ بر امریکا... مرگ به امپریالزم جهانخوار و..." در فضا طنین انداز گردید و در اثنای عبور از جلو ارگ ریاست جمهوری بار دیگر شعارها تکرار شد که بعد از چرخش بسوی مسجد پل خشتی دیگر همه خاموشانه براه افتادند.

با این دلهره که آیا امام مسجد حاضر به خواندن نماز جنازه خیبر خواهد شد، نماز با سه جنازه دیگر بطور جمعی خوانده شد و پس از آن کاروان مشایعت کنندگان اعم از پیروان حزب و مردم عوام به حیث تماشاچی هچنان در عقب موتر خاموشانه و آرام بدون سردادن شعار از طریق جاده میوند بسوی شهدای صالحین به راه خود ادامه دادند. قبل از رسیدن به محل دفن در یک ساحه هموار و وسیع برای سخنرانی میکروفونها بر بالای چند عراده موتر نصب گردیده بود که پس از اکمال خاکسپاری نوبت سخنرانی ها رسید. نخست تره کی به زبان پشتو اعلامیه حزب را قرائت کرد که متن دری آن بوسیله داکتر شاه ولی خوانده شد و اما بیانیه سیاسی و مبسوط حزبی را ببرک کارمل منشی کمیته مرکزی خواند و پس از آن سوانح خیبر را باریق شفيعی قرائت کرد و در پایان دو پارچه شعر بوسیله سلیمان لایق و دستگیر پنجشیری خوانده شد و با این ترتیب مراسم تدفین به پایان رسید. متن مکمل اعلامیه حزب و بیانیه سیاسی آنرا دستگیر پنجشیری در کتاب فوق الذکر خود درج نموده که نکات مهم و برجسته آن جهت مزید معلومات ذیلاً خدمت علاقمندان تقدیم میشود:

نورمحمد تره کی طی اعلامیه حزب تصریح کرد که: «شهادت رفیق ما دلالت گر تشدید مبارزه آشتی ناپذیر میان نیروهای وطنپرست انقلابی و نیروهای ارتجاع و پشتیبانان آنها امپریالیزم جهانی است که تا پیروزی قطعی زحمتکشان افغانستان ادامه خواهد یافت. ما به مناسبت مرگ رفیق شهید خویش نه تنها گریه و زاری نخواهیم کرد، بلکه باز هم خواهیم آموخت که چگونه نیروی خود را برای پیکار

انقلابی علیه دشمنان وطن و خلق افغانستان بیش از پیش به کار بریم و هرگز در برابر وحشت و ترور، از راهیکه در پیش گرفته ایم عقب نه نشینیم.» تره کی در بیانیه خود صریحاً به دولت اخطار داد و گفت: « ما درحالیکه در این محفل باشکوه که به خاطر بزرگداشت مرگ رفیق شهید میراکبر خیبر برپا گردیده است، به اداره و دستگاه به اصطلاح امنیتی آن اعتراض می نمائیم و با صراحت اعلام میداریم که هرگاه هیئت حاکمه کشور سیاست دروغ تهدید را که در برابر نیروهای ارتجاع داخلی وابسته به ارتجاع منطقه و بین لملی در پیش گرفته است، تغییر ندهد، دستگاه اداره را از وجود عناصر شناخته شده و نفوذ داده شده ارتجاع وابسته به امپریالیزم تصفیه نکند، مسئولیت زندگی مبارزان وطنپرست را تأمین ننماید و علیه تروریزم و تروریستها قاطعانه اقدام ننماید، مسئول عواقب ناشی از آن خواهد بود.» (پنجشیری... صفحه 68)

ببرک کارمل در بیانیه سیاسی حزب بیشتر به خصوصیات حزبی و آگاهی ایدئولوژیکی خیبر تماس گرفت و گفت: «میراکبرخیبر این اکبر شهدای وطن، از رهبران سرسپرده، از بنیان گذاران دلیر دموکراتیک خلق افغانستان پیشآهنگ طبقه کارگر افغانستان بود و نامش و این عنوان جاودان خواهد ماند. خیبر خونین ما، این پرچم سرخ خلق افغانستان، همیشه به رفقا هم‌رزم و هم‌سنگر خود با فروتنی خلقی میگفت: رفقا! شرف والای شما افتخار بزرگ شما، عضویت پیشآهنگ دموکراتیک خلق افغانستان است و باید شایسته گی عضویت آن را تحصیل کرد، درفش آن را بلند و پاکیزه نگهداشت و وحدت آن را به مثابه عقل، شرف و وجدان خود حفظ کرد.»

کارمل خطاب به رفقا، دوستان و هموطنان گفت: «خیبر رفیق عزیز ما جان خود را بخاطر وطن و سعادت خلق خود فدا کرد، در دشوارترین شرایط پیکار ما با شجاعت و متانت خاطر نشان می ساخت که رفقا راه پیروزی بردشمنان غدار خلق افغانستان و نیروی ارتجاع اهریمنی که دستیاران مسلکی امپریالیزم خون آشام بین المللی به سردمداری امپریالیزم امریکا هستند، راه دموکراتیک خلق افغانستان، راه اندیشه های پیشرو عصر ما، راه خدمت فداکارانه به منافع خلق و وطن ماست. او به رفقا هم‌رزم خویش میگفت: پیکار برضد طبقات حاکم ستمگر، استبدادگر، برضد قدرتهای ارتجاعی، برضد دولتها و حکومتهای دروغگو و مستبد و برضد امپریالیزم مبارزه طولانی سرسخت و دشوار به کار دارد. مبارزات شدید و خونین طبقاتی به طور پیگیر در پیشروی ماست. ولی رفیق شهید ما میگفت: سرانجام پیروزی نیروهای انقلابی وطنپرست خلق افغانستان به پیشآهنگی دموکراتیک خلق افغانستان راه صلح، استقلال ملی، آزادی خلق، دموکراسی، ترقی و سوسیالیزم علمی است.»

کارمل تصریح کرد که: « میراث معنوی خیبر به رفقای هم‌رزمش ایمان خدشه ناپذیر به سوسیالیزم علمی و اعتقادش به رسالت طبقه کارگر در ایجاد جامعه فارغ از استثمار و ستم ملی و اجتماعی است... خیبر وطنپرست پرشور و یک انترناسیونالیست صدیق بود... خیبر به قدرت طبقه کارگر به حاکمیت خلق و به سوسیالیزم علمی، به انترناسیونالیزم پرولتری به خلق و وطن محبوب خود افغانستان وفادار بود... خیبر پیوسته به رفقا میگفت که باید در میان خلق رفت، باخلق پیوند نزدیک تأمین کرد. برای تجمع، تشکیل و اتحاد خلقهای وطن پیرامون راه های مشخص انقلابی مبارزه را سازمان داد و خلقها را علیه ارتجاع، استبداد و امپریالیزم بسیج کرد.»

در پایان کارمل اعلام داشت که: «قاتلین رفیق عزیز ما، این فرزند اصیل خلق کشور عبارتند از: قوای ارتجاع داخلی به سردمداری ارتجاع سیاه و افراطی و محافظ راستگرای حاکم، ارتجاع منطقه و امپریالیزم در راس شبکه های جاسوسی امریکا، پاکستان، ایران و غیره و همه و همه، عملاً

در یک جبهه نامقدس سیاه به مثابه دشمنان داخلی و خارجی خلق افغانستان. بدین جهت ما در پیشگاه آرامگاه شهید خویش یک بار دیگر سوگند خود را در راه مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم تجدید مینمائیم و به بانگ رسا اعلام میداریم: رفیق شهید خیبر! خلق افغانستان انتقام تو و دیگر همزمان شهید تو عبدالرحمن ها، عبدالقادرها، نیازمحمدها [کسانیکه قبلاً ترور شده بودند] را خواهد گرفت.»

ببرک کارمل پس از دادن این شعار: «افتخار به شهیدان پیشآهنگ دموکراتیک خلق افغانستان و افتخار و احترام به رفیق شهید ما میراکبر خیبر...» گفتار خود را با این جملات خاتمه داد: «سوگند به تو رفیق خیبر که ما راه آرمان های والای تو، آرمانهای نجیبانه طبقه کارگر در راه به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک و ملی و انقلاب سوسیالیستی با شرافت و بی هراس به پیش میرویم و پرچم ظفرنمون مبارزه طبقاتی خلق افغانستان را که با خون پاک تو و شهیدان دیگر ما گلگون شده است، سر بلند میداریم.» (پنجشیری... صفحه 69 تا 72)

عجب آنست که سران حزبی بدون آنکه به مفهوم واقعی "شهید" اعتقاد داشته باشند، خیبر را "شهید" خطاب کردند که با این زعم آنها خواستند بین "شهید سرخ" و "شهید سبز" حدفاصل ایجاد کنند.

سران حزب ضمن بیانات خود کوشیدند که انگیزه ها و عامل قتل خیبر را به اصطلاح به شاخی باد کنند تا حقیقت را بیوشانند، چنانکه گفتند: «قاتلین رفیق عزیز ما، این فرزند اصیل خلق کشور عبارتند از: قوای ارتجاع داخلی به سرمداری ارتجاع سیاه و افراطی و محافل راستگرای حاکم، ارتجاع منطقه و امپریالیزم در راس شبکه های جاسوسی امریکا، پاکستان، ایران و غیره و همه و همه، عملاً در یک جبهه نامقدس سیاه به مثابه دشمنان داخلی و خارجی خلق افغانستان...»؛ اما انگیزه و دلیل واقعی قتل خیبر در جای دیگر نهفته بود که شرح آن در مقالات قبلی از این قلم به استناد مأخذ و دلایل عقلی و منطقی مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا بيمورد نخواهد بود تا ذکر مختصری از آن بعمل آید:

مقامات شوروی وقتی متوجه شدند که چرخش محمد داؤد بسوی غرب و کشورهای اسلامی و ایجاد روابط نزدیک با دو کشور همسایه در حال گسترش میباشد و در عین زمان محمد داؤد تصفیه هواداران شوروی را از حکومت آغاز کرده است، به این نظر آمدند که اگر وضع با این منوال پیش برود، بزودی ممکن است سرمایه گذاری طویل المدت شوروی در افغانستان از هم بپاشد و این کشور از وابستگی شوروی بیرون شود. با آنکه شورویها میدانستند که حزب دموکراتیک خلق هنوز به مرحله نرسیده است که زمام امور را مستقل در دست گیرد، با آنهم برای رفع خطر فوق لازم دیدند تا در قدم اول هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق را مجبور به وحدت عمل سازند و در قبال آن با راه اندازی یک کودتا به جمهوری محمد داؤد پایان دهند. درحالیکه شورویها در اول به این فکر نبودند و میخواستند محمد داؤد را به حیث یک شخصیت مؤثر فقط برای یک دوره انتقالی نامعلوم و آماده شدن تدریجی شرایط برای گماشتگان خود، برسر اقتدار نگهدارند و این دوره به نظر آنها باید تا زمانی ادامه می یافت که محمد داؤد برای تطبیق اهداف شوروی در افغانستان و منطقه مفید واقع می شد. واضح بود که این دو هدف متضاد و این بازی خطیر، روزی در یک نقطه تصادم میکرد و یک انفجار خونین را با ر می آورد. تصفیه پرچمیها از کابینه سرآغاز این برخورد بود و ادامه آن در چرخش بزرگ سیاست خارجی محمد داؤد روز بروز فاصله گرفتن از توقعات مسکو را آشکارتر میساخت.

عمال کی.جی.بی و سفارت شوروی در کابل به همین منظور در اواخر سال 1355 (1976) کوشیدند تا در قدم اول بین دوجناح رقیب پیرو خط مسکو یعنی خلق و پرچم وحدت عمل ایجاد کنند. آنها میدانستند که اینکا ساده نیست و اختلاف بین این دوجناح عمیقتر از آنچه است که بزودی ترمیم شود. احساس ضرورت مبرم برای تغییر فوری رژیم، سفارت شوروی را در کابل ناگزیر ساخت، بر هر دو طرف خلق و پرچم شدیداً فشار وارد کند تا به منظور آمادگی برای کودتا به اسرع وقت دست بدست هم دهند و همکاری و تفاهم نمایند.

به صد مشکل سران خلقی و پرچمی به تفاهم رسیدند، البته به استثنای میراکبر خیبر از جناح پرچم که معتقد بود: حزب هنوز آماده گرفتن قدرت نیست و اختلافات درون حزبی کاملاً حل نشده، بجای کودتا باید از طرق مبارزات سیاسی برای یک مدت استفاده کرد. (برای شرح مزید، دیده شود مقاله: "مسأله وحدت خلق و پرچم - آغازگر کودتای ثور و تشدید اختلافات درون حزبی"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنلین، مورخ 13 می 2015)

خلیل زمر - یکی از شگردان وفادار خیبر ضمن یک مصاحبه با خبرنگار بی بی سی از قول خیبر چنین گفت که: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان، حزب انقلاب اجتماعی است، نه حزب کودتا». او افزود که خیبر از کارل مارکس نقل قول میکرد که: «کودتا یک توطئه است که از طرف یک تعدادی از افراد جوان پیش برده میشود، ما حزب کودتا نیستیم، ما حزب انقلاب اجتماعی هستیم و باید در بین مردم کار کنیم. وقتیکه قوت ما در بین مردم بیشتر شد، این مسلم است که تعداد بیشتری از مردم، از ما حمایت میکنند. لهذا چیزی که در برنامه گفته شده، آنرا باید اجرا کنیم. برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تعریف میکند که این حزب، حزب انقلاب اجتماعی است. ما نباید از این برنامه عدول کنیم. کودتا کردن عدول از برنامه های حزب است و عواقب بسیار بدی دارد».

خلیل زمر که خودش نیز به حیث یکی از نخبگان شاخه پرچم به حمایت از خیبر تبارز کرده بود، در باره وحدت حزب در مصاحبه خود چنین تصریح کرد که: «اساساً کسی تمایل چندانی برای وحدت بین دو جناح یا دو شاخه و فراقسیون حزب نداشت و آمادگی لازم برای این کار هم فراهم نبود و بحث اتحاد تنها با دیکته و فشار اتحاد شوروی صورت میگرفت که خودش مقدمه ای بود برای فراهم کردن زمینه برای تصرف قدرت. آمادگی ابتدائی بود، دست های اتحاد شوروی بخصوص از طریق ماموران سفارت اتحاد شوروی در کابل که عملاً بر رهبران حزب فشار می آوردند که باید وحدت را بپذیرند، کاملاً مشهود بود»؛ او در ادامه افزود که: «حتی یکی از اهداف سفر داؤد خان به اتحاد شوروی همین بود که با بریژنف حرف بزند که مأموران اتحاد شوروی در کابل از طریق تأمین اتحاد دو شاخه ح.د.خ. عملاً در امور داخلی افغانستان مداخله میکنند و شما باید تعداد کارمندان خود را در سفارت کاهش دهید و همین مسئله به بد شدن مناسبات بریژنف و داؤد منجر شد». (مصاحبه خلیل زمر با عنایت فانی، بی بی سی، مورخ 29 دسمبر 2009 مطابق 8 جدی 1388)

با این گفته واضح میشود که بعضی عناصر جناح پرچم از جمله میراکبر خیبر در شرایط آنوقت طرفدار فوری کودتا نظامی نبودند و میخواستند تا مساعد شدن فرصت، به مبارزه سیاسی ادامه دهند. در اینجا آشکار میگردد که بین پلان سفارت شوروی و نظر خیبر تفاوت و شگاف عمیق وجود داشت. گروه طرفدار خیبر به شمول خلیل زمر و یک عده دیگر در اواخر سال 1356 از حزب انشعاب کرده و به تبلیغ علیه اتحاد جناح خلق و پرچم پرداختند. با این حالت سفارت شوروی در یک موقف خطیر

قرار گرفت: از یکطرف لزوم هرچه زودتر کودتا و از طرف دیگر خطر افشای آن توسط گروه انشعابی خیبر.

شام 28 حمل 1357 وقتی جسد میراکبر خیبر در جاده بین صحت عامه و چارراهی میکروریان پیدا شد که به ضرب گلوله بطور مرموز به قتل رسیده بود و قاتل او هرگز پیدا نشد، بعضی ها این قتل را توطئه حکومت دانستند، برخی آنرا مربوط به اختلاف درون حزبی و رقابتهای ذات البینی اراکین حزبی خواندند و مسئولیت را بردوش حفیظ الله امین و همکارانش برادران عالمیار انداختند و عده دیگر انگیزه قتل را انشعاب از پرچم و مخالفت خیبر با ببرک کارمل وانمود کردند. ولی در هر حال این شایعه که خیبر به هدایت سفارت شوروی و توسط عمال کی.جی.بی روی انگیزه که فوقاً ذکر شد، به قتل رسیده است، بیشتر مدار اعتبار مییابد. زیرا سفارت شوروی می بایست خیبر را نه تنها به حیث عنصر مخالف کودتا از بین بردارد، بلکه مرگ او را وسیله اتحاد بالقوه حزبی و سرزنش کسانی قرار دهد که از هدایت آنها سرپیچی کند و علاوه با قتل خیبر سفارت شوروی خواست زمینه هرج و مرج و نیز تحرک و نا آرامی را در شهر ایجاد نماید تا بدانوسیله پلان کودتا را در جوار این نا آرامی و بی نظمی عمدی به پیش ببرد.

روز تشییع جنازه خیبر اوضاع در کابل دگرگون شد و سران حزبی به ایراد بیانیه های انقلابی با ادبیات خاص مثل دوران سلطنت پرداختند که بعضی قسمت های مهم آن در بالا ذکر شد. نکته مهم اینست که سران حزب خواستند با استفاده از این فرصت طلسم سکوت پنج ساله خود را در هم شکنند و موجودیت خود و حزب خود را مجدداً در شرایطی تبارز دهند که قانون اساسی جمهوریت به آن اجازه نمیداد. هدف از این بیانات که ظاهراً قدرانی از خدمات حزبی میراکبر خیبر بود، در واقع چلنجی بود که برای رژیم جمهوری داده شد، ورنه بعد از آن دیگر هیچگاهی از خیبر نام نبردند و حتی قبر او را مثل کسیکه به فراموشی سپرده شده باشد، بحال گمنامی رها کردند.

در مراسم خاکسپاری خیبر در حالیکه دیگر سران حزب همه در جوش و خروش و آه و افسوس بودند، حفیظ الله امین در این محفل نه تنها سخنرانی نکرد، بلکه دور تر از حلقه هیئت رهبری در کنار یک درخت تکیه کرده و خاموشانه به سخنان دیگران گوش فرا داده بود و اینکار او دلیلی داشت که بعداً در بخش دوم این نوشته به آن تمرکز خواهد شد. و اما دستگاه امنیتی دولت برای تهیه اسناد و شواهد عینی از جریان مراسم از شروع تا ختم چه در مکرورریان، چه در طول راه و نیز حین خاکسپاری مصروف فلم برداری، عکاسی و ضبط صدا بودند. همچنان فردای آن روز یعنی پنجشنبه 31 ماه حمل که با اعلان فاتحه از طرف تره کی، کارمل و اعضای فامیل خیبر برای دو روز از ساعت 8 صبح تا عصر فاتحه در مسجد شاه دوشمشیره (ع) برگزار گردید که تعداد کثیر مردم در آن اشتراک نمودند، مأموران امنیتی باز هم بطور مخفی از جریان آن عکس برداری کردند. نا گفته نباید گذاشت که مراسم فوق الذکر از شروع تا ختم بدون کدام برخورد فزیک و اخلاص امنیت عامه بطور آرام صورت گرفت و حکومت نیز از مداخله مستقیم و یا غیرمستقیم در جریان رویداد جداً خودداری کرد و گذاشت تا مراسم بر طبق برنامه مطروحه منسوبین حزبی پیش برود.

با این شرح ظاهراً مراسم قتل خیبر به پایان رسید و به گفته کریم میثاق این یک «خموشی قبل از طوفان» بود که جریان بعدی رویدادها در بخش دوم این مقاله تقدیم میگردد.

بخش دوم

اقدامات دولت و بازداشت ها

پس از آنکه مراسم فاتحه میراکبر خیبر بروزهای پنجشنبه 31 حمل و جمعه اول ثور درمسجد شاه دوشمشیره (ع) به پایان رسید، ظاهراً اوضاع آرام معلوم می شد، اما این آرامی قبل از طوفان بود، زیرا هم سران جناح خلق و پرچم در فکر آینده بودند و هم ارگانهای امنیتی و استخباراتی با اشتراک دستگاه عدلی و قضائی دولت راپورهای جریانات سه چهار روز گذشته را بررسی میکردند تا نتایج آنرا هرچه زودتر به اطلاع رئیس جمهور محمد داؤد برسانند. روز سه شنبه با این ترتیب گذشت. روز چهارشنبه 3 ثور مجلس وزراء بطور فوق العاده در ارگ ریاست جمهوری دایر شد و پس از گزارش اوضاع طی روزهای گذشته و مطالعه جوانب قانونی قضیه ازطرف پوهاند وفی الله سمیعی وزیر عدلیه و لوی خرنوال ادعای نقض قانون اساسی کشور مطرح گردید که تعدادی از سران خلق و پرچم در چندین مورد بخصوص دادن شعارها و نیز ایراد بیانیه ها که در قالب کلمات آشکار دولت را مورد اتهام و تهدید قرار داده بودند، چنانکه این مطالب دربیانیه های تره کی و کارمل وضاحت یافت، متهم گردیدند. مجلس وزراء تحت ریاست رئیس جمهور فیصله کرد تا 9 نفر از شخصیت ها و گردانندگان اصلی رویداد های روزچهارشنبه 30 حمل یعنی روزدفن میراکبرخیبر بصورت فوری بازداشت و مورد تحقیق قرار گیرند. اشخاص آتی شامل لست بازداشتی ها بودند: 1 - نورمحمد تره کی، 2 - ببرک کارمل، 3 - دستگیر پنجشیری، 4 - عبدالحکیم شرعی جوزجانی، 5 - داکتر شاه ولی، 6 - حسن ضمیر صافی، 7 - سلیمان لایق، 8 - باریق شفیعی و 9 - حفیظ الله امین. (گفته میشود که حسن ضمیر صافی در جمله رهبران نبوده، به احتمال قوی روی اشتباه شامل لست بازداشتی ها گردیده بود.)

مجلس وزراء محمد شعیب "بابه" (برادر آصف خان قوماندان) از منسوبین لوی خرنوالی را به حیث رئیس هیئت تحقیق توظیف نمود تا هرچه زودتر به وظیفه محوله رسیدگی نماید.

به تاسی از این فیصله بروز دوشنبه 4 ثورحوالی بعد از ظهرمجلسی در ارگ زیرنظر شخص رئیس جمهور دایر شد که برعلاوه عبدالقدیر نورستانی - وزیرداخله، چند نفر از اراکین امور امنیتی از جمله جنرال محمدطاهر - قوماندان عمومی ژندارم و پولیس، میرگل - قوماندان امنیه کابل و محمد صدیق واحدی وردک - رئیس امنیت وزارت داخله در آن اشتراک داشتند تا پلان بازداشت و چگونگی را نهائی سازند.

در اینجا بهتر است قسمت های مهم جریان بازداشت ها، بالاخص بازداشت حفیظ الله امین که از همه بیشتر اهمیت دارد، از زبان کسی نقل قول شود که شخصاً درجریان قراردادداشت و گزارش مربوطه خود را بعداً در یک کتاب تحت عنوان "شب های کابل" با نام مستعار "جنرال عمرزی" نوشته است. این کتاب در 407 صفحه بار اول در سال 1388ش (2009م) بوسیله بنگاه انتشارات میوند در کابل به چاپ رسیده و حاوی بعضی اسناد و نیز عکس ها میباشد و نام اصلی مؤلف آن "غنی صافی" است که افسر پولیس در وزارت داخله بود و قرار اعتراف خودش قبلاً عضویت مخفی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را داشته است.

غنی صافی در صفحه 27 کتاب خود می نویسد که بتاريخ 4 ثور 1357 وقتی کار روزمره را به پایان رسانیده و شام بخانه رسیدم، « قوماندان امنیه کابل میرگل خان در تلیفون برایم گفت که با سلاح

خود فوراً به دفتر قوماندانی حاضر شوم. وقتیکه به صحن احاطه قوماندانی امنیه رسیدم، مشاهده کردم که برخلاف معمول یک تعداد زیاد وسایط پولیس و تعداد زیاد افسران و سربازان حوزه های امنیتی سه گانه شهرکابل در صحن قوماندانی به حالت آماده باش قرار دارند. از اوضاع چنین فکر کردم که کدام وظیفه مهم و بزرگ در پیش است. به دفتر قوماندانی امنیه داخل شدم مشاهده کردم که برید جنرال محمدطاهر لغمانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس و غلام [محمد] صدیق واحدی رئیس امنیت، غلام فاروق یعقوبی رئیس جنایی مرکزی [پرچمی و بعداً وزیر امنیت ملی در دوره داکترنجیب]، چند نفر مساعد لوی خرنوالی با میرگل خان قوماندان امنیه بدور یک میز مصروف کار و مذاکره اند. و یک تعداد زیاد افسران بلند رتبه پولیس، رؤسا و مسوولین شعبات از قبیل حفیظ الله خان رئیس ترافیک، بریالی مدیر ترافیک ولایت کابل، محمدعلی احمدیار سابق سرحددار تورخم، محمد عیسی [نورزاد] مدیر استخبارات، رحیم چوچه معاون استخبارات، اسدالله احمدزی رئیس سرحدی، گل احمد قندهاری قوماندان اکادمی پولیس و غیره افسران پولیس در اتاق قوماندان امنیه منتظر گرفتن امر و هدایت خاموش پهلوی هم نشسته اند.»

عمرزی یا به عبارت دیگر "غنی صافی" در ادامه می نویسد: «من هم بعد از ادای رسم و تعظیم در پهلوی شان به چوکی نشستم. تا اینحال از قضیه آگاهی ندارم. چند دقیقه بعد گروپ اول تحت قوماندان حفیظ الله رئیس ترافیک به میز قوماندان عمومی نزدیک شده یک ورق کوچک پلان کار و وظیفه تعیین شده را گرفته بعد از ملاحظه هدایت نامه با هیئت معیتی اش از اتاق خارج شد و با قطعه موتر سوار بطرف وظیفه حرکت نمود. به همین ترتیب گروپ دوم، سوم، چهارم الی گروپ هشتم با یک ورق هدایت نامه تحریری به صورت جداگانه با قطعه مسلح عازم وظایف گرفتاری اشخاص مطلوب و تلاشی منازل شان شدند.»

او می افزاید که: «در هرگروپ عملیاتی تعداد افسران و سربازان و یک نفر خرنوال تعیین گردیده بود برای امر گروپ یک عدد تایپ ریکادر میکروکست نیز توزیع شده بود تا تمام جریان عملیات گرفتاری اشخاص مورد نظر و تلاشی منازل ثبت نوار گردد. در ورقه هدایت نامه شهرت شخص گرفتار شونده، تصمیم دولت و حکم لوی خرنوال و طرزالعمل گروپ گرفتاری بصورت خیلی مختصر و فشرده یادداشت گردیده بود. پرسوئل و وسایط پولیس به وسایل تخنیکی و پولیسی مجهز گردیده بود، پروجکتورهای سیار دستگاه مخابره و ولچک ها شامل این تجهیزات بود.»

غنی صافی می نویسد که: «اینجانب در راس گروپ هشتم برای گرفتاری و تلاشی منزل دکتور شاه ولی که در وزیر اکبر خان مینه قرار داشت، مؤظف شده بودم... دوکتور شاه ولی در دوره بکلوریا در لیسه غازی هم صنفی من بود... من هیچ باور نمیکردم که بعد از فراغت تحصیل به سیاست رو آورده و شامل یک حزب مارکسیستی و اپوزیوسیونی شده باشد...حینیکه من در مراسم جنازه خیبر وظیفناً اشتراک کرده بودم، بعد از دفن میت که میتنگ آغاز گردید، شاه ولی را دیدم که در قطار هیئت رهبری و سخنرانان ایستاده بود، تعجب کردم و خارج تصورم بود.»

غنی صافی در کتاب خود زیر یک عنوان فرعی "دستگیری دکتور شاه ولی" گزارشی مفصل در زمینه ارائه میدهد که چگونه بازداشت او بدون کدام مشکل انجام پذیرفت و او را با خود به نظارت خانه ولایت کابل برد و در اتاق شماره 5 که قبلاً برای او تعیین شده بود، طبق دستور تسلیم نمود. او می افزاید که: «ورقه محضر، تفنگچه و نشرات حزبی و پول نقد که در نتیجه تلاشی منزلش بازداشت گردیده بود، در قوماندانی امنیه به شخص مؤظف تسلیم و رسید اخذ نمودم و نزد میرگل خان

قوماندان امنیه رفتیم تا راپور اجراءات خود را تقدیم نموده مرخص شوم. اما وظیفه ام ختم نگردیده بود، از جمله 9 نفر تا همین لحظه سه نفر - نورمحمد تره کی، ببرک کارمل و دکتور شاه ولی گرفتار و تسلیم نظارت خانه شده بودند و متباقی گروپ ها مصروف وظیفه بودند... پولیس کابل در تمام شب مصروف این عملیات و گرفتاری ها بود، از جمله 9 نفر درطول شب 7 نفر گرفتار و دو نفر - سلیمان لایق و بارق شفیعی در همان شب در منازل خود نبودند... برای گرفتاری نفر نهم گروپ عملیاتی تعیین نگردیده بود، ازاینکه من موجود و فارغ بودم،... به گرفتاری نفر نهم که حفیظ الله امین بود، مجدداً وظیفه گرفتم و رحیم چوچه معاون استخبارات به حیث راه بلد در گروپ ما اضافه گردید.» (اقتباسات فوق از صفحات 26 تا 33 کتاب "شب های کابل" برگرفته شده است)

از آنجائیکه حفیظ الله امین شخص رابط جناح خلق با اعضای نظامی حزب دموکراتیک خلق بود و گفته میشود که او در راه اندازی کودتای نظامی بروز 7 ثور نقش برآزنده داشت و بعداً خود را "قوماندان اعلی انقلاب ثور" لقب داده بود، لذا شرح مفصل بازداشت او بوسیله همین غنی صافی و گروپ معیتی او اهمیت بسزا دارد که در ذیل به نکات مهم آن توجه را جلب و علاوه میدارم که غنی صافی (پرچمی مخفی) در اجرای این وظیفه مهم از تسامح حزبی و اغماض خطیر از اصل وظیفوی خود کار گرفته و مرتکب کارهای شده که بعد خودش از آن ابراز ندامت و شرمندگی کرده است.

جریان بازداشت حفیظ الله امین:

غنی صافی راجع به شناخت و دوستی خود با حفیظ الله امین می نویسد: «من از سال 1343 الی 1349 شمسی در ولایت کندز ماموریت داشتم؛ با عبدالله امین روابط دوستانه و مناسبات خوبی داشتم... حفیظ الله امین در ایام تعطیل مکاتب جهت دیدن و ملاقات برادرش به کندز می آمد، به شکار و تفریح می پرداخت. من هم که دوست برادرش بودم در محافل و مهمانی ها باهم معرفت پیدا و آشنا شده بودیم. سالهای 1343 تا 1349 فرصتی بود که خلقی ها و پرچمی ها در جلب و جذب افراد و اشخاص باهم رقابت میکردند... هدف اساسی حفیظ الله امین در رخصتی های سه ماهه [مکاتب] در ولایات کندز و تخار و بغلان همین جلب و جذب بود؛ او از نفوذ استادی و مدیریت خود [در لیسه ابن سینا و دارلمعلمین] و هم از اعتبار ماموریت برادرش در شرکت سپین زر که یگانه موسسه مهم کارگری در صفحات شمال بود، برای جلب و جذب استفاده شایان نمود.»

غنی صافی درباره اجرای ماموریت خود جهت بازداشت حفیظ الله امین علاوه میکند که رحیم چوچه به حیث راه بلد نخست ما را به خانه حفیظ الله امین در گردنه باغ بالا برد، ولی امین چندی قبل از آنجا به خانه جدید خود واقع خوشحال خان مینه کوچ کرده بود که با صد مشکل و مراجعه به ماموریت پولیس آنجا، بالاخره خانه او را پیدا نمودیم. او می نویسد: «منزل امین را از هرطرف محاصره کردم، زنگ دروازه را فشردم، لحظه بعد جوانی به نام عبدالرحمن پسر امین محصل پولیتخنیک به دروازه آمد. من در گفتگو و سوال و جواب با عبدالرحمن بودم که حفیظ الله با دو نفر مهمانان به دروازه آمدند. وقتیکه امین مرا دید، بخنده شده همراهم مصافحه نمود و من برایش تصمیم لوی خانونالی و حکم دولت را ابلاغ نمودم. در جواب به خونسردی جواب داد گفت: بفرمائید داخل منزل شوید، ممانعتی نداریم. طوری احساس کردم که در این ناوقت شب که با مهمانان خود بیدار نشسته، از تمام جریان گرفتاری و تلاشی منازل دیگران آگاهی دارد.»

د پانو شمیره: له 12 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

غنی صافی در صفحه 38 کتاب خود می نویسد: «درمورد مهمانان مشکوک که امین آنها را همصنفان پسر خود عبدالرحمن معرفی کرد، گفت که [آنها] برای درس خواندن در شب های امتحان از لیلیه همراه پسر عبدالرحمن به خانه می آیند. امین دوام داد: "من به اختیار شما هستم، محصلین را بگذارید که به لیلیه خود بروند". اگرچه محمدنعیم خان خرنوال معیتی گروپ باین پیشهاد امین موافق نبود، ولی من به مسئولیت آمرانه خود آنها اجازه دادم که به لیلیه خود بروند. بعداً معلوم گردید که این دونفر محصلین و همصنفان پسرش نبوده، بلکه انجنیر محمدظریف و فقیر محمد فقیر اعضای باند امین بودند که در زمان حکومت امین اولی وزیر مخابرات و دومی وزیر امور داخله بود. آنها رفتند و ما داخل منزل شدیم. درحضور داشت امین و پسرش شروع به تلاشی نمودیم. یک تعداد کتب و نشرات حزبی و یک میل تفنگچه هسپانوی با تعداد 9 عدد مرمی و یکصد و چهل هزار افغانی پول حق العضویت [؟؟] با یک لست اعضای حزبی که حق العضویت پرداخته بودند، بدست آمد و در ختم تلاشی مطابق دستور آنچه ضبط و اخذ گردیده بود، همه تشریح و درج ورقه محضر تلاشی گردید.»

غنی صافی در ادامه می افزاید: «دریک اتاق که همه دختران، خانم، خشوی امین خوابیده بودند و خشوی امین مریض بود، از تلاشی دقیق آن صرف نظر گردید. امین به عذر میگفت که درین اتاق کتب و نشرات حزبی یا کدام سلاح و غیره وجود ندارد، همه زنان خوابیده اند، با آنها اگر تلاشی حتمی باشد، یکنفر به آرامی میتواند اتاق را تفتیش نماید. من به نمایندگی گروپ [؟] با حفیظ الله امین یکجا به اتاق داخل شدیم. خانم امین که چادر کلان به سر داشت، در بستر خود نشسته بود و دختران هرکدام در بسترهای شان خوابیده بودند [در آن حالت پراضطراب چگونه میتوان به خواب رفت؟]، زن سرسفید که خشوی امین باشد در بستره اش آرام کرده بود، ولی بیدار به نظر میرسید. عبدالله امین و خانمش که از کندز بکابل مهمانی آمده بودند، نیز در همین اتاق بحال خواب دیده میشدند [؟؟]. من به احتیاط تمام و خاموشی الماری اتاق را سرسری تفتیش نمودم، کدام سلاح و کتب و غیره که مورد دلچسپی ما بوده باشد، دیده نشد.»

غنی صافی می نگارد: «ورقه محضر تلاشی تکمیل و ازطرف صاحب منزل "امین" امضاء گردید، اسناد و کتب بعد از فهرست به داخل دو عدد بوجی انداخته شد. دراین اثنا دریک گوشه اتاق چشمم به یک بکس دستی دیپلومات که قفل نمره دار داشت، خورد. میخواستم پول نقد و تفنگچه و ورقه محضر را در آن بگذارم به امین گفتم بکس را باز نماید. دراینوقت امین کمی به فکر رفت ولی هیچ نگفت، بکس را باز نمود و میگفت به داخل آن خطوط دوستان و اسناد و مصارف تعمیر همین خانه است و اما یک ورق را با عجله از جیب بکس کشیده پاره پاره کرد و به دهن خود انداخت و جویدن گرفت. بالایش صدا کردم درین ورقه چه بود که بدهن انداختید؟ باید دیده میشد! گفت: یک نامه دوست شخصی بود. با آنها خرنوال کمی برآشفته گردید، ولی من چندان علاقه نگرفتم زیرا بعد از یک عمل انجام شده قرار داشتیم و کاغذ هرچه بود، ازبین رفته بود....دیگر کاغذهای عادی در بکس بود که هیئت به آن علاقه نداشت.» (صفحه 39 و 40 کتاب)

غنی صافی اعتراف میکند که: «از اینکه منم در آنوقت [ازیکطرف] از جمله اعضای مخفی حزب در درون دستگاه دولتی بودم، ازطرف دیگر جناح خلق و پرچم در آن مقطع زمانی باهم وحدت کرده بودند، اگرچه امین از حزبی بودن من کدام اطلاع و معرفتی نداشت، من که در قبال یک عمل انجام شده، ولو هرچه بوده باشد، قرار داشتم، بیش ازین دلدسر نکرده موضوع را سطحی گرفته از ذکر

گزارش آن در ورقه محضر صرف نظر نمودم، گرچه بگو مگوهای مان درین زمینه ثبت نوار شده بود.» (صفحه 43 و 44 کتاب)

کار تلاشی و تحریر ورقه مشاهدات و محضر در حوالی ساعت 3:30 شب به پایان رسید، اما امین روبه غنی صافی کرده و گفت که: «تاکنون دو پیشنهاد مرا قبول نموده اید - یکی آنکه دونفر محصل مهمان پسر را اجازه دادید که به ليله خود بروند و دوم اینکه در اتاق زنانه همه گروپ داخل نشدند و به مریضان و زنان فامیل کدام مزاحمت واقع نشد. ازین رویه و سلوک نیکو و شایسته پولیس یک جهان تشکر مینمایم. یک پیشنهاد دیگری هم دارم اگر منظور گردد خیلی ممنون خواهم بود... اکنون ناوقت شب و نزدیک به سحر است، شما خسته شده اید، یکی دوساعت در همین اتاق باهم جای خورده، دم راستی میکنیم و تاریکی شب ختم میشود، در روشنی صبح همه باهم یکجا به قوماندانی امنیه میرویم.» [این بازداشت نبود، بلکه شباهت بیک مهمانی داشت] (صفحه 45 کتاب)

غنی صافی خواست تا این پیشنهاد امین را با قوماندان امنیه مطرح و نظر او را جویا شود، قوماندان امنیه نسبت تراکم امور برایش گفت که: «به مسئولیت خود درمورد تصمیم بگیریید و از مخابره خارج شد»؛ غنی صافی می نویسد که: «من با آنهم ریسک را قبول کرده برای امین گفتم که پیشنهاد سومی را که خیلی مهم است، به مسئولیت خود بشرطی قبول خواهم کرد که در آینده در جنجال قرار نگیرم.» امین در جواب گفت: «من که این راه را انتخاب کرده ام از گرفتاری ها و زندانیها نمی ترسم، اگر من میخواستم فرار کنم در حوالی ساعت ده بجه شب اطلاع داشتیم که حکومت به گرفتاری رهبران حزب اقدام کرده است... من فرار نکردم و هیچوقت چنین نخواهم کرد.»

غنی صافی می نگارد: «من برای آقای فدا محمد خان مامور پولیس وظیفه دادم که الی فردا ساعت 7 بجه صبح محاصره اطراف بیرونی منزل توسط پولیس ماموریت و قطعه عملیاتی ما کما فی السابق بحالش تأمین و پابرجا بوده، شخص مامور پولیس با دونفر افسر به داخل منزل در همین اتاق آقای امین را نگهداری و محافظت نماید. فردا وقتیکه تلیفون کردم، مامور پولیس شخصاً امین را در موتر جیب بقوماندانی امنیه حاضر و تسلیم نظارت خانه نماید... حوالی 3:45 بجه شب با امین خداحافظی نموده بطرف قرارگاه حرکت نمودیم. حفیظ الله امین امشب یعنی شب چهارشنبه 6/5 ثور 1357 در خانه خود تحت نظارت پولیس سپری نمود.»

غنی صافی اعتراف میکند که: «بعدها معلوم شد که امین بمجرد اینکه واقف شده تره کی، کارمل و غیره رهبران گرفتار گردید، فوراً دست بکار شده و برای قیام مسلحانه و سرنگونی رژیم پلان و قوماندان انقلاب را آماده ساخت. هنوز قوماندان تکمیل و صادر نشده بود که پولیس خانه اش را محاصره میکند، ورقه پلان قوماندان را در آستین خاتمش پنهان می نماید، بعد از انجام تلاشی وقتیکه چند ساعت در خانه خود باثر مساعدت من باقی می ماند، قوماندان انقلاب را تکمیل و صادر نموده، فردا چهارشنبه راهی زندان و بروز پنجشنبه قیام مسلحانه آغاز میشود.» (صفحه 47 و 48 کتاب)

جریان بعدی را غنی صافی مختصر بیان میکند که: ساعت 4 صبح با اسناد و غیره به دفتر خود آمده و در آنجا استراحت نموده و حوالی ساعت 8 صبح به دفتر قوماندان امنیه رفته و از اجرای «موفقانه» [؟؟] شب گرفتاری شخص شماره 9 برایش گزارش داده است. او می نویسد که: «از دفتر قوماندان امنیه برای فدا محمد مامور پولیس گفتم که شخص خودش با دونفر محافظین مسلح امین را توسط

موتر جیب محفوظاً به نظارت خانه ولایت کابل حاضر کند. خودم به نظارت خانه رفتم، نیم ساعت بعد امین را حاضر کردند و به اتاق شماره 7 که قبلاً برایش تعیین گردیده بود، تحت نظارت قرار دادم.» (صفحه 48 و 49)

این بود گزارش اهم نکات جریان بازداشت حفیظ الله امین که از طرف هیئت موظف تحت امر غنی صافی "جنرال عمرزی" از کتاب "شب های کابل" اقتباس گردید که واقعاً بطور مسخره و مفتضحانه پیش برده شد. ناگفته نباید گذاشت که غنی صافی - مشهور به "زنبور" به اعتراف خودش از جمله افسران مخفی پرچمی بود که در دستگاه امنیتی دولت شامل و اما در خدمت حزب قرار داشت. حینیکه چند ماه بعد از کودتا شاخه پرچم از قدرت کنار زده شد، او نیز در ماه جدی 1357 در بلاک دوم زندان پلچرخی زندانی شد و تا تهاجم قوای سرخ شوروی و بقدرت رسیدن بیرک کارمل زندانی بود و در همان شب اول سقوط امین، او با تعدادی از پرچمی ها از زندان رها و به حیث قوماندان محبس پلچرخی مقرر شد.

شرح مزید کارروائی های این شخص را در بخش سوم مقاله ضمن گزارش های مربوط به چگونگی کودتا بروز پنجشنبه هفتم ثور و رهائی بازداشت شدگان از نظارت خانه بیان میدارم.

یک تذکر مهم: محترم جنرال محمد نذیر کبیر سراج در صفحه 102 کتاب خود "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان" نوشته است که: «از جمله سران این دو حزب تنها حفیظ الله به استعانت محمد عیسی جگرن - آمر استخبارات وزارت داخله فرصت آنرا یافت که مدت 24 ساعت وقت بدست آورده و امر اجرای کودتا را به قطعات اردو که قبلاً در آنها نفوذ کرده بود، صادر نماید.» لذا با اعتراف جنرال عمرزی (غنی صافی) این ادعای محترم جنرال کبیر سراج قابل اصلاح میباشد، زیرا هیسی نورستانی در جمله هیئت بازداشت امین نبود، بلکه با دونفر دیگر همان شب برای تلاشی منزل داکتر اناهیتا توظیف شده بود که جریان آنرا عیسی نورزاد طی یک نامه خصوص بتاریخ 7 می 2003 برایم نوشت.

بخش سوم

روز هفتم ثور - راه اندازی کودتا

رویدادها در این روز از دو جانب قابل بحث میباشند: یکی اقدامات کودتاچیان که چگونه به هدف فایق آمدند و دیگر دفاع قوت‌های نظامی داخل و خارج ارگ که چرا و چگونه به ناکامی گرائید و بالاخره به سقوط رژیم منجر شد. بررسی موضوع اول یعنی جریان عملیات نظامی کودتاچیان در این بخش مورد بحث قرار میگیرد و موضوع دوم اقدامات دفاعی رژیم در بخش چهارم مطرح میگردد.

چگونگی عملیات نظامی کودتا چیان اعم از زمین و هوا در روز هفتم ثور با سؤالیهای زیاد توأم است، از جمله یکی اینکه: آیا برنامه کودتا قبلاً طوری عیار شده بود که به مجرد "امراغاز" فوری همه قوتها کودتائی بحرکت آیند و برنامه را تطبیق نمایند؟ اگر چنین بوده باشد، سؤال دیگر اینست که کی این برنامه را قبلاً تهیه کرده بود و نیز آیا برنامه عملیاتی افغانی و بوسیله افسران اردو به تنهایی ترتیب گردیده بود و یا دست متخصصین شوروی در اردو و یا ایجنت های خاص آن کشور بطور مخفی در آن مستقیم یا غیرمستقیم شریک بود؟ گردانندگان افغانی این کودتا در ساحه نظامی کی ها بودند و نقش قوای زمینی و هوایی در جهت موفقیت کودتا چه بود؟ چگونه 9 نفر سران حزب که در بازداشت بودند، از نظارت خانه آزاد و به کجا برده شدند و آنها در آن روز و ساعات حساس مصروف چه کارها شدند؟

دریافت جواب کامل و واقعی به این سؤالاها کار مشکل است، خاصتاً که تفاوت ها در روایات و نقل قول ها از این زبان و آن زبان براغلاقی موضوع می افزاید و در بسا موارد کارمحقق را دشوار می سازد. گزارشاتی که در یک تعداد کتب و مقالات درباره رویداد های این روز در قید قلم آورده شده اند، کمترین و حتی چند نوشته معدود میباشند که بوسیله مجریان اصلی اقدامات نظامی تحریر گردیده، باقی بیشترین برمبنای مصاحبه ها و نقل قولهای اشخاص خارج از صحنه بیان شده اند. کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار"، اثر داکتر صبوراالله سیاسنگ یکی از کتابهای دلچسپ و همه جانبه است که از مجموع مصاحبه ها، گزارشات و نقل قولها به شیوه تحقیقی در 332 صفحه با یک تعداد عکس ها در سال 1388ش در کابل به چاپ رسیده است. کتاب دیگر تحت عنوان "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان" در دو جلد بوسیله جنرال نبی عظیمی (پرچمی) در 640 صفحه در بهار 1377 بار اول در پشاور به نشر رسیده که در یک قسمت آن شرحی از رویداد روز 7 ثور گنجانیده شده است، اما چون نویسنده کتاب در آن روز در قوای مرکز (تپه تاج بیگ) ایفای وظیفه میکرد، در حاشیه کودتا قرار داشته و حتی به وقوع کودتا پس از نشر اعلامیه منتشره از رادیو حوالی شام روز مذکور اطلاع یافته است. لذا او نیز شاهد عینی حوادث نبوده، ولی در باره رویداد به تاسی از نقل قولها پرداخته است.

یگانه کسیکه در محراق فعالیت های نظامی کودتا چیان قرار داشت و حتی موفقیت کودتا مرهون اقدامات او در قوای هوایی دگروال عبدالقادر هراتی (بعد از کودتا جنرال و وزیر دفاع) بود که کتاب خاطرات او تحت عنوان "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر درگفت و گو با داکتر پرویز آرزو" بار اول در سال 1392ش در 459 صفحه در هرات به چاپ رسیده و چون این کتاب در چند سال اخیر در اختیار قرار گرفته است، لذا محققان دیگر قبل از آن با محتویات آن دسترس نداشته و از آن استفاده نکرده اند. در این مقاله میخوام بیشتر به اظهارات جنرال قادر و اقدامات او طی روز هفت ثور بطور

د پانوی شمیره: له 16 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

تمسک جویم. همچنان جنرال عمرزی (غنی صافی) در کتاب "شب های کابل" که قبلاً از آن در زمینه بازداشت حفیظ الله امین نقل قول صورت گرفت، باز هم شرح مبسوطی از جریان رهائی 9 تن سران حزبی از نظارت خانه ولایت کابل دارد که خودش در آن نقش مستقیم داشته و نکات عمده آنرا در پایان این بخش می گنجانم.

قبل از آغاز این بخش بیمورد نخواهد بود، نگاهی به اسامی اشتراک کنندگان فعال در راه اندازی کودتا انداخت که نبی عظیمی در کتاب "سیاست و اردو..... صفحه 132 و 133 ذکر کرده است، از اینقرار:

- 1 - دگروال عبدالقادر پیلوت، رئیس ارکان قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 2 - جگرن محمد اسلم وطنجار، قوماندان کندک در قوای 4 زره دار (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 3 - جگرن محمد رفیع، رئیس ارکان قوای 4 و سرپرست آن قوا (پرچمی) - تحصیل در شوروی،
- 4 - جگرن شیرجان مزدوریار، قوماندان کندک قوای 4 (خلقی) ،
- 5 - جکتورن فتح محمد، افسر تانکیست قوای 4 (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 6 - تورن محمد داؤد عزیززی، قوماندان تولى قوای 4 (پرچمی) ،
- 7 - جگرن خلیل الله، رئیس ارکان لوای 88 توپچی (پرچمی)،
- 8 - جگرن اسدالله سروری، پیلوت (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 9 - جگرن سید داؤد ترون، میخانیک قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 10 - خورد ضابط سیدمحمد گلابزوی، میخانیک قوای هوایی (خلقی)،
- 11 - جگرن نظر محمد، پیلوت قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 12 - جگرن غوث الدین، پیلوت قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 13 - تورن و هاب، پیلوت قوای هوایی (پرچمی) - تحصیل در شوروی،
- 14 - تورن اسدالله پیام، آمر مخابره گارد جمهوری (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 15 - جگرن گل آقا [آقا محمد]، آمر اورپراسیون گارد جمهوری (پرچمی) تحصیل در شوروی،
- 16 - جگرن عبدالق علموی، افسر گارد جمهوری (پرچمی) - تحصیل در شوروی،
- 17 - تورن مهمند، افسر قوای 4 زره دار (خلقی)،
- 18 - تورن محمد عمر [شریفی - برادرزاده جنرال عارف خان]، افسر قوای 4 (پرچمی)،
- 19 - جکتورن محمد یعقوب، رئیس ارکان قوای 444 کوماندو (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 20 - لمری بریدمن امام الدین، افسر قطعه 444 کوماندو (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 21 - جگرن محمد امین، افسر قوای 4 زره دار (خلقی)،
- 22 - جگرن عبدالحق صمدی، میخانیک قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 23 - [جکتورن توفیق احمد افسر تانکیست قوای 15 (خلقی) - تحصیل در شوروی].

از لست فوق برمی آید که از جمله 23 نفر فوق 16 نفر در اتحاد شوروی تحصیل نموده و نیز از جمله 23 نفر 16 نفر آن منسوب به جناح خلق و باقی 7 نفر مربوط به جناح پرچم بودند که از ورای آن میتوان به این واقعیت واضحاً پی برد که این کودتا ظاهراً بوسیله گماشتگان و تحصیل یافتگان شوروی اعم از خلقی و پرچمی براه افتاد، ولی دست نامرئی شوروی و مشاوران آن در اردو و نیز

سفارت آن کشور در کابل در آن غیرقابل تردید میباشد. کسانیکه میگویند که در آن روز هیچیک از اتباع شوروی را در جریان اقدامات نظامی ندیده اند و مسلماً که خود کودتاچیان بطور قطع از دست داشتن شوروی در کودتا انکار میدارند، اما ناگفته پیداست که شوروی ها در چنین حالت از کمال احتیاط کار گرفته و هرگز با حضور سندی را با حضور خود در این اقدام بدست نمیدادند و لذا همه اقدامات و پلان کودتا را در پشت پرده آنها طراحی کرده بودند که طی این مبحث در موارد مختلف به آن اشاره میگردد.

عجب است که دگروال عبدالقادر که خود در 26 سرطان 1352 یکی از مشمولین کودتا بود، در صفحه 217 و 218 (بخش هفده) کتاب خاطرات خود از محمد داؤد با این الفاظ یاد میکند: «به نظر من، داوود خان یک وطن پرست بود، یک ناسیونالیست و ملی گرا بود. هدفم از ناسیونالیست بودن ملی گرایی است، نه قبیله گرایی. داوود خان به این خاطر ناسیونالیست و ملی بود که به سعادت افغانستان علاقه داشت. اما داوود به دو دلیل نمی توانست جامعه را خوب درک کند. یک دلیل سن و سال داوود خان بود داوود خان پیر شده بود. دلیل دوم تعلق داوود به خاندان شاهی بود. داوود خان از جامعه بیخبر و نمی توانست جامعه را آن طور که هست، درک کند. از نگاه اخلاقی داوود خان با اخلاق ترین فرد خاندان سلطنتی و آل یحیی بود. پس از هفت ثور ما نتوانستیم هیچ چیزی که دلیل بر انحراف داوود خان از مسایل اخلاقی افغانی و اسلامی باشد، پیدا کنیم، درحالیکه در خاندان سلطنتی چنین مسایل رایج بود. در البوم ها هیچ عکسی از زن داوود خان حتا با سربرهنه نیافتیم، پس از کشته شدن داوود خان هرچه پالیدیم... ما چیزی نیافتیم. هرچه بود در چوکات وظایف بود. همه اجراءات هم در چوکات وظایف رسمی صورت گرفته بود. داوود خان در آخر عمر خود بسیار ناتوان هم شده بود.»

قادر توضیح نمیکند که مقصدش از درک جامعه چیست و اینکه او محمد داؤد را که هنگام شهادت در سن 68 سالگی قرار داشت، "پیر و ناتوان" میخواند، و اما از خود نمی پرسد که تره کی را در سن 65 سالگی بدون کوچکترین تجربه کاری در امور دولت به حیث رئیس دولت رژیم می پذیرد و در خدمتش قرار میگیرد. (یک بام و دو هوا).

قادر درباره لزوم سقوط جمهوری چنین بیان میدارد: «داوود خان زمانی می گفت که منافع افغانستان را به خاطر چند ملیون پول خدشه دار نمی سازد. این زمانی بود که احساس می شد داوود خان به شوروی تکیه دارد. اما در اواخر، وضع تغییر کرد. شاه ایران، داوود خان را دعوت کرد. داوود خان برای حج عمره به عربستان رفت. بعد به عراق و کویت و اندونیزیا رفت. در همان زمان بود که این مفکوره در بین ما چپی های حزب دموکراتیک پیدا شد که "وقتش فرا رسیده! داوود خان انحراف کرده است و به اسلامیت ها رو می آورد. همین حالا باید چاره اش شود."» (صفحه 158 کتاب خاطرات سیاسی...)

این اعتراف جنرال قادر ریشه از همان تصمیم مقامات شوروی میگیرد که برای سرنگونی نظام جمهوری در کشور دست به اقدام یازیده و برای سفارت خود در کابل هدایت داده بودند تا برای تدارک مقدمات یک کودتای نظامی نخست بر سران دو جناح رقیب در حزب دموکراتیک خلق (جناح خلق و جناح پرچم) فشار وارد کند تا اختلافات خود را کنار گذاشته و به همکاری و تفاهم در ایجاد "حزب واحد دموکراتیک خلق" بپردازند. او در کتاب خاطرات خود می نویسد: «رهبری حزب در

روز دفن خیبر تظاهرات بزرگی را راه انداخت. حزب اعلان کرد که "پرده سیاست دریده شد، داوود خیبر را کشت"؛ رهبری حزب بندی شد. عضو ارتباطی من با حزب پیشم آمد. امین که رهبری عمومی نظامی خلق و پرچم را به دست گرفته بود، هدایت داده بود که پلانی که بعد از وحدت حزب در خانه "اسدالله سروری" ساخته شده بود، اجرا شود و چنین بود که تصمیم گرفته شد دسترخوان داوود جمع شود. یکی از دلایل شتاب ما برای اقدام، تلاش های بود که گروه اسلام گرا برای براندازی رژیم داوود میکردند. ما مجبور بودیم برای جلوگیری از اقدام آنها، پیشی بگیریم و کاری بکنیم.» (صفحه 166)

در اینجا قادر به دلیل دیگر برای لزوم راه اندازی کودتا اشاره میکند یعنی جلوگیری از خطر اسلام گرا ها در سقوط رژیم جمهوری. این نوع اظهارات بیانگر آنست که نه پیری و فقدان شناخت محمد داوود از جامعه دلیل کودتا بود و نه خطر اسلام گراها، بلکه چرخش بزرگ محمد داوود بسوی توازن بین شرق و غرب و بیرون کشیدن افغانستان از نفوذ روبه تزاید شوروی، چنانکه او صریحاً به سفرهای محمد داوود به عربستان، عراق کویت و اندونیزیا اشاره میکند که این چرخش قابل تحمل مقامات شوروی نبوده و لذا آنها با راه اندازی کودتا تغییر نظام را به نفع ایجنت های خلقی و پرچمی خود زمینه سازی کردند.

قادر درباره پلان کودتا که ادعا دارد در اواسط 1356 بوسیله خودش و یکی دونفر دیگر طرح گردید، چنین می گوید: «بر اساس پلان قبلاً تهیه شده، تانک ها باید از قوای چهار زره دار بیرون می شدند و در قسمت "فاضل بیگ" تقسیم می شدند. یک تانک باید به وزارت دفاع فیر میکرد و یک تانک هم به ارگ. یک گروه با تانک که ارگ را هدف قرار داده یک جا می شد. دروازه های شمالی و جنوبی و غربی ارگ بسته بود. ارگ را باید محاصره می کردند و مانع ورود و خروج می شدند. دو تانک و یک گروه دیگر باید راه "گردیز" را می بستند و مانع ورود نیرو از گردیز به کابل می شدند. دو تانک باید بطرف قوای هوایی میرفتند و منزل فوقانی قوماندانی مدافعه هوایی را هدف می گرفتند. باید به سه کنجی منزل فوقانی فیر میکردند تا دست من [قادر] باز شود و بتوانم در داخل قوای هوایی پروازها را سازمان دهم و به دیگر انقلابیون [کودتاجیان] کمک کنم. قوماندان کاندک تانک در غرقه [قرغه] "علاءالدین" بود. چهار تانک از آن جا باید آورده می شد. دو تانک باید راه کوتل خیرخانه را می بستند و دو تانک هم در گردنه باغ بالا موضع می گرفتند. دیگر قوای زره دار هم برای حمایت از قوت های نظامی ما در کابل و کمک به انقلابیون وارد عمل می شدند.» (صفحه 661 و 167)

قادر در برابر این سؤال که پلان را کی ساخته بود و آیا ساخت کابل بود و یا خارج، چنین جواب میگوید: «من خودم این پلان را ساختم. چیزی حدود یک سال قبل از هفت ثور؛ امین [حفیظ الله] من و وطنجار را به خانه سروری دعوت کرد. وطنجار نیامد. به جای او "قادر عاکا" آمد. ما خاکه آن پلان را ساختیم. یک هفته بعد من و وطنجار به خانه اسدالله سروری رفتیم و پلان نهایی را من و وطنجار باهم ساختیم... و امین هم در وقت نهایی کردن پلان در روز دوم حضور داشتند.» (صفحه 167)

بروز 7 ثور قادر می گوید که: «بر اساس برنامه، تانک ها باید از قوای 4 زره دار بیرون می شدند و به استقامت نقاط از پیش تعیین شده حرکت میکردند. اگر کسی می پرسید که تانک ها به کجا میروند، باید گفته می شد که: ما مانور اجرا میکنیم. این مانور قطعات نظامی است برای مقابله با دشمن فرضی و آمادگی در مقابل حوادث احتمالی.»

قادر از رفیع که در آنوقت رئیس ارکان قوای 4 زره‌دار و کفیل سرور نورستانی - قوماندان قوای مذکور که به مسکو رفته بود، کار میکرد، بعداً که هردو در زندان بودند، نقل قول میکند که وطنجار در روز هفت ثور به مرمی بیشترتانک ضرورت داشت و در حالت عادی برای هرتانک یک "حق سوق" یعنی یک مرمی داده می شد، او برای حصول مرمی بیشتر راه دیگر نیافت و به اتاق خواب رفیع در قوای زره‌دار رفت و او را از خواب بیدار کرد و در ورقه پیشنهاد امر 6 عدد مرمی تانک را از او گرفت. اما بعدتر عدد صفر را جلو 6 علاوه کرد و طبق آن 60 عدد مرمی از دیپوی سلاح برای تانکهای خود بدست آورد. (صفحه 170) از این معلوم میشود که بین وطنجار (خلقی) و رفیع (پرچمی) حتی در داخل قوای 4 زره‌دار تفاهم قبلی مبنی بر راه اندازی کودتا وجود نداشت.

گذشته از آن قادر اعتراف میکند: «مشکلی که در آغاز عملیات هفت ثور پیدا شد، شفر بود. دو شفر آمده بود: برای گروه خلقی های طرفدار امین شفر "سیلاب - توفان" و برای من و گروه من و پرچمی ها شفر "هلمند - دریا"» (صفحه 171) اینکه کی این شفرها را ترتیب داده بود، سوالیست که باید جواب آنرا از یک مرجع بالاتر جستجو کرد و این مرجع کی خواهد بود؟ اینجاست که میتوان به عمق واقعیت پی برد و دانست که در پشت پرده دست دیگر در کار بوده است. اگرچه نبی عظیمی به این نکته اشار میکند که: «حفیظ الله امین دستور قیام را توسط عبدالرحمن پسرش به سیدمحمد گلابزوی خورد ضابط و میخانیک در قوای مدافعه هوایی به سرگروپ های نظامی بخش خلقی ها صادر نمود. او قبلاً به هواداران خود دستور داده بود که در صورتیکه دستگیر شود، خلقی ها باید قیام مسلحانه را از قوای 4 و 15 زره‌دار و قوتهای هوایی و مدافعه هوایی آغاز کنند. وی متذکر شده بود که بخش نظامی پرچمی ها نباید از ساعت شروع قیام واقف باشند، زیرا هنگامیکه پیروزی بدست آید، پرچمی ها امتیازات مساوی با خلقی ها در دولت آینده مطالبه خواهند کرد. ولی در صورتیکه حوادث بطرف منفی انکشاف نماید، در آن صورت باید پرچمی ها نیز در حوادث کشانیده شده، خلقی ها خود را از صحنه بکشند و گناه را برگردن پرچمی ها بگذارند.» (نبی عظیمی، اردو سیاست... صفحه 126)

از این گفته عظیمی باز هم معلوم میشود که دست دیگر در کار بود که چنین حالتی را بین عناصر خلقی و پرچمی در آن مرحله سرنوشت ساز رهبری میکرد و در این اندیشه بود که اگر کودتا ناکام شود، بار آنرا به پرچمی ها اندازد و بدینوسیله خلقی ها را برای آینده به حیث "ذخیره بعدی" محفوظ نگهدارد و این دست نامرئی، غیر از مرجع شوروی دست دیگری نبود.

قادر شرح اقدامات را در روز هفت ثور هنگامیکه از خانه به دفتر خود به قوای مدافعه هوایی در خواجه رواش رفت و برطبق پلان انتظار ورود یکی دو تانک را داشت که باید کنج اتاق دفتر او را نشانه گیرند و با فیر خودهرج و مرج ایجاد نمایند، چنین شرح میدهد: «پیش خود فکر میکردم که این چه گپ شد. در کابل آوازه افتاد که تانکی آمده، فیر کرده و گریخته است. تانک وطنجار بود، فیر کرده بود [به وزارت دفاع]. پشت سرش را دیده بود. وقتی فهمیده بود کسی نیست، از راه "پل محمود خان" برگشته بود. هیچ کس مانعش نشده بود. مولاداد آمر دایره مرکز وزارت دفاع بود، از فراه و پرچمی بود. مولاداد بر موترش سوار بطرف قوای 15 زره‌دار که یوسف قوماندان آن جا بود، حرکت کرده بود. وقتی مولاداد به "یکه توت" رسیده بود، مخابره کرده بود و پرسیده بود: "چرا توقف کرده اید؟" پس از آن دستور داده بود که دو تانک بطرف من [قوای مدافعه هوایی] بیایند. نمیدانم کجا و چگونه اسدالله سروری و گلابزوی هم با آن دو تانک همراه شده بودند. تانک ها به طرف میدان

هوایی آمدند. در چهارراهی هوایی ملکی، جائیکه مکتب هوایی ملکی است، در پیچی که بطرف ترمینال میدان هوایی می رود، توقف کرده بودند. همان جا ایستاده بودند و جلوتر نرفته بودند.»

«همزمان با دور خوردن و طنجانار [بطرف وزارت دفاع]، تانک هایی که پشت سر و طنجانار را خالی کرده بودند، به حرکت افتاده بودند و رو به روی ارگ و وزارت دفاع موضع گرفته بودند. در همین لحظه دو طیاره در هوا پیدا شدند. طیاره ها از بگرام برخاسته بودند. به دستور کی پرواز کرده بودند؟ نمی فهمم. اما پیلوت های گروه امین بودند و من آنها را می شناختم. طیاره های "سو" بود. یکی از پیلوتها حکیم نام داشت از لغمان بود... میدانم چرا آن طیاره ها به زره پوش هایی که پیش مکتب هوایی ملکی موضع گرفته بودند، فیر کرده بودند. مرمی های زرهی به سنگ های مکتب هوایی ملکی اصابت کرده بود و پارچه پارچه شده بودند. گلابزوی و اسدالله سروری در آن زره پوش ها بودند. در نتیجه اصابت پارچه ها، گلابزوی از ناحیه شکم زخمی شده بود. زره پوش های حامل آن دو تصمیم گرفته بودند دور بخورند و گلابزوی را به شفاخانه ببرند. اما گلابزوی به وسیله موتوری به شفاخانه رفته بود. وقتی طیاره ها در هوا پدیدار شدند، سرانجنیر قوای هوایی از دفتر قوماندانی مدافعه پایین شد. آن طیاره های از قوای هوایی بودند، نه از مدافعه.» (صفحه 172)

قادر در ادامه می افزاید: «در این لحظه که قوماندان مدافعه به تشناب رفته بود، زنگ تلفونش به صدا آمد. من گوشی را برداشتم. داوود خان بود. گفت: "کی هستی؟"، گفتم قادر هستم. داوود خان گفت: "هلیکوپتر ها را بخزانید و تانک هایی را که از قوای 4 زره دار آمده، نابود کنید" این را داوود خان گفت و من فهمیدم که و طنجانار پلان را عملی کرده است. به داوود خان گفتم: اجرا میشود... من و قوماندان مدافعه پایین شدیم و در دفتر قوماندان مخابره نشستیم. در همین لحظه مرتضی قل ترکمن سر انجنیر قوای هوایی و مدافعه هوایی رو به من کرد و گفت که شما را کار دارند. گوشی را برداشتم، اسدالله سروری بود. به من گفت: "ای حرامزاده پدر لعنت، ارگ را بمبارد کن!"»

«این لحظه بود که تانک ها ارگ را محاصره کرده بودند و قوماندان گارد ارگ یکی دو تانک را نابود کرده بود و ما کاملاً بی خبر مانده بودیم و رابطه من با و طنجانار هم قطع بود. گپ های اسدالله سروری را شنیدیم و گوشی مخابره را گذاشتم. چیزی نگفتم. پلان به هم خورده بود. تانک ها باید قوماندانی مدافعه را هدف می گرفتند، اما این کار نشده بود. در فکر بودم که چه کنم. در همین لحظه صدای واسطه ثقیل به گوشم رسید. پیش خود گفتم تانک آمد. دو تا زره پوش آمده بودند. اما به جای این که طبق پلان زاویه دفتر قوماندانی مدافعه در منزل سوم هدف گرفته شود، مرمی به پنجره منزل پایین اصابت کرد. کلکین با خشت و خاکش افتاد. چیزی به سرم خورد. به دلم گشت که بلای بد به جانم خورد!... حالا وقت اقدام من رسیده بود. باید هرچه زودتر می رفتم. اسدالله سروری دوباره تماس گرفت. ناسزا می گفت، می گفت: "ارگ را بمبارد کن!" در همان حالت آشوب گفتم: "بر پدرت لعنت! شفر چیست؟" بعد معلوم شد که شفر "هلمند - دریا" نیست، شفر "سیلاب - توفان" است و این کار را امین کرده بود. او میخواست عملیات توسط خلقی های طرفدارش صورت بگیرد. اما حالا مجبور شده بود که قادر و چپی ها هم شامل حرکت شوند. تا این لحظه تنها خلقی ها وارد عمل شده بودند. و طنجانار و اسدالله سروری و گلابزوی همه خلقی بودند.» (صفحه 175)

قادر از دفتر به سرعت روانه زره پوش گردید که نزدیک هلیکوپتر ها اخذ موقع کرده بود و هرکی دم راهش را می گرفت، او را نابود میکرد و از این کشتار و بیرحمی خود در کتاب خاطرات خود هیچ یاد نمیکند. او می افزاید: قاسم مدیر استخبارات - هم پشت سر من می دوید و می گفت: "بایست! فیر

میکنم!" ، اما یکی از زره پوش ها بر قاسم فیر کرد و او را به هوا پراند. او میگوید: «در این موقع من به زره پوش نشستم، زره پوش قوای 4 زره دار بود و گفتیم: پیش وطنجار برو و به زره پوش دیگر گفتیم: محاصره میدان را بگیر، هیچکس را نگذار به طیاره ها و هلیکوپتر ها نزدیک شود... به نزدیک چهارراهی صحت عامه رسیده بودیم که وطنجار از آن طرف آمد. تانک وطنجار آمد و پیشم توقف کرد. من سرتانک نشسته بودم. شروع کردم به فحش دادن: بر پدر شما لعنت! شفر شما چی بود؟ گفت: "سیلاب توفان دی، هلمند دریا غلط دی"، گفتیم دیشب کدام شفر را رسانیدید؟ گفت: پشتش نگرد.» (صفحه 176)

قادر می افزایش: برگشتم و به میدان هوایی رفتم با اشاره امر روشن شدن یک هلیکوپتر را دادم. پیلوت آن "کریم" از فراه بود. هلیکوپتر به پرواز آمد. قوماندان مدافعه در این اثنا خبر شده بود که قادر فرار کرده است. به بگرام دستور داده بود که: "به محض آمدن قادر، او را تیرباران کنید."

هلیکوپتر قادر وقتی بر فراز میدان هوایی بگرام رسید، او مشاهده کرد که چند طیاره در میدان آماده پرواز هستند و وقتی هلیکوپتر او در میدان بگرام بزمین نشست و او در جمع حضار پیوست و پرسید: چی گپ است؟ گفتند که: "می گویند در کابل کودتا شده"، قادر گفت: احضارات درجه یک است، آماده باشید!

بعد قادر میگوید که به آنها چنین ابلاغ نمودم: «ای رفقا! ای برادران! انقلاب پیروز میشود. خاندان آل یحیی از بین رفت. افغانستان ازین خاندان نجات پیدا کرد. به سمت طیاره های خود بروید!» قادر می گوید که در این اثنا: «هورا گفتن ها و جیغ زدن و دویدن ها شروع شد. همه به سمت طیاره ها می دویدند. یکی راکت می برد. یکی بمب می بست. خاطر جمع تر شدم... به همه گفتیم: آماده باشید و منتظر دستور من. امر پرواز را خودم میدهم... خودم در هلیکوپتر نشستم. دوطیاره اول به هوا برخاستند. یک پیلوت عبدالوهاب نام داشت و پیلوت دیگر کروخان. سرعت طیاره ها زیاد بود. تا من با هلیکوپتر به هوا بلند شدم، دوطیاره سر ارگ کابل رسیده بودند. تماس ما از طریق مخابره تأمین بود... یک طیاره بمب داشت و یک طیاره توپ. گفتیم: حرمسرا را بزن! طیاره اول دور خورد و بمب را انداخت. بمب پیش روی وزارت خارجه و مسجد مجنون شاه افتاد... در مخابره صدا کردم: اشتباه کردی صد متر بطرف راست!؛ طیاره دوم پیکه کرد. به گلخانه اصابت کرده بود. بعداً که رفتیم و دیدیم، طوری زده بود که زینه منزل اول به منزل دوم را قطع کرده بود یعنی اگر کسی در منزل دوم بود، نمی توانست به منزل اول پایین بیاید و برعکس. فرمان دادم که دوطیاره دیگر که در احضارات نمبر یک بودند، پرواز کنند. تا آن لحظه قوماندان ارگ شش تانک و رزه پوش را زده بود.» (صفحه 179)

او در ادامه می گوید: «تماس مخابره برقرار شده بود. در کابل پایین شدم. لعل محمد با موترش پیشم آمد. گفتیم: چه گپ است؟، گفت: قرار قراری! امریکائی ها را دستگیر کردیم. منظورش تحصیل کرده های امریکا و کسانی که ضد شوروی بودند، بود. گفتیم: کی به شما امر داده؟»

«قوماندان مدافعه را برده بودند، ستار خان، سرانجنیر قوای هوایی [مرتضی قل ترکمن]، تیمورشاه رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافعه، دین محمد نورستانی قوماندان هوایی همه را دستگیر کرده بودند و برده بودند. من هنوز نمیدانستم آن ها را کشته اند. به من گفتند که آن ها را دستگیر کردند و بردند... این معما بود که کی امر داده بود که آنها را دستگیر و ببرند؟»

«وقتی به قوماندانی مدافعه نزدیک شدم، صدای رگبار "په په شا" آمد... وقتی [به آنجا] رسیدم به من گفتند که دشتی [معین وزارت داخله] و یاور وزیر داخله [خالد] را آوردند و کشتند... پسان فهمیدم که یک خورد ضابط از فراه این کار را کرده بود، از گروه امین.» (صفحه 180)

قادر علاوه میکند که: «وقتی قوای هوایی وارد عمل شده بودند؛ فهمیده بود [مقصد داؤد خان است] که گپ خراب است. داوود خان گفته بود: هرکس کی میرو، برود و هرکس می ماند، بماند. من نه میگویم بروید، نه میگویم بمانید! عده ای به مسجد ارگ رفته بودند و در آن جا نشسته بودند. وزیر داخله و عبدالاله در دروازه دفتر داوود خان نشسته بودند. وزیر دفاع با موتر به طرف غرقه [قرغه] یا در آن ساحه در جوی افتاده بود. وارخطا بوده، سرش به درخت یا دیوار یا چیز دیگر خورده بود و خونین شده بود. نزدیکی شام بود. هوا کم کم تاریک شده بود. میدانم کسی را آنجا دیده بود یانه... دور خورده بود و بطرف قوای مرکز در دارالامان حرکت کرده بود... در همین وقت قادر میگوید که: «گروه دوم طیاره هایی که از من دستور پرواز گرفته بودند، تنها برفراز کابل می گشتند، فیر نمیکردند. یک گروه طیاره ها "سو" بود و گروه دوم طیاره های "میگ 21".» (صفحه 180)

قادر میگوید: «ساعت حدود پنج و شش عصر بود. لعل محمد پیشم آمد و گفت: "شما را به رادیو افغانستان خواسته اند". گفتم: کی خواسته؟ گفت: "رهبری حزب در آن جا است."»

قادر می افزاید: «حزبی هایی که در وزارت داخله بودند، وزارت را گرفته بودند و تره کی و کارمل و کسانی که بندی بودند، را آزاد کرده بودند. آنها را بیرون کرده بودند و نمی دانستند کجا ببرند. آنها را به رادیو افغانستان برده بودند. وقتی به رادیو رسیدم، گفتند امین و سلیمان لایق آن جا هستند. امین را ندیدم. سلیمان لایق آن جا بود. کاغذی به دستش بود. گفت: "بیا این را بخوان". وطنجار هم با تانک خود آمده بود. همان جا بود. من به وطنجار گفتم: برو بخوان! اعلامیه پشتو را وطنجار خواند. متن فارسی را به من دادند. خواندم. خواندیم که: آل یحیی از بین رفت. حکومت بدست انقلابیون افغانستان است. ای پدران! ای بزرگان! ما اولاد شما هستیم. بنابر آرمان های دیرینه شما این عمل را انجام دادیم... همین گپ های فورمالیته...» (صفحه 181)

قادر آنچه را در ارتباط به متن اعلامیه فوقاً بیان کرد، از روی حافظه گفته، درحالیکه متن اصلی آن به دری از اینقرار میباشد:

«اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان»

«سردار محمد داؤد آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان، این عوام فریب بی نظیر تاریخ و خاین به اراده خلق افغانستان برای همیشه از میان رفت، حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دستاورد های انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»

این اعلامیه وقتی از رادیو نشر گردید که هنوز محمد داؤد زنده بود و جنگ در طول شب و فردای آن در حواشی شهر کابل جریان داشت. اینکه چگونه 9 نفر از رهبران حزب که دو روز قبل باز داشت شده و در نظارت خانه ولایت کابل زندانی بودند، از آنجا آزاد و به رادیو افغانستان انتقال داده

د پانوی شمیره: له 23 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

شدند، موضوعیست که بهتر است شرح آنرا از قول شخصی نقل کنم که خودش در اینکار نقش اساسی داشته و جریان را در کتاب خود "شب های کابل" به تفصیل بیان کرده است.

چگونگی رهائی سران حزبی از زندان در روز هفتم ثور:

قبلاً در بخش دوم این مقاله از جریان بازداشت 9 نفر رهبران حزب دموکراتیک خلق، بخصوص حفیظ الله امین بحث کردیم که هیئت مؤلف و آمر گروه چگونه با تخطی از اصل وظیفه از تسامح حزبی کار گرفت و برای موصوف زمینه های تماس با عناصر نظامی قیام را فراهم ساخت. آمر این گروه همانا افسر پولیس غنی صافی بود که بعد ها کتاب "شب های کابل" را با نام مستعار "جنرال عمرزی" نوشت و در آن شرحی از کارکرد ها و نقش خود به حیث یک عضو مخفی حزب مربوط جناح پرچم جهت رهائی بازداشت شدگان حزبی و انتقال شان به رادیو افغانستان به تفصیل بیان داشته است. او تقریباً 50 صفحه کتاب خود را به همین موضوع اختصاص داده و در برخی موارد به ذکر جزئیات آن پرداخته است که در اینجا کوشش میشود به ذکر اهم مطالب آن بطور مختصر بسنده شود.

غنی صافی می نویسد که: صبح 7 ثور قرار بود مجلسی مرکب از یک تعداد معین های وزارت ها در اتاق کتابخانه وزارت داخله دائر شود. او نیز عضو این مجلس بود و هنگامیکه حوالی ساعت ده بجه صبح برای کشیدن سگرت اتاق مجلس را ترک کرد، متوجه شد که اوضاع در داخل وزارت به حالت غیرمعمول در آمده و می افزاید که: «غرش تانکها در جاده مقابل وزارت، فیرهای هوایی ثقیل و ضعیف بصورت پراکنده و وقفه یی از مسافات دور و نزدیک شنیده می شد، افسران و نظامیان وزارت داخله اینطرف و آنطرف طور غیرعادی در حرکت بودند. از هرکس می پرسیدم موضوع چیست، معلومات دقیق ارائه کرده نمی توانست. به منزل دوم دفتر قوماندان عمومی جنرال محمد ظاهر رفتم تا معلومات حاصل کنم، جنرال هم مضطرب و یک حالت غیرعادی داشت. همین قدر برایم گفت که جلسه را ختم کنید و مهمانان هرکدام بوزارت های مربوطه خود بروند و خودت که یونیفورم پولیس به تن داری، در قرارگاه وزارت سلاح توزیع میشود، شما هم سلاح بگیری و آماده وظیفه باشید. جلسه را ختم و معینان را به اشاره از وضع غیرعادی فهماندم و معین وزارت داخله آقای دشتی با مهمانان وداع کرده به دفتر خود رفت.» (شب های کابل... صفحه 61)

او در ادامه می نویسد: «برای افسران یونیفورم دار اسلحه توزیع گردید و احضارات درجه یک اعلان شده بود... قضیه روشن نبود، هیچکس نمی فهمید احضارات درجه یک برای چه؟ یک شب قبل رادیو افغانستان در سرویس خبری راجع به گرفتاری نورمحمد مشهور به تره کی، ببرک مشهور به کارمل، دستگیر پنجشیری و عبدالحکیم مشهور به جوزجانی، حفیظ الله مشهور به امین که برخلاف قانون اساسی موجودیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را اعلان و در مارش و میتنگ جنازه خیبر علیه دولت تبلیغات نموده بودند، خبری نشر نموده بود و چنین گفته میشد که محصلین پوهنتون و پولتخنیک نسبت دستگیری رهبران حزب دموکراتیک و از اینکه در اخبار رادیو به اهانت یاد شده اند، میخواهند بدون استیذان دولت به مظاهرات خیابانی پردازند. دولت بخاطر تهدید و جلوگیری مظاهرات وسایط و تانکها را به شهر کشیده اند تا محصلین از مؤسسات تعلیمی بیرون نشوند.» او علاوه میکند: «فکر میکنم که این افواه فریب دهنده ازطرف حزب دموکراتیک خلق براه انداخته شده بود.» (صفحه 62 و 63)

«فیرها آهسته آهسته به داخل شهر نزدیک شده میرفت، در اطراف ارگ جمهوری و جاده پشتونستان فیرها زیاد شنیده میشد. چند دقیقه نگذشته بود که هشت عراده تانک از جاده پیشروی وزارت داخله به طرف کارته پروان در حرکت بودند و فیر نمیکردند... در این وقت یکدم دوعراده تانک زنجیردار، یکعراده بیردم با یک عراده موتر جیب روسی مخابره دار از دروازه جنوبی داخل محوطه وزارت شدند و در اطراف تعمیر چار منزله وزارت توقف نموده بلا معطل منزل چهارم تعمیر را تحت آتش ده شکه قرار دادند... مامورین و کارمندان که همه شان افسران پولیس بودند، سراسیمه شده اینطرف و آنطرف میدویدند... درین هنگام در کارنر [کنج] زینه بین منزل اول و دویم قرار داشتم [دیدم] از موتر جیب یکفیر جکتورن بلند قامت کلاشنکوف بدست با لباس دگری و کلاه تانکسیت پایان گردید از لودسپیکر دستی اش آواز بلند گردید که میگفت: "افسران، خورد ضابطان، مامورین و سربازان شریف وزارت امور داخله! انقلاب است، انقلاب. وزارت دفاع، رادیو تلویزیون و قوه گارد ملی به دست قوه انقلابیست. رئیس جمهور داود با کابینه اش تحت محاصره شدید قرار دارد. سلاح دست داشته خود را به زمین بگذارید و به محل تجمع که در صحن وزارت تعیین شده جمع شوید. ما با کسانیکه مقاومت نکند، کاری نداریم. هرچه زودتر به محل تجمع حاضر شوید!"» (صفحه 69)

غنی صافی با شنیدن ابلاغیه فوق که بوسیله جکتورن توفیق احمد افسر تانکسیت قوای 15 زره دار که قوماندان پوسته و گروپ اشغال وزارت امور داخله بود، بیان گردید، تصمیم گرفت تا خود را تسلیم کند. او می نویسد: «نزد قوماندان پوسته جکتورن محمد رفیع رفتم، موصوف از جمله افسران خلقی و تانکسیت قوای 15 زره دار پلچرخی بود. برایش سلام دادم و گفتم: با آواز انقلاب که از بلند گوی شما شنیدم، اولین کسی بودم که سلاح خود را بزمین گذاشتم و به محل تجمع آمدم. لطفاً برایم توضیح فرمائید که این انقلاب از طرف کدام حزب و کدام قطعه نظامی براه انداخته شده است؟ گفت: انقلاب به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طرف رفقای حزبی قوای 4 و قوای 15 زره دار براه انداخته شده است. گفتم: که چنین است، من هم از جمله اعضای مخفی حزب در بخش پولیس هستم. پس من چه همکاری کرده میتوانم؟... گفت: قدیر نورستانی وزیر داخله در کدام منزل و در کدام اتاق است؟ برایش گفتم: وزیر داخله در وزارت موجود نیست. او از 8 بجه صبح... جهت اشتراک در جلسه فوق العاده کابینه که در ارگ جمهوری دایر است، رفته است»

بعد او مرا به جکتورن توفیق احمد آمر گروپ معرفی کرد و پس از سؤال جواب مبنی بر هویت حزبی ام بالاخره قبول کرد که با ایشان به حیث همکار حزبی داخل فعالیت شوم. جکتورن برایم گفت: از 3 الی 4 صد نفر افسران وزارت تعداد کمی به محل تجمع آمده اند، سایرین شاید به فکر مقاومت باشند. گفتم: نه خیر! هیچکس مقاومت نمیکند... افسران شعبات پیژند، پاسپورت، تخنیک، لوژستیک و غیره را در دفتر شان رفته برایشان گفتم: اگر میخواهید زنده و سالم و آزاد بمانید، سلاح خود را یکجا سلاح کوت نموده برایشان تسلیم و به محل تجمع بامن یکجا حرکت کنید. همانا برید جنرال محمد آجان رئیس لوژستیک، دگروال محمد موسی نعیمی، دگروال غلام حیدر مشاهد حرف مرا پذیرفتند و همه افسران و کارمندان سلاح خود را گذاشته و با قطار منظم در حالیکه هر دو دست را بالا گرفته بودند، بطرف میدان تجمع حرکت کردند. از ریاست جنایی کارمندان و رئیس آن غلام فاروق یعقوبی [پرچمی] نیز در محل تجمع حاضر شدند... دگروال محمد افضل آمرمخابره و سعید اتمر نیز با پاچا سرباز در جمع آنها پیوست که دو نفر اخیرالذکر نسبت کمی بی اعتنائی زیر مشت و لگد جکتورن توفیق قرار گرفتند. در ظرف یک ساعت تمام وزارت داخله خلع سلاح و سربازان مسلح تولی قرارگاه تسلیم شدند و به محل تجمع گرد آمدند. بعد جکتورن مرا با دو عسکر مسلح به دفتر جنرال طاهر خان

د پانوی شمیره: له 25 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

قوماندان عمومی ژندارم و پولیس و آقای دشتی معین وزارت اعزام کرد. محمد عیسی [نورزاد] مدیر استخبارات نیز در آنجا بود همه آنها به شمول خالد سکرتر وزیر داخله به میدان تجمع حاضر شدند. نمیدانم چرا معین وزارت و خالد زیر مشیت و لگد قرار گرفتند. وقتیکه جنرال [طاهر خان] خلع سلاح و دست ها بالا بطرف محل تجمع انتقال داده میشد و از پهلویم میگذشت، برایم آهسته گفت: شما هم همراه آنها هستید؟ گفتم: بلی! (برای مزید معلومات دیده شود: صفحات 67 تا 79)

غنی صافی می افزاید: «جکتورن به قوماندان عمومی گفت: رهبران حزب در کجا زندانی اند؟ قوماندان جواب داد: به من معلوم نیست، در وزارت داخله هیچکس بندی نیست. جکتورن بالایا به قهر و غضب صدا کرد: بگو فوراً بگو! رهبران ما در کجا اند؟ گفت: نمیدانم! در وزارت هیچکس زندانی نیست. جکتورن توسط کلاشنکوف بالایا سه فیر تهدیدی و هوایی نمود و گفت: کشتن خودت مانند یک گنجشک به من اهمیتی ندارد. بگو که رهبران حزب ما در کجا زندانی اند؟»

غنی صافی می نویسد: «من که در فاصله کمی از آنها ایستاد بودم، قوماندان عمومی اشاره بطرف من کرد و برای جکتورن گفت: آنها "رهبران" در ولایت کابل بودند، برای سمونیار معلوم است و با اشاره دست به طرف من. جکتورن روبه من پرسید که واقعاً رهبران در ولایت کابل زندانی اند؟ گفتم: بلی! آنها در نظارت خانه ولایت کابل زندانی اند. گفت: عجله کنید! یک موتر بگیریم و غرض نجات آنها اقدام کنیم که برای شان کدام صدمه و ضرر نرسد. گفتم: امروز 8 بجه صبح که من از ولایت کابل به وزارت داخله می آمدم، آنها صحیح و سالم در نظارت خانه ولایت کابل زندانی بودند، ولی اکنون که عصر روز است، چه میدانم که در ولایت کابل چه گذشته خواهد بود.... توفیق احمد جکتورن خودش دریوری را بدوش گرفته مرا پهلویش و دونفر افسران به نامهای یوسف سحر و سیدرحیم لمری برید من های قوای انقلابی و دو نفر سرباز مسلح را باخود گرفته طرف چهاراهی قوای مرکز در حرکت شدیم. من تعجب کردم که ولایت کابل بطرف شرق و موتر بطرف غرب حرکت میکند. توفیق احمد جکتورن گفت: از چهاراهی قوای مرکز که تانک ها و وسایط محاروبی ما در آنجا قرار دارند، میرویم تا دو عراده تانک را با شما مؤظف سازم. من در این اندیشه بودم که در خلال این مدت از صبح الی عصر اگر رهبران زندانی را به کدام طرف انتقال داده باشند و یا امکان دارد قوماندان امنیه کابل میرگل آنها را تلف کرده باشد، نتیجه این قیام چه خواهد شد؟» (صفحه 97 تا 81)

طوریکه در بخش اول تذکار یافت، پس از بازداشت 9 نفر رهبران حزب دموکراتیک خلق مسئولیت نظارت خانه و مراقبت این گروپ از زندانی ها رسماً بدوش غنی صافی گذاشته شده و او به اصطلاح به حیث آمر آنجا مقرر گردیده بود، لذا برنامه رهائی زندان برایش با استفاده از صلاحیت مفوضه قبلی چندان دشوار نبود. او می نویسد: «من که مسئولیت عملیات و نجات آنها [رهبران زندانی] را بدوشم گذاشته بودند، در اثنای حرکت به جانب ولایت کابل بطور عاجل پلان عملیاتی را با خود سنجیدم که اگر از دروازه شمالی [عمارت] ولایت کابل عملیات صورت گیرد، تولی قرارگاه مقاومت خواهد کرد که در اثر تبادل آتش تانکهای ما، مستقیماً نظارت خانه تخریب میشود. و اگر از دروازه غربی داخل شویم، موجودیت درختان بزرگ تعمیر پخته کاری سارنوالی و محاکم عدلی مانع پیشرفت وسایط بطرف نظارت خانه میشود. لهذا عاجلاً تجویز گرفتم تا از راه سالنگ وات دیوار احاطه جوار نظارت خانه را توسط تانکها باید تخریب نمود که عقب دیوار احاطه میدانی مربوط آمریت لوژستیک بود که در آن چوب و ذغال سنگ ذخیره گردیده بود و به بسیار آسانی به دروازه

د پانو شمیره: له 26 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

نظارت خان بدون کدام مقاومت و تلفات میتوان رسید... برای تانکیستها هدف را توضیح و تشریح نمودم و هدایت دادم تا تانکها به صورت جوره بی یکدم دیوار احاطه میدانی ذغال سنگ را تخریب نمایند. بعد از اینکه دیوار تخریب گردید، وسایط به آسانی بدون کدام مقاومت به لب جوی جاری که پهلوی نظارت خانه قرار داشت، رسیدیم.» (صفحه 87 و 88)

«افسران موجود از کلکین ها و روشندانهای تشناب ها مرا دیده بودند که با تانکها به ولایت کابل داخل شده ام. در شک و تردید بودند که صبح همین روز پنجشنبه 7 ثور به حیث یک افسر مسئول نظارت خانه اجراءات می نمودم و در عصر همان روز با قیام کنندگان یکجا عملیات ضد دولتی و رژیم انجام می نمایم.» (صفحه 90)

غنی صافی علاوه میکند که: بالای دفتر قوماندان امنیه [ولایت]، دفتر والی کابل و آمر امنیت کابل فیر های ده شکه نمودیم و تعمیر را زیر پوشش قرار دادیم، ولی از طرف مقابل کدام فیری صورت نگرفت. قرار اطلاع آمران مذکور قبلاً دفاتر خود را ترک کرده بودند. سپس از وسایط خود پیاده شدیم و به طرف دروازه نظارت خانه رفتیم. وسایط ما چالان و آماده حرکت بودند. ولایت کابل مانند وزارت داخله بدون کدام مقاومت در تصرف ما درآمد. (شرح مزید: صفحه 91)

او می افزاید که: نظارت خانه یک دروازه بزرگ و یک دروازه کوچک در بین دروازه بزرگ داشت. از دهن پنجره برای بریدمن محمد ابراهیم افسر مؤظف امر کردم که دروازه را باز کند.. رنگش پرید گفت: باز کنم! گفتم بلی! گفت: شما که آمر بزرگ ما و مسئول همین نظارت خانه هستید، اینک به امر شما دروازه را باز میکنم. وقتیکه دروازه باز گردید، همه داخل شدیم. محمد ابراهیم طبق مقررات نظامی راپور موجودیت 9 نفر زندانی و 18 نفر محافظان را ارائه کرد. با شنیدن این راپور که زندانیان سیاسی سالم و موجود اند، تشویشم رفع گردید و شروع کردم به تخلیه نظارت خانه از موجودیت محافظان، زیرا همه میدانستند که من شخصاً آمر مسئول نظارت خانه هستم.

از این به بعد غنی صافی جریان رهایی رهبران حزب را چنین شرح میدهد: «به اتفاق یوسف سحر و سیدرحیم و محمد ابراهیم به اتاق نمبر یک رفتیم، سلام دادم و الچک های بند دست نورمحمد تره کی را باز نمودم. تا این لحظه تره کی نمیدانست که چه واقع شده، برایش تبریک گفتم. تعجب کنان بطرفم نگاه میکرد. یوسف سحر و سیدرحیم که در پهلویم ایستاده بودند، با تره کی کدام شناخت رویاروی قبلی نداشتند. برایش گفتم پیروزی انقلاب را به شما تبریک میگویم. شما اکنون آزاد هستید. گفت: چه می شنوم انقلاب؟ این فیرها از انقلاب است؟ یا برضد انقلاب؟ گفتم: بلی این فیرها از انقلاب است.. گفت انقلاب از طرف کی و از کجا آغاز شده؟ گفتم انقلاب از طرف حزب دموکراتیک خلق افغانستان توسط قوای چار و پانزده زره دار آغاز گردیده است. تاحال وزارت دفاع، وزارت داخله، رادیو افغانستان اشغال گردیده و محمد داؤد خان رئیس جمهور با اعضای کابینه اش در ارگ جمهوری محاصره اند. گفت: مرا اکنون به کجا می برید؟ گفتم: شما را با رفقایان به استیشن رادیو افغانستان می بریم. اگرچه با شنیدن این جملات لحظه به لحظه در چهره اش تغییر وارد میشد، باز هم از اینکه مرا به حیث یک افسر رژیم برحال می شناخت، صد فیصد یقین نکرده بود و میگفت من که در زندان هستم، از بیرون خبر ندارم.» (صفحه 94)

غنی صافی می نویسد: «نورمحمد تره کی و ببرک کارمل را وقتی از اتاقهای شان به دهلیز آوردم و برای شان از قیام و انقلاب تبریک می گفتم، آنها اصلاً ازین قیام و کودتا هیچ آگاهی و اطلاعی نداشتند. وقتی برای شان از پیروزی انقلاب تبریک می گفتم، باور نمیکردند. بیخبری و چهره های

حیرت انگیز منشی اول و دوم حزب از قیام مسلحانه و کودتا برای من هم سوالی خلق نموده بود که این چگونه قیام خودسر است که رهبران حزب از آن اطلاعی ندارند؟ اندکی بعد وقتیکه 9 نفر را از اتاقهای شان به صحن نظارت خانه بیرون آوردم، معلوم گردید که این قیام به ابتکار متهورانه حفیظ الله امین صورت گرفته بود... لہذا میتوان گفت که قیام مسلحانه ثور به اساس کدام پلان پیشبینی شده حزب دموکراتیک خلق افغانستان نه، بلکه به ارادہ شخصی حفیظ الله امین صورت گرفته بود.» (صفحه 94 و 96)

«وقتیکه 9 نفر زندانی کوتاه قلبی را یکجا به صحن حویلی نظارت خانه آوردم، همه باهم مصافحه و روبوسی نمودند. حفیظ الله امین برای تره کی و سایرین پیروزی انقلاب را تبریک گفت. تره کی از نزدش پرسید: شما ازین انقلاب خبر دارید؟ گفت: بلی! حینیکه دولت به گرفتاری ما و شما اقدام نمود، من هم بلا معطل دست به کار شدم و الی رسیدن پولیس بدهن دروازه خانه ام قوماندہ قیام مسلحانه را به رفقای اردو ترتیب کردم. خوش بختانه برای گرفتاری من یکنفر پولیس دوست سابقه برادرم به خانه ما آمدہ بود. بعد از ختم تلاشی در اثر خواهش و تقاضایم مرا همان شب در خانه خود تحت نظارت قرار دادند. من هم قوماندہ انقلاب را در همان شب به اردو صادر نمودم و اینک نتیجہ آنرا بچشم و سر مشاهده میکنیم. این مساعدت و همکاری از طرف این صاحب منصب اشارہ بطرف من، که دوست قدیمی عبدالله امین برادرم است، صورت گرفته است. دستگیر پنجشیری تا این لحظہ متحیر و خاموش بود، در حالیکہ چشمانش بطرف من نگاه میکرد، برای امین گفت: بیشک بچہ وطن کہ مرد میدان هستی! اشک چشمان سلیمان لایق جاری بود، برایش گفتم چرا اشک میریزی؟ گفت: اشک خوشی است من این حالت را هیچ تصور هم نمیکردم. اکنون نمیدانم خواب می بینم یا حقیقت است!» (صفحه 97)

با دیدن این منظرہ و بی اطلاعی سران حزب از کودتا، غنی صافی در ادامہ می افزاید: «حقیقت در این جاست برخلاف آنچه در رژیم تره کی گفته میشد کہ انقلاب ثور به اثر تصمیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دستور دستہ جمعی کہ یک اصل مهم احزاب مارکسیستی است، صورت گرفته است و در صورتیکہ چنین می بود، منشی اول و دویم حزب دموکراتیک خلق آقای تره کی و کارمل اصلاً از قیام و انقلاب خبری نداشتند. وقتی من الچک های بنددست های شانرا خلاص میکردم، متحیر و متعجب بودند، از شنیدن فیرهای پراگندہ و منتشر روز 7 ثور شهر کابل به خود می اندیشیدند کہ سرنوشت شان بکجا خواهد کشید؟؟؟ تنها حفیظ الله امین میگفت کہ قوماندہ انقلاب را شخصاً خودش به تنهایی به رفقای اردو صادر نموده است.» (صفحه 97 و 98)

غنی صافی خود به خیانت خود در همان شب بازداشت حفیظ الله امین اعتراف میکند و می نویسد: «تلاشی خانہ امین در حوالی 3:30 بجہ شب انجام یافت، من در اثر تقاضای او برای فدا محمد خان مامور سمت وظیفہ دادم تا 7 بجہ صبح او را در خانہ اش تحت نظارت قرار دہد. باین ترتیب امین همان شب را در خانہ اش سپری نمود. اگر از فرصت استفادہ نمودہ باشد، طوریکہ خودش ادعا میکرد، از حقیقت دور نبودہ بلکه در شب تلاشی دو نفر جوانیکہ به نام محصلین پولیتخنیک همصنفان عبدالرحمن پسر امین به ما معرفی شدہ بودند و آنها را رها کردم، بعدہا معلوم گردید کہ آنها محصلین نہ، بلکه انجنیر ظریف و فقیر محمد فقیر بودند کہ از فراکسیون خاص امین محسوب می شدند کہ از طرف امین [بعداً] انجنیر ظریف به حیث وزیر مخابرات و فقیر محمد فقیر به حیث وزیر امور داخلہ مقرر گردیدند. از حقیقت دور نیست کہ در همان شب قوماندہ انقلاب را آنها به قوای

چار و پانزده زره‌دار رسانیده باشند. اما تره کی و کارمل و سایر اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق بعد از پیروزی انقلاب ثور دربیانات خود می‌گفتند: "حزب قبلاً فیصله نموده بود، هرگاه از طرف رژیم رهبران حزب دموکراتیک خلق گرفتار و زندانی میشوند، رفقایی که مسئول بخش نظامی اند برای سرنگونی رژیم بلامعطل قیام نمایند"، ولی این سند مهم و فیصله‌حزبی هیچوقت در سازمانهای حزبی مادون شایع نشده بود و کسی از آن آگاهی نداشت.» (صفحه 98 و 99)

اینکه رهبران حزبی چگونه از نظارت خانه به رادیو افغانستان انتقال داده شدند، غنی صافی هنگام عبور آنها بطرف تانکها و وسایط نقلیه چنین می‌نویسد: «وقتی که به وسایط خود نزدیک شدیم، صداها عابر به رسم تماشا وسایط ما را حلقه زده بودند و لحظه به لحظه تعداد تماشاچیان اضافه می‌گردید. به مشکل رهبران را از انبوه مردم گذشتانده بوسایط دست داشته جابجا نمودم. باز مجال حرکت وسایط نسبت ازدحام بیحد و حصر مردم میسر نبود. هرکس میخواست با تره کی و کارمل شخصاً دست دهد و تیریک بگوید... من به کمک گروه انقلابی معیتی ام وظیفه ترافیک را بدوش گرفته به مشکل برای وسایط راه باز می نمودیم و آهسته آهسته ... به جاده اصلی سالنگ وات داخل شدیم و به خط السیر خود ادامه دادیم. از راه سالنگ وات، چهارراهی صدارت، چهارراهی هوتل آریانا به رادیو افغانستان مواصلت نمودیم و درعرض راه چندین جا ازطرف گروه های انقلابی وسایط ما توقف داده شد. از اینکه نزد آقای یوسف سحر و سیدرحیم نام روز موجود بود، با ارائه آن به خط السیر خود ادامه میدادیم. وقتی که رهبران سیاسی را به داخل دستگاه رادیو پیاده نمودم، خودم با همکاران انقلابی واپس به وزارت داخله عودت نمودم که نزدیک شام بود. برای جکتورن توفیق احمد راپور اجراءات خود را کاملاً گزارش دادم.» (صفحه 100 و 101)

اینکه سران حزبی در رادیو افغانستان چه کردند و از آنجا به کجا رفتند و نیز اینکه دیگران سران حزب که زندانی نشده بودند، در روز 7 ثور چه می‌کردند و در کجا بودند، سؤالی‌های اند که جواب آنرا بطور مختصر با استفاده از خاطرات دگروال عبدالقادر میتوان دریافت. او پس از آنکه از بگرام به کابل برگشت و به مقر قوای هوایی (در جوار میدان هوایی - محلی موسوم به "چنار" عقب مکتب هوایی ملکی) رفت و دستور داد تا جسد خونبار آقای دشتی و خالد سکرتر وزیر داخله را به شفاخانه چهارصد بستر برند تا به اقارب شان تسلیم داده شود، برایش اطلاع دادند تا به رادیو افغانستان برود. قادر می‌نویسد: «پس از آن به رادیو افغانستان رفتم و کاغذی را به من دادند و خواندم [همان اعلامیه که قبلاً متن آن ذکر شد]. وقتی پس برگشتم، باخبر شدم که چهارنفر را از گروهی که امریکائی نامیده می‌شدند [چهار عضو ارشد قوای هوایی که در امریکا تحصیل کرده بودند که نامهای شان قبلاً ذکر شد]، کشته شدند. تأثرم بی‌نهایت شده بود... به دفترم در ریاست ارکان قوای هوایی برگشتم. رهبری حزب آمده بود [آنها را به منظور حفاظت بیشتر از رادیو به آنجا انتقال داده بودند]. همه در دفتر من نشسته بودند. پشت سر من یک میز گرد بود... حالا من نشسته بودم. دوفتر حزبی با کلاشنکوف ایستاده بودند و اعضای رهبری حزب پشت سرم نشسته بودند؛ تره کی، کارمل، دستگیر پنجشیری، طاهر [صالح محمد] زیری و... امین رادیو افغانستان را رها نمی‌کرد [سلیمان لایق نیز با امین در رادیو افغانستان بود و متن اعلامیه حزبی را نوشته بود]. درجمع آنها میثاق [عبدالکریم - خلقی بعداً وزیر مالیه رژیم کودتایی] بود، کشتمند [سلطان علی - پرچمی و بعداً برای 9 سال صدراعظم رژیم] هنوز پیدا نبود... بعداً خبر شدم که کشتمند همراه یکی دو نفر از اعضای کمیته مرکزی در خانه بی در شش درک پنهان شده بودند.» (خاطرات جنرال عبدالقادر... صفحه 183 و 184)

د پانو شمیره: له 29 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

بخش چهارم

رویدادهای مهم روز هفت ثور در داخل ارگ

در شروع بخش سوم راجع به رویداد های کلی هفتم ثور گفته شد که این موضوع از دو وجه قابل بحث و بررسی میباشد: یکی اقدامات کودتاجیان که چگونه به هدف فایق آمدند و دیگر دفاع قوت‌های نظامی در داخل و خارج ارگ که چرا و چگونه به ناکامی گرائید و بالاخره به سقوط رژیم جمهوری منجر شد. موضوع اول را در بخش سوم به بررسی گرفتیم و اکنون موضوع دوم را زیر بحث می‌بریم. طوریکه در آغاز این نوشته اشاره گردید، کوشش در آنست که موضوعات مورد بحث را به استناد منابع و مآخذ دست اول یعنی مبتنی بر نوشته کسانی که خود مستقماً در جریان رویدادها قرار داشته و چشم دیدها و اقدامات خود را به رشته تحریر درآورده و به نشر سپرده اند، بیان کنیم.

درارتباط با رویداد های داخل ارگ دو مقاله مهم به نشر رسیده: یکی - تحت عنوان "مدافعه ارگ افغانستان بمقابل هجوم باغیان خلقی و پرچمی توسط قطعات گارد در جریان کودتای هفت ثور 1357" که توسط جگتورن فضل الرحمن تاجیار آمر اوپراسیون گارد جمهوری نوشته شده و در پورتال افغان جرمن آنلاین بتاريخ 26 دسمبر 2008 در 11 صفحه به نشر رسیده است و دیگر - گزارش تحت عنوان "روز سیاه هفت ثور 1357ش - یک پارچه منحوس از تاریخ افغانستان" که بقلم انجنیر کریم عطائی وزیر مخابرات در کابینه جمهوری محمد داؤد نگارش یافته و بتاريخ 27 جنوری 2002 در پورتال افغان جرمن آنلاین نشر گردیده است. همچنان در این بخش از یک کتاب تحقیقی و تحلیلی مهم دیگر نیز استفاده شده که محتوای آن بیشتر برچگونگی شهادت رئیس جمهور محمد داؤد و موضوعات مربوط به آن متمرکز میباشد که توسط داکتر صبورالله سیاه سنگ نوشته شده است. مؤلف کتاب از منابع مختلف به شمول دو مقاله فوق الذکر و مصاحبه با تعدادی از اشخاص خیبرمعلومات همه جانبه را گردآوری نموده و تحت عنوان "و آن گلوله باران بامداد بهار" بچاپ رسانیده است که با استفاده از مآخذ فوق و دیگر منابع مؤثق به بررسی جریان رویدادها درداخل ارگ اعم از نظامی و غیرنظامی در آن روز سیاه پرداخته میشود:

1 - مدافعه ارگ جمهوری - امکانات و مشکلات:

دراین موضوع هیچ مدرک و مآخذ مستند در دست نیست که جریان عملیات نظامی را در روز هفتم ثور در داخل ارگ به تصویر بکشد، مگر نوشته ای جگتورن فضل الرحمن تاجیار که خود شخصاً تا آخرین دقائق شاهد رویدادها و نیز فعال امور بوده است. لذا شرح ذیل برگرفته از نکات مهم مقاله موصوف میباشد که ذیلاً تقدیم میگردد:

تاجیار در آغاز مقاله خود ضمن یادآوری مختصر از تشکیلات گارد جمهوری که عبارت از قرارگاه قطعه، دو کندک پیاده و تولى حمایه ماشیندار دفاع هوا و تولى مخابره بود که تعداد مجموعی آنها به شمول افراد به 1600 میرسیدند، با ذکر نام و رتبه نظامی آمران و افسران هر گروه معرفی مینماید و به این نکته مهم اشاره میکند که: «دربین این صاحب منصبان عدّه از منسوبین سرسخت احزاب خلق و پرچم وجود داشت که حتی در بین آنها احتمالاً گماشتگان ک.ج.ب هم موجود بودند؛ مثلاً قوماندان گارد جمهوری (ضیاء مجید) و یا آمر کشف جگتورن عبدالحق علومی، جگرن سیدجان و

تورن محمد عزیز حساس از کمونیست های شناخته شده بودند و بعضی دیگر که یا اصلاً در خدمت گروپ های خلق و پرچم قرار داشتند و یا به اشخاص سرشناس آنها ارتباط نزدیک داشتند، جزء مؤظفین در گارد بودند. بعد از مدتی شخص رئیس جمهور و وزیر دفاع ملی در موجودیت همچو اشخاص در قطعۀ گارد در تردد قرار گرفتند و تا اندازه متوجه مقاصد آنها شدند بودند. به همین رابطه ضیاء مجید را از [قوماندانی] گارد تبدیل و در عوض آن صاحب جان را که به کدام جناحی ارتباط نداشت، تعیین نمودند. ولی باز هم قوماندان جدید گارد صاحب جان که ظاهراً خوش خدمت و وظیفه شناس به نظر میرسید، از طرف دیگر رابطه نزدیک با یک عضو مهم گروه خلق (جگرن شیرجان مزدوریار) داشت که این رابطه ممکن جنبۀ شخصی داشته باشد. بهرحال وجود همچو اشخاص در عدم مقاومت مؤثر و دفاع از ریاست جمهوری بی تأثیر نبود.»

تاجیار خاطرات و چشم دیدهای خود را از آنروز چنین آغاز میکند: «بعد از تصویب مجلس وزراء و گرفتاری نورمحمد تره کی و ببرک کارمل و دار و دستۀ شان قوماندان گارد برایم امر داد که همان شب باید به داخل قطعۀ باشم. به اساس امر قوماندان گارد در آن شب من به قطعۀ حاضر بودم. روز پنجشنبه که همان 7 ثور بود، به اساس امر وزیر دفاع ملی دگر جنرال غلام حیدر رسولی نسبت گرفتاری تره کی، ببرک و دار و دستۀ شان روز شادیانه اعلان گردیده بود. حوالی ساعت 8 بجه 7 ثور صدای موترهای اطفائیه را شنیدم که در حرکت بودند. برطبق معمول از نوکریوال اطفائیه ولایت کابل معلومات کردم، برایم گفت که در غند بالاحصار حریق واقع شده است. من برای قوماندان گارد صاحب جان تیلیفون کردم، ولی در دفترش نبود. لحظۀ بعد خودش برایم تیلیفون کرد و من موضوع را برای شان گفتم. در ضمن برایم گفت که در فرقه 7 ریشخور قوماندان فرقه جنرال نظیم خان را مورد سوء قصد دادند، ولی نامبرده فرار کرد، مگر رئیس ارکان فرقه دگروال قاسم خان زخمی گردیده و به شفاخانه انتقال داده شده و تیلیفون را گذاشت. لحظۀ بعد صدای فیر از داخل گارد شنیده شد. با شنیدن صدای فیر معلومات کردم، گفتند که یکنفر عسکر تولی مربوط به عزیز حساس اشتبهاً فیر نموده است. که این فیر هم به عقیده من از طرف کمونیست های داخل گارد برای سراسیمه ساختن قطعۀ عمداً اجرا شده بود. حوالی ساعت بجه صبح 7 ثور بریدمن مجید باز- یاور داؤد خان از گلخانه برایم تیلیفون کرد و چنین گفت: "وزیر صاحب دفاع ملی تیلیفون کرد و گفت که برای صاحب جان قوماندان گارد بگوئید که سه عراده تانک از پلچرخ حرکت کرده و به استقامت شهر می آیند"، مجید خان گفت که: "من قوماندان صاحب گارد را نیافتم، موضوع را به شما اطلاع دادم." در این اثنا من در جستجوی قوماندان گارد شدم تا امر وزیر دفاع را برای شان برسانم، ولی ایشانرا نیافتم. خودم از دفتر اوپراسیون غرض واری و حاضر بودن قطعۀ برای وظیفه پائین آمدم. وقتیکه به نزدیک دروازه گارد که مقابل وزارت معادن بود، رسیدم، قوماندان گارد را دیدم..»

تاجیار در ادامه می نویسد: «تانکهایی که از پلچرخ بحرکت افتیده بودند از استقامت پل محمود خان بطرف ارگ به حرکت بودند و به سرعت زیاد خود را به پیشروی وزارت دفاع رسانیده و یکی ازین تانکه بالای تعمیر وزارت دفاع ملی فیر نمود. بعد از اینکه تانکه از پیش روی وزارت دفاع ملی گذشتند، از مقابل دروازه شرقی گارد به استقامت چارراهی 26 سرطان بحرکت افتادند. در همین زمان برید جنرال عبدالعلی وردک رئیس ارکان قوای مرکز به گارد تیلیفون کرده فرمود که از غند بالاحصار کمک به گارد میرسد. قوماندان گارد که شاهد عینی صحنه بود، به رئیس استخبارات وزارت دفاع از دروازه شرقی گارد تیلیفون کرده و راجع به آمدن تانک ها و انداخت بالای وزارت

دفاع معلومات خواست. نامبرده در جواب گفت که: "من فکر میکردم که تانک ها را شما خواسته اید."»

«بعداً معلوم شد که این تانکها مربوط به اسلم وطنجار بوده و میگویند که فیر اول را وطنجار شخصاً بالای وزارت دفاع اجراء نموده بود. بعد از آن سه عراده تانک از استقامت پل محمود خان به پیشروی ارگ رسیدند و بطرف چارراهی پشتونستان می رفتند. قوماندان گارد به من امر داد که باید تانک ها را توقف بدهم. چون برای افراد تانک ها گفته شده بود که شما برای خاموش کردن مظاهره در داخل شهر کابل مؤظف شده اید و از کودتا معلوماتی نداشتند، لذا تانک ها به اشاره دست من توقف نموده و به امر من اطاعت نمودند که از تانک خارج شوند و من آنها را برای بازپرسی بداخل گارد فرستادم، مگر دریوران تانک که خورد ضابطان بودند و از کودتا معلومات داشتند، با تانکهای خود فرار کرده در پیش روی وزارت پلان موضع گرفته و توسط ماشینداری که بالای تانک نصب بود، بالای من انداخت کردند. درین حال من تنها بودم و عقب درخت که به پیش روی زیارت متصل به بانک موقعیت داشت، پناه گرفتم و در وقفه انداخت ماشیندار به زیارت داخل و بعداً از دیوار زیارت خیز زده و داخل صحنه گارد شدم. بعداً قوماندان گارد امر داد که یک هیئت تعیین و از افراد تحقیق بعمل آید. چون وضع حالت اضطراری داشت، من امر حبس آنها را دادم. بعداً من و قوماندان گارد یکجا بطرف دروازه شرقی بحرکت افتادیم که صدای حرکت ماشین های محاربوی از استقامت چارراهی 26 سرطان بطرف ارگ بگوش میرسید. چند لحظه بعد معلوم شد همه ماشین های محاربوی از قوای چار زره دار میباشند.»

«قوماندان گارد به من امر داد که باید ماشین های محاربوی را توقف بدهم. وقتیکه اینجانب با دگرمن محمد سرور خان قوماندان کندک اول گارد بطرف قطار ماشین های محاربوی به حرکت افتادیم، دیدم که نشانزن ماشین محاربوی میل سلاح خود را دور داده بالای ما نشان میگیرد. من و محمد سرور خان فوراً پروت کردیم، راکت ماشین محاربوی فیر و به دروازه زره پوشی تولی که از بالاحصار برای حمایه آمده بود، اصابت کرد که در نتیجه آن پیشانی غلام عثمان بریدمن که ضابط نظام قراول بود، زخم برداشت. این جریان را قوماندان گارد به چشم دیده و بعداً برایم امر کرد که تانکها را بزنیید.»

«من به اساس امر قوماندان گارد امر "اور" را دادم. افراد غیور و مسلمان گارد جمهوری بالای ماشین های محاربوی فیر کردند و در نتیجه ماشین های محاربوی آتش گرفتند. دربین یکی ازین ماشین های محاربوی عمر برادر زاده جنرال عارف خان قرار داشت که مکمل با ده نفر مرتبات طعمه آتش گردید و بعداً گروپ تانکهای عقبی به حرکت و پیشرفت خود بطرف گارد ادامه دادند. من برای جز و تامها هدایت داده بودم که تا امر ثانی هر تانک و یا واسطه محاربوی که بطرف گارد حرکت میکند، آنرا ازبین ببرند.»

«در تصادمات فوق قطعه گارد هشت عراده تانک کودتاچیان را در پیشروی وزارت معادن قریب زیارت در کنج د افغانستان بانک و دروازه شرقی ارگ و چارراهی 26 سرطان حریق و امحا کردند که لاشه های آن ها تا چندین روز در آنجا دیده می شدند.»



نمونه چند تانک کودتاچیان که در روز هفتم ثور در مقابل دروازه ارگ ریاست جمهوری بوسیله قوای گارد با سرنشینان آن حریق و از بین برده شدند.

«کنکد تانک و طنجار [با ملاحظه این تلفات] از چارراهی 26 سرطان دوباره بطرف پل محمود خان به عقب نشینی آغاز کرد و قرا رمعلومات های بعدی برای قادر که در آن وقت رئیس ارکان قوای هوایی بود، اطلاع دادند که گارد جمهوری تانک ها را از بین برده و ما مقاومت کرده نمیتوانیم و عقب نشینی میکنیم. در اینجا باید تذکر داده شود که قوماندان هوایی و مدافعه هوایی دگر جنرال موسی خان با یاور خود جگرن عنایت الله توخی از طرف کمونیستهای داخل قوای هوایی در آغاز روز کودتا به شهادت رسانیده شده بودند [قادر در شرح خاطرات خود راجع به شهادت این دو نفر در آغاز کودتا هیچ سخن نگفته است و معلوم میشود که این دو و شاید تعداد دیگر به هدایت قادر به شهادت رسیده باشند]، ولی قادر خاین از عقب نشینی شان جلوگیری به عمل آورده و برای شان وعده داد که زود طیارات به حمایه شان میرسد.»

تاجیار خاطر نشان می سازد که: «درعین زمان درپور وزیر دفاع به دروازه شرقی گارد آمد و شارژور (جاغور) تفنگچه وزیر صاحب را طور نشانی آورده برایم گفت که: "وزیر صاحب دفاع شارژور تفنگچه خود را طور نشانی برای قوماندان گارد ارسال نموده که پریشان نباشید من [وزیر دفاع] به قوماندانی هوایی امر داده ام که طیارات پرواز کرده و تانکهای باقیمانده را از بین ببرند [قادر در کتاب خاطرات خود میگوید که این تلیفون از رئیس جمهور داؤد خان بوده است، در حالیکه معلوم میشود که این تلیفون از وزیر دفاع بوده است]؛ من [تاجیار] شارژور را اخذ نموده که این نشانی مهم را برای قوماندان گارد برسانم.»

د پانو شمیره: له 33 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

او می افزاید: «بعد از اینکه نشانی جاغور تفنگچه وزیر دفاع برایم رسید، منتظر آمدن طیارات بودم. حوالی بعد از ظهر صدای غرش طیارات را شنیدم. گروپ طیارات عوض کمک برای ما، برعکس بالای جزو تامهای گارد جمهوری انداخت و بمباردمان خود را شروع کردند. یکی از طیارات بالای قصر دلکشا انداخت نموده که در نتیجه آن از طرف بلوک دافع هوایی گارد که قوماندان آن دویم بریدمن شاه محمود بود، ضربه متقابل به عمل آمد که از اثر آن یک طیاره مورد اصابت قرار گرفته در ریشخور سقوط نموده بود. متباقی طیارات بالای قصر گلخانه بمباردمان خود را اجراء میکردند... و عساکر گارد در مدافعه خویش با یک روحیه عالی منتظر امر و قومانده بعدی بودند.»

«من (امر اوپراسیون) در جستجوی قوماندان گارد بودم. درین اثنا خودش به دروازه شرقی گارد تلیفون کرده و مرا به قوماندانی خواست. وقتیکه به قوماندانی رفتم، برایم چنین امر داد: "رئیس صاحب جمهور امر داده که ما باید به هر قدرت که میشود، استیشن رادیو را بگیریم. بنابراین شما (منظورش شخص من امر اوپراسیون) چند عسکر راکت انداز را از هر تولی یک نفر جمله 7 یا 8 نفر را گرفته و برای اشغال استیشن رادیو طوری که هیچکس نداند، بروید". درحالیکه قوماندان گارد میدانست که در هر تولی یک نفر راکت انداز موجود بوده و با تعیین نفر و اعزام آن به استیشن رادیو صاحب منصبان حزبی اصل قضیه را به آسانی درک کرده میتوانستند. در موقعیکه او امر خود را برایم میداد، امر مخابره گارد که آقا محمد [مشهور گل آقا] نام داشت، نیز موجود بود. جگتورن آقا محمد از دوستان خیلی نزدیک و مورد اطمینان صاحب جان قوماندان گارد بود که حتی باهم رفت و آمد فامیلی داشتند. رادیو کابل [افغانستان] از طرف کندک زرهدار قوای چهار زرهدار که قوماندان این کندک اسلم وطنجار بود، اشغال گردیده بود که شیرجان مزدوریار نیز در آنجا موجود بود. باید علاوه کرد که شیرجان مزدوریار نیز از همصنفان و رفقای مورد اعتماد شخص صاحب جان بود که خودش همیشه به گارد رفت و آمد میکرد و هم بخانه قوماندان گارد رفت و آمد فامیلی داشت.»

تاجیار پس از ذکر روابط دوستانه آقامحمد و شیرجان مزدوریار با صاحب جان قوماندان گارد، در صدد تعمیم امر اعزام عساکر به رادیو افغانستان می برآید و اما به صاحب جان میگوید که: «قوماندان صاحب! من یک عسکر هستم، شما هرچه امر بدهید، به چشم من اجراء میکنم. وقتیکه من برای گرفتن رادیو بروم، لطفاً یک شخص را عوض من امر بدهید که سوق و اداره گارد را به عهده بگیرد»؛ تاجیار می نویسد: «قوماندا گارد لحظه با خود فکر کرد و گفت که: "نخیر شما نروید! شما گارد را سوق و اداره کنید، من در زمینه فکر میکنم." وقتیکه از اتاق خارج میشدم، دوباره صدا کرده گفت که: امر کشف عبدالحق علومی را حبس کنید که تمام فساد زیرپای وی است. البته در آن حالت اضطرار حبس نمودن او ممکن نبود. دراین وقت تانکهای که به جوار دیوار گارد جمهوری صبح توقف داده شده و افراد آن بداخل قطعه فرستاده شده بودند و درپوران با تانک های خود فرار نموده و به پهلوی وزرات پلان جابجا شده بودند، به انداخت های خود بطرف گارد ادامه میدادند.»

در اینجا تاجیار به این نکته مهم دیگر اشاره کرده می نویسد که: «قابل تذکر میدانم که امر مخابره گارد آقامحمد خان در فلج نمودن سیستم مخابره گارد جمهوری با خارج نمودن بطریهای وسایط بی سیم با جمعه خان لمری بریدمن مخابره سهم فعال داشت و هر دوی شان از جمله خلقی های سرسخت بودند.»

تاجیار در ادامه می نویسد: «وقتیکه از قوماندانی گارد خارج شدم و دوباره به داخل قطعه آمدم، مشاهده کردم که وضعیت [البته بعد از بمباردمانهای طیارات] خطرناک شده میروود و باید افراد را

برای محاربه مشت و یخن حاضر نمایم، امر دادم که جمله افراد و صاحب منصبان باید بم دستی بگیرند.... بعد غرض اخذ هدایت به قصر گلخانه رفتم تا از قوماندان گارد هدایت بگیرم. ولی قوماندان گارد را نیافتم و جناب رئیس جمهور داؤد خان بداخل اتاق قدم میزد. برایش رسم تعظیم نمودم، فرمود: "کی هستی؟، خود را معرفی کن!"، من اسم، رتبه و وظیفه خود را حضور شان عرض کردم. ایشان از من پرسیدند: "شما به حیث یک عسکر راجع به وضعیت چه فکر میکنید؟" من وضعیت را پیش خود مجسم نموده حضور شان عرض کردم: حملات جز و تامها و قطعات زره دار از طرف جز و تامهای گارد جمهوری دفع و طرد گردیده و تانکهای معترض به پیشروی دروازه شرقی، دروازه قصر دلکش، دروازه سینمای کابل و چهارراهی 26 سرطان از بین برده شده اند و ما بالای وضعیت فایقیت و حاکمیت داریم، تنها سه عراده تانک آنها از پیشروی وزارت پلان انداخت های منفرد را اجرا میکنند که شاید جبه خانه کافی نداشته باشند و زود خاموش گردند. ولی ضربات قوای هوایی را دفع و طرد نموده نمیتوانیم، زیرا که سلاح و وسایط ضد هوایی نداریم. اگر امکان داشته باشد که کسی از جمله قطعات گارنیزون کابل به منظور گرفتن استیشن رادیو وظیفه دار شود، انشاء الله موفقیت بطرف ما خواهد بود. رئیس صاحب جمهور فرمودند: "بچیم پریشان نباشید من برای عظیم جان به قندهار امر داده ام که به کمک بیاید". منظور داؤد خان از عظیم جان، عبارت از دگر جنرال عظیم خان قوماندان قول اردوی قندهار بود که باید به طیارات امر میداد که پرواز کرده و برای از بین بردن تانک های معترض می آمدند. ولی بعداً معلوم گردید که عظیم خان دگر جنرال توسط یاور پرچی اش که اکرم نام داشت، مجبور به تسلیم شدن گردیده بود.»

تاجیار علاوه میکند که: «بعد ازین رسم و تعظیم نموده و از قصر گلخانه خارج شدم. درین زمان رادیو کابل [افغانستان] کشته شدن داؤد خان و کامیابی حزب دموکراتیک خلق را اعلان میکرد که دفعتاً یک گروه طیارات بالای حرم سرای بمباردمان کردند و حرم سرای آتش گرفت. من نمیدانم که قوماندان گارد در کجا بود. او برای من تلیفون کرد که باید برای تخلیه حرم سرای اقدام نمایم و هم طیارات بالای قصر گلخانه بمبارد خود را ادامه میدادند. درین اثنا دگر من محمد سرور خان قوماندان کندک اول زخمی گردید. از موضوع به من راپور دادند... بعداً او در راه شفاخانه به حق رسید. او یک صاحب منصب شجاع و وطن دوست بود.»

«بعد از تخلیه حرم سرای الی نصف شب قوماندان گارد را ندیدم که در کجا بود. حوالی نصف شب که من به دروازه شرقی ارگ بودم، برایم تلیفون کرد که یک عراده موتر لاری به قصر گلخانه بفرستم، زیرا قرار بود رئیس صاحب جمهور از گلخانه خارج شود. دراین وقت یکی از پسران آن میخواست که از دروازه قصر خارج شود، ولی توسط کمونیست ها مورد اصابت گلوله قرار داده شد و در عین زمان دو نفر محافظین دروازه قصر نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. قراریکه درین اواخر همراه عزیز حساس که بعداً به حیث قوماندان گارد ببرک کارمل انجام وظیفه میکرد و به رتبه دگر جنرالی ارتقا یافته بود، صحبت نمودم، نامبرده چنین قصه کرد: "در اثنائیکه عمرجان پسر داؤد خان میخواست از قصر گلخانه خارج شود، از طرف بریدمن ببرک ضابط بلوک اطفائیه به قتل رسانیده شد و نیز دو نفر پهره داران دروازه قصر گلخانه که مربوط تولی عزیز حساس بودند، زخمی شدند." بریدمن ببرک بعد از سقوط جمهوریت به حیث یاور تره کی بوده و در منازعه بین تره کی و حفیظ الله امین از طرف طرفداران امین گرفتار و به قتل رسید.... ازین معلوم میشود که در شهادت عمرجان پسر داؤد خان، دگر من سرورخان و دو نفر پهره داران قصر گلخانه، قوماندان بلوک اطفائیه تورن عبدالمجید و ضابط آن ببرک مستقیماً دست داشته اند.»

د پانو شمیره: له 35 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

«بعد از این واقعه الی ساعت یک بجه شب قطعه گارد منتظر کمک و هدایت بود، ولی از طرف مقامات بالا کدام اقدامی بعمل نیامد و در حوالی ساعت یک بجه شب غرض اخذ هدایت دوباره به قصر گلخانه رفتم. درطول راه عبدالحق علومی و جگرن سیدجان نیز با من یکجا شدند. دونفر فوق الذکر بالایم فشار می آوردند که قوماندان گارد ناپدید شده و صلاحیت قومانده بدوش شما (منظور آمر اوپراسیون) است شما باید قرار بدهید، یعنی قطعه را تسلیم نمائید. وقتیکه داخل قصر گلخانه شدم، از قوماندان گارد درکی نبود. قرار اظهار جگتورن نادر خان: قوماندان گارد خود را به زیر زمینی کوتی باغچه پنهان نموده بود. درین اثنا داؤد خان از وضعیت بازهم معلومات خواست، در جواب عرض کردم که در وضعیت کدام تغییر قابل ملاحظه رخ نداده و هم کمک برای ما نرسیده است. درین اثنا سیدجان جگرن معاون اوپراسیون و عبدالحق علومی آمر کشف گارد برای داؤد خان چنین گزاف گوئی منافقانه نمودند: "ماتا آخرین قطره خون خود از شما دفاع میکنیم!"، ولی این عهد و پیمان دروغ بود. درحقیقت هر دو پرچمی بودند و بعد از شهادت داؤد خان به مقامات و رتبه های بلند حتی رتبه های جنرالی ارتقا یافتند.»

« بعد از تقدیم راپور به داؤد خان من با معیت سیدجان جگرن و عبدالحق علومی از گلخانه خارج شدم. لحظه بعد صاحب جان قوماندان گارد تلیفون کرد و برایم گفت که یک تعداد اسلحه باید به قصر گلخانه ارسال نمایم. من فوراً به بلوک انضباط امر دادم و اسلحه داده شد. در داخل قصر گلخانه وزیر داخله قدیر نورستانی، وزیر مالیه سیدعبدالاله، وزیر معادن و صنایع توابع آصفی، وزیر صحت عامه عبدالله عمر، وزیر زراعت عزیزالله و آصفی، معاون وزارت خارجه وحیدعبدالله، وفی الله خان سمیعی وزیر عدلیه و دیگر اعضای کابینه حضور داشتند.»

«ساعت سه و نیم صبح شد و از مسجد جامع پل خشتی صدای آذان محمدی شنیده شد. توسط جگتورن نادرخان اطلاع گرفتم که قوماندان گارد باز به گلخانه آمده و تصمیم گرفتم که دوباره نزدش غرض اخذ هدایت به آنجا بروم. وقتیکه داخل قصر شدم، دفعتهاً داؤد خان را دیدم. در همین وقت وزرای مالیه و داخله هر دو نزد من آمدند و معلومات خواستند. برایشان گفتم که وضعیت مانند سابق است. وزیر مالیه عبدالاله، وزیر داخله قدیر نورستانی و معاون وزارت خارجه سید وحید الله همراه داؤد خان بودند و اما دیگر اعضای کابینه در اتاق دیگر بودند. داؤد خان بمن نزدیک شده چنین فرمود: "بچیم جوان هستید، بروید خود را تسلیم کنید. من تصمیم خود را گرفته ام." درین اثنا صاحب جان قوماندان گارد نیز برایم گفت که رئیس صاحب جمهور تصمیم خود را گرفته است. شما بروید قطعه را جمع و امر بدهید سلاح های خود را تحویل دیپو ها کنند. اما برای من به صفت یک شخص مسلمان و افغان که برای دفاع از ناموس، اسلام، تمامیت ارضی وطن و حفظ نوامیس ملی به خدا و قرآن سوگند یاد کرده بودم، قبول این امر طاقت فرسا بود. دراین اثنا که در قصر گلخانه بودم، صاحب جان قوماندان گارد مرتبه دوم برایم گفت که: این امر رئیس صاحب جمهور است، بروید و انجام بدهید. من احترام نموده خارج شدم.»

«حوالی ساعت 6 صبح روز 8 ثور که آفتاب ظلمت و کفر کمونیزم در آسمان کابل طلوع کرده بود، به اساس امر رئیس جمهور و قوماندان گارد، امر تجمع قطعه گارد را از مواضع شان به محل اجتماع دادم. بعد ازاینکه قطعه گارد همه تجمع نمودند، درحالیکه حب وطن عزیز، دین، غیرت افغانیت، آبروی ناموس مسلمانان افغانستان، حس وطن دوستی برایم اجازه عمل این امر را نمیداد و گلویم را عقده غیرت فشار میداد، امر رئیس صاحب جمهور را اعلان کردم. قطعه گارد همه به یک آواز عدم موافقت خود را ابراز و سلاح را به زمین نمی گذاشتند.»

د پانوی شمیره: له 36 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

فضل الرحمن تاجیار که تا آخرین لحظات همان شب و تا دم صبح شاهد رویدادهای داخل ارگ بود و خودش به حیث آمر اوپراسیون گارد جمهوری وظیفه دار مقاومت قوای گارد بود، می افزاید: «تولی حمایه که در شروع کودتا از بالاحصار به عرض تقویه گارد فرستاده شده بودند و من افراد و صاحب منصبان شانرا خلع سلاح نموده و بداخل تولی مخابره محبوس نموده بودم، همان تولی که صاحب منصب آن یکنفر به نام لعل محمد و دیگری هم تورن رسول... هر دو پرچمی بودند، کنترول گارد را بدست گرفتند و به ما امر دادند تا دستها بالای سرتان و به شکل یک قطار یک نفر از دروازه گارد خارج شوید... بعد از اینکه همه افراد و صاحب منصبان از داخل گارد خارج شدند، دراطراف فواره آب پیشروی کافی خیبر تحت نظارت ملحدین و کمونیست های لعین قرار گرفتیم و بعد از آنجا به سینمای آریانا هدایت شدیم. عزیز حساس، عبدالحق علومی و بعضی پرچمی های دیگر در عین روز از سینمای آریانا رها گردیدند و متباقی صاحب منصبان ساعت 4 بجه همان روز 8 ثور توسط سرویس های ملی بس به قوای چهار زره دار انتقال داده شدیم و بعداً به زندان پلچرخی.»

تاجیار در پایان نوشته خود می افزاید: «من شهید سردار محمد داؤد خان را بار آخر ساعات 3:30 صبح روز 8 ثور 1357 در قصر گلخانه در حال قدم زدن دیدم که برایم امر توقف مقاومت را دادند و امر شان دوبار توسط قوماندان گارد تکرار و تائید گردید که باید عملی شود. من امر فوق را ساعت 6 بجه صبح یعنی بعد از دو نیم ساعت تعمیل نمودم. چنین تصور میشود که بعد از ختم مقاومت و خارج شدن ما از ساحه گارد بعد از ساعت 6 صبح، امام الدین نام بریدمن از قطعه کوماندو نمبر 444 مقیم بالاحصار به ارگ مؤظف شده، بایک عده افراد مسلح با تفنگ های کلاشنکوف داخل قصر گردیده، گستاخانه سردارمحمد داؤد خان و دیگر مقامات بلند رتبه رژیم جمهوری را مخاطب قرار داده می گوید: "به فرمان کمیته مرکزی شما محکوم هستید و خود را تسلیم کنید!" چون سردار از امر امام الدین و فرمان به اصطلاح کمیته مرکزی اطاعت ننمود و توسط تفنگچه دستی خود بالای امام الدین فیر میکند، امام الدین و افراد معیتی اش یکجا بالای خانواده سردار محمد داؤد خان و اعضای کابینه او فیر میکنند و این یزید منشان خلق و پرچم 39 نفر را که مشتمل بود به سردار محمد داؤد خان، برادرش محمد نعیم خان، اعضای فامیل شان و [برخی] از اعضای کابینه وحشیانه به شهادت می رسانند.»

تاجیار در پایان شرح این رویداد تراژید می نویسد: «شهید سردار محمد داؤد خان که آرمان های زیاد راجع به ترقی و پیشرفت وطن داشت و در طول سالها خدمات فراموش ناشدنی برای میهن و مردم خود بجا آورده بود، توسط مزدوران روس با فامیل و رفقا و همکاران خود بی رحمانه قتل عام گردید، ولی سر تسلیم را به دشمنان وطن، دین و مردم فرو نیاورد و بجاست که در تاریخ بنام یک افغان شجاع، غیرتمند و شهید یاد گردد. مصرع مشهوری که در حق حضرت امام حسین(رض) گفته شده، در مورد سردار داؤد خان نیز صدق مینماید که "جان داد و نه داد دست در دست یزید"»

درباره جگتورن فضل الرحمن تاجیار باید بگویم که موصوف یکی از صاحب منصبان تحصیل کرده و با شهامت افغان است که بعد از 8 ثوردر زندان پلچرخى زندانى شد و پس از تهاجم قوای سرخ شوروی به کشور و نصب بیرک کارمل در راس رژیم دست نشانده، وقتی عفو عمومی نام نهاد اعلان گردید با دیگر زندانی ها از زندان رها شد و پس از مدت کوتاه کشور را ترک کرد و مهاجر گردید و اکنون در جنوب کالیفورنیا با فامیل خود بسر می برد. من او را بار اول در زندان دیدم و از آنوقت تا حال با هم دوستی و نزدیکی داریم، شخص با دیانت، مسلمان و واقعاً وطن دوست است.

د پانو شمیره: له 37 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لوی

2 - گزارش یک شاهد عینی دیگر از چگونگی سقوط رژیم جمهوری:

در اوایل سال 2002 مقاله مبسوطی را در پورتال وزین "افغان جرمن آنلاین" خواندم تحت عنوان "روز سیاه هفت ثور 1357ش - یک پارچه منحوس از تاریخ افغانستان" که بقلم توانای انجنیر کریم عطائی وزیر مخابرات رژیم جمهوری نوشته شده بود و فوراً یک کاپی از آن برداشتم. این مقاله همین حالا در آرشیف نویسندگان این پورتال زیر نام نویسنده آن تحت شماره 28 قابل دسترسی میباشد.

این مقاله یک گوشه دیگر از رویدادهای 7 ثور را گزارش میدهد که نویسنده آن به حیث یک عضو کابینه شخصاً در جریان قرار داشته و آنچه را که چند روز قبل از کودتا و نیز در جریان کودتا تا سقوط رژیم جمهوری به چشم دیده است، قدم بقدم بیان میکند. از انجائیکه محتوای این گزارش یک قسمت مهم موضوع جریان کودتا و چگونگی آنرا در داخل ارگ جمهوری و نیز رویداد های مهم را در داخل قصر گلخانه طوری شرح میدهد که تاحال هیچکس دیگر چشم دید خود را به همین تفصیل نشر نکرده است. لذا نشر مجدد متن مکمل این گزارش را به حیث یک سند تاریخی در این بخش مقاله حاضر حتمی و لازمی میدانم. از اینقرار: [عناوین فرعی از این قلم است]

انجنیر عطائی گزارش خود را از موضوع قتل خیبر آغاز میکند:

«روز سه شنبه 29 حمل 1357 قبل از شروع مجلس وزراء در اتاق مرحوم شهید محمد اکبر رئیس دفتر ریاست جمهوری افغانستان با چندی از اعضای کابینه نشستیم، که شاغلی غوث الدین فایق، وزیر فواید عامه داخل اتاق شد و قصه را چنین شروع نمود: "خبر دارید که یکی ازین لعنتی ها مردار شده است" و بدون تأمل گفت: "جسد میر اکبر خیبر در نزدیکی مطبوعه در یک جویچه پهلوی سرک یافت شده است." اگر فراموش نکرده باشم، وزیر داخله نیز از قضیه تذکری داشت. پرچمی ها با بهره برداری از قتل خیبر سر و صدای زیاد بلند کرده و حکومت را عامل این عمل می خواندند.

روزدفن و مجلس فاتحه گیری خیبر در پهلوی دیگر مربوطین اش از طرف ببرک کارمل و اناهیتا راتیزاد نیز در اعلان فوتی از طریق رادیو به سمع عموم رسانیده شد. اساساً اعلان فوتی در مطبوعات و رادیو صرف با ذکر نام نزدیکترین اقارب متوفی قابل قبول بود. درین مورد ممکن پرچمی ها که در رادیو نیز دست داشتند، با کدام دست بازی، بدون اینکه کسی ملتفت گردد، اعلان فوتی را گذرانده بودند. جنازه با مظاهره خود نمائی گروه خلق و پرچم از منطقه میکروریان برداشته شده، از مقابل سفارت امریکا با نعره های "مرگ بر امریکا" عبور نموده، از طریق جاده مقابل ارگ جمهوری، میدان پشتونستان، پل خشتی و جاده میوند، در حالیکه از طرف گروه های وطن فروش و جمعی از اهالی سیل بین همراهی می شد، به شهدای صالحین انتقال یافت. در سر قبر نصب لودسپیکر ها پیشبینی شده بود و هر یک از سرگله های خلق و پرچم که تازه به امر بادران روسی خود دست اتحاد بهم داده بودند، بیانات پرطمطراقی ایراد نموده با تاخت و تاز های زیاد، حلقوم پاره می کردند و حکومت را به قتل میر اکبر خیبر متهم می ساختند.

فردای آنروز در مجلسی که تحت ریاست معاون رئیس جمهور، مرحوم سید عبدالاله، در قصر صدارت عظمی دایر گردیده بود، ضمن آجندا، روی گزارش دفن خیبر نیز تبادل افکار صورت گرفت. وزیر تجارت محمد خان جلالر از دفتر وزیر پلان واقع میدان پشتونستان مظاهره را تماشا کرده بود. او از شمار زیاد مظاهره چیان تذکر داده و آنرا قابل اندیشه خواند. وزیر داخله در اصرار خود

د پانوی شمیره: له 38 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

موضوع را خالی از تشویش دانسته و تذکر می داد، که مؤظفین وزارت داخله در بین مظاهره چپان حضور داشتند. در مجلس فاتحه گیری نیز از دحام زیاد بود، چنانچه مردم از پل اندرابی (پل لرزانک) الی مسجد شاه دو شمشیره، صف کشیده بودند.»

قتل خیبر و اقدامات دولت:

عطائی پس از گزارش مختصر در باره قتل خیبر و مراسم دفن و فاتحه او اقدامات دولت را چنین بیان میکند: «در مجلس همه به این نظر بودند، تا در برابر مظاهره که خلاف قانون دایر گردیده بود اقدامات قانونی بعمل آید. معاون رئیس جمهور و وزیر مالیه سید عبدالاله و وزیر داخله عبدالقدیر، بعداً موضوع را با رئیس جمهور مورد مذاکره قرار دادند.

در مجلس وزراء مؤرخ 29 حمل 1357 ه ش بحث دامنه دار در زمینه صورت گرفت و چنین نظر تثبیت شد، که دستگاه دولت از وجود عناصر خلقی و پرچمی پاک سازی شده و در برابر براه انداختن مظاهره، مطابق به قانون عمل گردد. صدیق محبی وزیر تعلیمات عالی مشکل تراشی کرده و می گفت تعویض بعضی از استادان کار ساده نیست.

در مجلس وزراء مؤرخ 5 ثور 1357 ه ش مرحوم وفی الله سمیعی وزیر عدلیه و لوی خرنوال در باره مظاهرات کمونیست ها و تجاوزات بی شرمانه شان بر دولت در روز دفن میر اکبر خیبر، نظر به قانون جزاء توضیحات داده و گفت که مطابق به حکم ماده ... قانون، محکمه می تواند مرتکبین جرم را به حبس الی هفت سال محکوم کند.

ظهر روز وقتی به طرف اتاق طعام روان بودیم، وزیر مالیه به من گفت، به عقیده من ضرورت به هیچ اقدامی نیست. به او گفتم چه باید کرد؟ او گفت هیچ چیزی نه. در مجلس بعد از ظهر روی گرفتاری سرگله های پرچمی و خلقی صحبت بعمل آمد و وزیر داخله هدایت خود را حاصل نمود. چون آجندای مجلس پایان نیافته بود، در اخیر روز قرار بر این شد تا مجلس آینده بروز پنجشنبه 7 ثوردایر گردد بعد از مجلس همینکه به خانه رسیدم، از صدارت تلفون آمد که بیایید مجلس است. در صدارت وزیر مالیه به من گفت خوب است همین جا بمانیم، تا موضوع گرفتاری ها محفوظ بماند. شب را تا دیر وقت در صدارت ماندیم. وزیر داخله وقتاً فوقتاً از اجراءات پولیس به مجلس اطلاع می داد. تا جائیکه بخاطر دارم، همه گرفتاری ها انجام یافته بود بجز از حفیظ الله امین که گرفتاری وی هنوز روشن نبود. نا وقت شب مجلس پایان یافت و همه به خانه های خود برگشتیم. شام چارشنبه نسبت به گرفتاری های یادشده اعلامیه ای از رادیو افغانستان به نشر رسید. در تسوید اعلامیه که در مجلس بعمل آمده بود، از گرفتاری ها، از دست داشتن عمال بیگانه و از تخریب دولت سخن رفته بود. در تسوید، ضمن اسمای گرفتار شدگان، "نور محمد تره کی" به "نور محمد مشهور به تره کی" از طرف رئیس جمهور تصحیح گردید، زیرا تذکر نام های فامیلی که وابستگی به قوم، محل و غیره ازین قبیل که از آن آثار تبعیض پیدا می بود، خلاف پرنسیپ های جمهوریت که یکی از اهدافش تحکیم و ثبات وحد ملی، دانسته می شد. این اعلامیه باید فردای آن در مطبوعات کشور هم به نشر می رسید که متأسفانه چنین شده نتوانست. روزنامه جمهوریت یگانه نشریه ای بود که از طرف صبح توزیع می گردید و ممکن که اعلامیه متذکره در نشریه روز پنجشنبه 7 ثور آن طبع گردیده بود

روز پنجشنبه 7 ثور طبق معمول قبل از مجلس وزراء به وزارت رفتم. ضمن امضای مکاتیب، رئیس اداری، مرحوم محمد رحیم رفیق برایم گفت، یکی از همسایگان وی که پرچمی است، صبح امروز برایش گفته است، "ما به کوه بالا می شویم و مبارزه مسلحانه را در برابر دولت آغاز می کنیم".

د پانوی شمیره: له 39 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

عطائی از جریان مجلس وزراء بروز 7 ثور گزارش مبسوط به این شرح ارائه میکند:

«در عمارت گلخانه قبل از شروع مجلس با وزیر داخله حین مصافحه از گفتار رئیس اداری یاد آور شدم. او گفت برادر باید چشم و گوش خود را باز داشته باشیم. با این گفته هردوی ما داخل تالار مجلس گردیدیم. مانند همیشه مرحوم محمد داؤد لحظه ای بعد به تالار آمده و بعد از احوال پرسی با هریک از وزراء، در صدر مجلس قرار گرفتند. در شروع وزیر داخله راپور امنیتی را ارائه کرده و اینکه سرگله های خلق و پرچم در کجا در توقیف به سر می برند، به مجلس معلومات داد. وزیر عدلیه که عهده لوی خرنوال را نیز داشت، در قسمت اقامه دعوا مطابق به قانون توضیحات داد. بعداً مجلس روی آجدای پیش بینی شده به بحث و مذاکره پرداخت. یکی از موضوعات را قانون کار و کارگر احتوا می کرد، که باید روی فصل اعتصاب درین قانون مذاکره بعمل می آمد.



رئیس جمهور محمد داؤد با حضور اعضای کابینه حین توشیح قانون اساسی 1355 دولت جمهوری افغانستان

از شروع مجلس هنوز دیری نگذشته بود که یکی از یاوران ریاست جمهوری داخل اتاق شد و مستقیماً به طرف رئیس جمهور رفته و کاغذی را برای شان تقدیم نمود. آن مرحوم به یاور چیزی گفتند و او را با اشاره سر رخصت کردند. هنوز لحظه ای چند نگذشته بود، که صاحب جان قوماندان گارد جمهوری با یک نفر دیگر به تالار آمده باز هم کاغذی را به ایشان تقدیم داشتند. رئیس جمهور بعد از مطالعه کاغذ فوراً جای خود را ترک گفته و با قدم های سریع روانه دفتر کار خود گردیدند.

چند دقیقه بعد صدای مهیب یک فیر توپ عمارت را تکان داد. منشی مجلس و معاون وزارت خارجه به من که در نزدیکی اش بودم، گفت که قوای زره دار از پلچرخ به طرف کابل حرکت کرده که همین موضوع گوش بگوش به همه رسید و مجلس قطع گردید. بعد از آن اعضای مجلس همه در بین تالار مجلس، در دهلیز و اتاق رئیس دفتر در رفت و آمد بودیم. وزیر مالیه سید عبدالاله و وزیر داخله

د پانو شمیره: له 40 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

عبدالقدیر در دفتر رئیس جمهور بودند و وزیر دفاع غلام حیدر رسولی و وزیر فواید عامه غوث الدین فایق، اصلاً در مجلس حضور نداشتند. من که اکثر وقت را با رئیس دفتر می بودم، گاه گاه به دهلیز و چمن مقابل عمارت گلخانه می برآمدم تا ببینم اوضاع از چه قرار است.

درین فرصت رفت و آمد مکرر مرحوم صاحب جان قوماندان گارد جمهوری، غرض اخذ هدایت به حضور رئیس جمهور، توجهم را جلب می کرد. دروازه های ارگ جمهوری همه مسدود شده بودند، عساکر اضافی در اطراف عمارت بهره داری و نظارت داشتند، آواز غرش تانک ها و فیر های ماشیندار از بیرون ارگ به گوش می رسید.»

سراسیمگی اعضای کابینه پس از شنیدن آواز فیر ها و غرش تانکها:

عطائی می نگارد: «به دفتر یاور که در راه درآمد دفتر رئیس جمهور قرار داشت رفتم، تا از احوال تازه باخبر شوم از آنجا با وزارت مخابرات تماس تلفونی گرفته و از رئیس تلفون سید نسیم علوی جویای اوضاع گردیدم. او که مطلقاً قرار خود را از دست داده بود، به عصبانیت گفت از برای خدا این چه روز است و ادامه مکالمه با وی سودی نداشت. با مرکز تلفون تماس گرفتم، نفر مؤظف که سابقه دار بود و همه مأمورین بلند رتبه را از آواز های شان می شناخت، به من گفت: "وزیر صاحب احوال بسیار خراب است و همین اکنون اشخاص مسلح داخل عمارت گردیدند". آواز فیر های ماشیندار از طریق تلفون به گوشم رسید و مایوسانه گوشک را بجایش گذاشتم.

وزیر داخله از دفتر رئیس جمهور برآمد و من از وضع مخابرات برایش گفتم. او زیاد سراسیمه بود و گفت بلی مرکز رادیو را نیز اشغال کردند. با رادیو تماس گرفتم، امر تخنیکی رادیو انجنیر کامران گفت که کتوازی (یک مأمور رادیو مربوط گروه خلق) تانک ها را به صحن احاطه رادیو رهنمائی می کند. به او هدایت دادم تا برق دستگاه های فرستنده را قطع کند. در دفتر یاور اشخاصی دیگری نیز حاضر بودند، که حالا چهره های شان را بخاطر ندارم. از زینه که پایان می رفتم، رئیس دفتر با من رو برو شد و گفت که اعضای فامیل باید از خانه های شان از طریق دروازه شمالی دلکشا به عمارت گلخانه آورده شوند. عمر جان می گوید با فامیل خود منزلش را ترک نمی گوید، او، گپ خود را رد نمی کند، اگر او را آورده بتوانی خوب خواهد شد. در دفتر اکبر جان بعضی از اعضای کابینه نشسته بودند. زنگ تلفون بصورت دوام دار به صدا بود، کسی می خواست اطلاعی بدهد و کسی هم می خواست اطلاعی بگیرد. درین ضمن تلفونی از حضرت" مشهور به شیر آقا جان "آمد که می گفت به رئیس صاحب جمهور عرض کنید، اگر به من کدام امری باشد جهت خدمت حاضر هستم." جواب: "تشکر، هر وقت ضرورت بود به شما میگویم". رئیس مصونیت ملی، جنرال محمد اسماعیل فرمان اطلاع داد: "اکنون طیاره های جت به پرواز آغاز کردند که امید است در چند لحظه دیگر به ماجرا خاتمه بخشیده شود". در همین هنگام غرش طیاره ها در فضا طنین می انداخت که متأسفانه به دشمن پیوسته بودند.

ساعت حوالی بین 2 الی 3 بعد از ظهر را نشان می داد، میخواستم به منزل با لا بروم که با عمر داؤد روبرو شدم. با او احوال پرسسی کردم و جویا شدم که چرا به گلخانه نمی آمد؟ او گفت میخواست با تفنگ شکاری اش از خانه خود حراست کند و هر که تجاوز میکرد با فیر تفنگش روبرو میکرد. از اطلاع رئیس مصونیت ملی برایش گفتم و دقایقی چند باهم صحبت کردیم. او گفت این جنجال که بگذرد، باید یک پاک کاری اساسی در حکومت امر جدی پنداشته شود.

حال دیگر اعضای فامیل همه به عمارت گلخانه انتقال یافته و در اتاق های عقب دفتر رئیس جمهور جا بجا شده بودند. مرحوم محمد نعیم، مرحوم سید عبدالاله، مرحوم عبدالقدیر و یک یا دو نفر دیگر(نه

اعضای کابینه) در دفتر رئیس جمهور با آن مرحوم یک جا بودند. ایشان از طریق تلفون با وزارت دفاع تماس دائمی داشتند ولی اوضاع زیاد مغشوش احساس میشد. در دهلیز نزدیک دروازهٔ دخولی ایستاده و بفکر رفته بودم، دیدم که وزیر مالیه با یک قبضه کلشنیکوف بدستش از زینه پایان آمد. با او از عمارت بیرون رفته و در چمن توقف کردیم. افتاب می درخشید و هوا روشن بود، به کلشنیکوف اشاره کرده پرسیدم اینرا چه می کنید؟ برادر گفته نمی شود اقلأ از خود دفاع کرده بتوانیم، جوابش بود.

درین موقع یک افسر گارد (عبدالحق علومی که بعداً پرچمی کلان از آب بیرون شد) به ما نزدیک شده گفت: "تا از سر سینه ما کسی نگذرد به شما آسیبی نمی رسد". بعد از چند لحظه صحبت، هردوی ما دوباره داخل عمارت شدیم، او به منزل بالا رفت و من می خواستم بریاست دفتر داخل شوم، دیدم که مجید یاور به بسیار عجله از زینه به پایان می دود و با کلشنیکوف دست داشته از کلکین در نیمائی زینه به طرف باغ دلکشا بسوی طیارات جت فیر می کند. خود را به او رسانیده پرسیدم گپ چیست؟ او بدون اینکه به من نگاهی کرده باشد گفت، آنها بر خلاف ما انداخت می کنند. این کلمات وی، امیدی را که با اطلاع رئیس مصونیت ملی که از پرواز طیارات جت سخن می گفت، خلق شده بود، به یأس تبدیل کرد. در عین وقت از کلکین به بیرون دیدم که برج ساعت باغ دلکشا هدف راکت طیاره قرار گرفت و قسمت بالائی آن تخریب گردید.»

امیدها آهسته آهسته با غرش طیارات و بمباردمان قصر به یأس تبدیل می شدند:

عطائی می نویسد: «وقت هنگام عصر بود و آفتاب آهسته آهسته رو به غروب می رفت. آواز فیر یکهٔ تفنگ و آواز غرش طیارات که از شدت عملیات آنها کاسته شده بود، کنده کنده به گوش می رسید. اعضای کابینه همه در یک اتاق کوچک در جوار تالار مجلس جمع شده، خاموشانه به همدیگر نگاه می کردیم. بدون انتظار دروازهٔ اتاق باز گردید و رئیس جمهور داخل شد. او که معنویات شان خیلی خوب و حتی لبخندی از چهرهٔ شان هویدا بود، به آرامی در یک چوکی بازو دار قرار گرفته و بعد از لحظه ای شروع به سخن نموده و گفتند که ایشان تمام مسؤولیت را خود بدوش دارند و این حالت را تصور نمی کردند. همه خاموش ماندیم و بالاخره من گفتم: "ما همه همکاران شما هستیم، آنچه مسؤولیت شماسست، مسؤولیت ما نیز می باشد". از هیچ طرف آواز دیگری شنیده نشد. دقایقی بعد رئیس جمهور گفتند که قوای گارد بسیار محدود است، دیده شود چه خواهد شد. در همین هنگام پیش خدمت با یک پطنوس که روی آن ساندویچ ها چیده شده بود، داخل اتاق گردید. مرحوم محمد داؤد که تمام روز نه چیزی خورده و نه نوشیده بودند، از پطنوس یک ساندویچ را گرفته و دیگران هم، شروع به خوردن کردیم.

هوا تاریک شده بود و از فیر های ماشیندار دیگر چیزی بگوش نمی رسید. نشرات رادیو افغانستان آغاز گردید و دو نفر افسران اردو بنام های اسلم وطنجار و عبدالقادر بزبان های دری و پشتو ابلاغیه ای را خواندند که در آن از انهدام و نابودی "والاحضر سردار محمد داؤد" و حکومتش سخن رانده می شد. وزیر مالیه با تمسخر گفت، "تو ببین این وطنجار را". چنین فهمیده شد که او را می شناسد.

رادیوی بی بی سی از یک کودتای کمونیستی در افغانستان خبر داد ولی گفت که سرنوشت رئیس جمهور و حکومتش هنوز نا معلوم است. درین فرصت رئیس جمهور در دهلیز پایان گلخانه نشسته بودند، مرحوم محمد نعیم، اعضای کابینه و بعضی دیگر از اعضای فامیل بدور و پیش شان قرار داشتند. معاون وزارت خارجه وحید عبدالله به رئیس جمهور پیشنهاد کرد، تا ریاست جمهوری به قندهار انتقال یابد. آن مرحومی از وجود قوای مهتاب قلعه، مقر و قلات در عرض راه تذکر داده و

گفتند تا آخرین لحظه این جا را ترک نخواهم کرد. عمر داؤد سخن پدر خود را تأیید نموده گفت: "بابه من هم به همین فکر هستم". وحید عبدالله گفت از برای خدا سرنوشت افغانستان به کجا خواهد کشید؟ من که در نزدیکی مرحوم محمد نعیم ایستاده بودم، ملتفت گردیدم که ایشان با آواز نرم که خاصه شان بود، به من می گفتند، امروز در اول مرحله باید درین مورد فکر می شد.

فیرهای ماشیندار بر قصر گلخانه و آغاز مصیبت:

عطائی آغاز ماجرای خونبار آنشب را چنین شرح میدهد: «هنوز انتقال مرکز [از کابل] به قندهار به فیصله نرسیده بود که باقی اعضای فامیل از منزل بالائی گلخانه، در حالیکه میرمن زینب، خانم رئیس جمهور پیشاپیش همه قرار داشتند، به پایان آمدند. درین فرصت از طرف مسجد ارگ که مقابل عمارت گلخانه قرار دارد، ناگهان از بین درخت ها یک فیر یکه و باز یک فیر دومی ماشیندار به دیوار سنگی عمارت اصابت کرد. با چشم برهم زدن فیر های متواتر ماشیندار شدت گرفته از طریق دروازه در آمد، دهلیز، زینه و دیوار آن زیر آتش ماشیندار گرفته شد و قندیل دهلیز پاشان گردید. دیدم پهره دار دروازه درآمد با اصابت گلوله به زمین افتاد، عمارت تاریک گردید و قیامت برپا شد. بعد از دقایقی چند که گوئی پایان نمی یافت، فیر های ماشیندار قطع گردید.

فرصتی ضرور بود تا اراده از دست رفته دوباره اعاده گردد. همه در روشنی خفیف که از طریق کلکین ها به داخل می تابید، در جست و جو شدیم تا ببینیم به که چه صدمه رسیده است.

از نظام الدین غازی که در نزدیکیم ایستاده بود، پریشان بهر سو نگاه می کرد و در تلاش بود به مجروحین کمک کند، پرسیدم، رئیس صاحب جمهور چطور و به کجا هستند؟ گفت شکر خوب هستند و در اتاق عقبی می باشند. درین اثنا آواز میرمن زینب داؤد را شنیدم که می گفتند، بگریید کمک نمائید! نظام الدین غازی فوراً به عجله بسته و پیغله زرلشت داؤد را که در پا جراحت برداشته بود، در بغل برداشت. وزیر داخله عبدالقدیر را دیدم که ماشیندار کوچک دست داشته اش را بالای بخاری دیواری می گذارد و از دستش خون جاری است.

افکار همه متلاشی بود و من نمی دانستم چه کنم و از که در کجا احوال بگیرم و به که زودتر برسم. نمی دانم چه واقع شد که من جان به سلامت ماندم؟ در تاریکی شب گاهی ایستاده و گاهی بروی زمین نشسته و ماحول خود را کمتر درک می کردم. وقت به همین منوال می گذشت، مأیوسی سرا پام را گرفته بود، احساس عمیق داشتم همه چیز از دست رفته است. ملتفت گردیدم مرحوم محمد نعیم از برابرم گذشته و به یک چوکی که در نزدیکی کلکین قرار داشت، نشستند. من با قدری تأمل به ایشان نزدیک شده، پرسیدم چه باید کرد؟ آیا بیرق سفید بلند کرد؟ آن مرحوم با مأیوسی کامل و آواز بسیار گرفته گفتند، هر چه دل تان باشد بکنید! بسیار دیرتر فهمیدم ایشان نیز مجروح گردیده بودند.

هنوز افکار درهم و برهم مرا احاطه کرده بود، دیدم که صاحب جان قوماندان گارد در چند قدمی ام ایستاده است. او که تمام روز با یونیفورم نظامی دیده می شد، حال لباس ملکی به تن داشت. فوراً خود را به او رسانیده و جویا شدم که جریان از چه قرار است؟ او، در حالیکه لبخند تلخی چهره اش را استیلا کرده بود، گفت، حال که خیانت از داخل گارد شروع شد، دیگر از دستم چیزی پوره نیست (کسیکه آتش باری را مرتکب شده بود یکی از افسران گارد بود که عبدالمجید نام داشت و من از آن در محبس پلچرخي اطلاع حاصل کردم.) او علاوه کرده گفت، من موضوع را به رئیس صاحب جمهور به عرض رسانیدم و با سر خود به طرف اتاقی اشاره کرد که آنجا تشریف داشتند. این را گفته با من دست داد و خدا حافظی نموده از در برآمد. صاحب جان انسان خوب، راستکار و صادق بود. او با قوای

د پانوی شمیره: له 43 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

دست داشته یعنی گارد جمهوریت از اول روز الی آخرین لحظات شب در برابر دشمنان ملک و ملت با شد و شهامت تام و تلفات زیاد مقاومت نمود. یک زنجیر تانک را که عمر نام برادر زاده عارف خان جنرال با آن می خواست به دروازه ارگ جمهوری حمله کند، با راکت ضد تانک طعمه حریق کرده بود.

بعد از اینکه قوماندان گارد از من خدا حافظی نمود، با مایوسی عمیق به دفتر رئیس جمهور رفتم تا از آنجا به منزل تماس گرفته و از اولاد ها، ولو برای آخرین بار هم باشد، احوال بگیرم، چه معلوم نبود فردا صبح کدام سرنوشت انتظار ما را می کشید. در عقب دفتر رئیس جمهور یک شبکه محدود تلفون بصورت خصوصی نصب کرده بودم، که ایشان از طریق آن با همکاران نزدیک خود، جدا از شبکه شهری، می توانستند تماس حاصل دارند. ازین شبکه یک لین به خانه من نیز تمديد یافته بود. چون درین شب شبکه شهری قطع گردیده بود، لذا یگانه وسیله ارتباط همین شبکه کوچک بین چند نفر بود که فعال مانده بود.

در دفتر ریاست جمهوری با میرمن زهره نعیم برخوردیم که آنجا تشریف داشتند. ایشان به من گفتند، عقب عمارت یک جای می سوزد. از اتاق عقبی دیدم که یکی از پیاده خانه ها در اثر انداخت مرمی آتش گرفته است. ناگفته نماند که در همه اتاق ها صرف با نفوذ روشنی مهتاب که در آن شب می درخشید، امکان آن موجود شده بود تا پیش پای دیده شده بتواند. به منزل تماس گرفتم، دختر دومم که آنگاه ده سال داشت، گوشک را گرفت. پرسیدم چه حال دارید؟ گفت دیگر چه حال باشد. دیگر حرفی برای گفتن نبود و بخاطر ندارم با کسی دیگر مکالمه کرده باشم.

در دهلیز، در تالار مجلس و اتاق جوار آن که دروازه باز بود کسی ایستاده و کسی هم نشسته به نظر می رسید و من چهره خاصی را تشخیص نمی کردم. صرف متوجه شدم که مرحوم محمد نعیم هنوز هم بجای شان نشسته اند. با خود می اندیشیدم تا رئیس جمهور را ببینم، فکر کردم ایشان را در کجا خواهم یافت و آیا باعث تکلیف نخواهم شد؟ برای ایشان چه بگویم؟ با همین افکار داخل اتاق پهلوی تالار مجلس گردیدم که از روشنی بیرون تمام چهره ها شناخته می شدند و دیدم چند نفر از اعضای کابینه آنجا می باشند. چون اتاق کوچک بود کسی ایستاده و کسی هم نشسته جای گرفته بودند. بعد اینکه چند دقیقه همه خاموش بودیم، با توابع جان آصفی بیرون عمارت رفتیم. نمی دانم همه و یا صرف چند نفر به تعقیب ما روان شدند. چند دقیقه در اطراف عمارت گشتیم، وقت در حوالی ساعت 22 شب بود. کسی، به شمول عساکر و پهره دار ها دیده نمی شد. معلوم بود همه وظایف خود را ترک کرده باشند. درین شب مهتابی با هوای گرم و ملایم هیچ آوازی بگوش نمی رسید و از همه هیاهوی، دهشت و وحشت روز گذشته که گوئی همه بخواب مرگ فرو رفته اند، اثری وجود نداشت. احساس می کردم این خاموشی مرگبار پیام آور بدبختی بزرگ و حادثه هولناکی باشد.

مایوسی کلی، عدم تمرکز فکری و متلاشی بودن ذهن و فکر همه را سخت پیچانیده بود و شب پایان نمی گرفت. درین شب یلدا کسی در منزل بالا، کسی در منزل پایان، کسی در داخل عمارت تو کسی هم در بیرون آن، نشسته، افتیده و یا هم در حال گشتن منتظر آنچه بودیم، که بوقوع خواهد پیوست.»

صبح مرگ دمید و با سقوط رژیم ، ارگ و سرنشینان آن خونبار و سوگوار شد:

عطائی می افزاید: «با همین پریشانی صبح دمید مقاومت و محاصره شکسته بود. نمایندگان کمونیست ها داخل ارگ شدند و در قدم اول آن اعضای کابینه را که مسلح نبودند در حبس گرفتند. وزیر مالیه و وزیر داخله که مسلح بودند با رئیس جمهور ماندند.

د پانو شمیره: له 44 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لوی

درین ضمن قطعهٔ عسکری (یک دلگی) در چمن مقابل عمار گلخانه به سبیل شادیانه بیک قوماندان فیر هوایی کرده داخل قصر گردیدند. لحظه ای بعد جرس گلوله باری تکان دهنده که گوئی جاغور های چندین قبضه کلشنیکوف همزمان خالی شده باشد و متعاقب آن خاموشی مرگبار، سر آغاز بدبختی کشور بود.

از همین دقایق تا امروز افغانستان تاریکترین روزهای تاریخ خود را که پایان آن معلق است، می گذراند. به این ترتیب کلانترین قربانی در راه محبت به وطن در تاریخ کشور، در بامداد 8 ثور 1357ه ش در حوالی ساعت 7 ثبت گردید که دو نفر مردان بزرگ تاریخ با عزیز ترین وابستگان شان آن را با خون خود رقم زدند. درین خون ریزی 28 نفر از «روح شان شاد و جنت برین جای شان باد.» فامیل مرحوم محمد داؤد، به شمول خود شان به شهادت رسیدند.

سید عبدالاله نیز جان خود را درین آتش باری از دست داد و عبدالقدیر وزیر داخله که در آتش باری شب گذشته سخت مجروح شده بود بعداً در شفاخانه چار صد بستر اردو جان به حق سپرد. عمر داؤد و خالد داؤد در آتش باری شب گذشته مجروح و فوت کرده بودند.

صبح ناوقت آفتاب همه جا را فرا گرفته بود، ولی من فکر می کردم اطرافم را تاریکی عمیق احاطه نموده و زندگی همه مفهوم خود را از دست داده است. از اینکه اکنون چه واقعه ای در انتظار ماست بکلی برایم بی تفاوت بود.

در اتاق مرکز تلفون ارگ، در آنجا که تحت نظار کمونیستان قرار گرفته بودیم، خاموشانه، متلاشی، مایوس و وحشت زده یکی بدیگری نگاه می کردیم. احساس چنین بود که گوئی از سرعت وقت کاسته شده و دقایق بسیار بکندی در گذر باشند. عبدالقیوم وزیر سرحدات که توسط یک عسکر همراهی می شد، داخل اتاق گردید و گفت که او شب را در داخل حرمسرای با صاحب جان قوماندان گارد سپری کرده است. ما غیبت او را تا آمدنش درک نکرده بودیم. چند لحظه بعد یک مرد قوی هیکل داخل اتاق شد، بدون اینکه چیزی بگوید، به طرف راست، چپ و رو برو همه را از نظر گذشتانده، اتاق را دوباره ترک گفت. فرصت دوام داری گذشت و همان مرد قوی هیکل (بعداً معلوم شد که اسدالله سروری نام دارد و کسی بود که رئیس استخبارات تره کی بنام "اکسا" مقرر شد و هزاران هزار بی گناه را به کشتار گاه ها فرستاد) با یک افسر قوای هوایی که چشمانش از حدقه بیرون برآمده و کاملاً مانند خون سرخ بود، دوباره داخل گردید. افسر با کلشنیکوف دست داشته که برچه بر آن سوار بود، به گوشهٔ اتاق قرار گرفته و ما را هدف گرفت و به قوماندان عسکری گفت دست ها بالا!

او که بسیار زیاد عصبی معلوم می شد، از عزیزالله واصفی وزیر زراعت پرسید، چرا به مهمانی باختری صاحب که در فارم هده داده بود(هنگام ولایت واصفی در ننگرها) نیامدی؟ واصفی به درستی جواب داده گفت، برادر این را به کسی چه، دلم نخواست نرفتم. ضمن این گفت و شنود سروری به تلاشی کردن هریک از ما شروع نمود. دکتور عبدالمجید خان را کنایه زنان، وزیر دربار خطاب نمود. من تصحیح کرده گفتم وزیر دولت، و او گفت پروا ندارد هر دو از هم فرقی ندارند و با این کنایه می خواست گفته باشد، که جمهوریت شما و نظام شاهی باهم تفاوتی نداشت. به تو اب آصفی سردار صاحب خطاب کرد و گفت بیاد دارید که من پیلوت شما بودم (کدام وقت آصفی را بر فراز مناطق غربی پرواز داده بود). نوبت که به من رسید گفت شما چرا به داؤد خان نگفتید تسلیم شود؟ او که همیشه گپ شما را می شنید. (این سخنان سروری به گوشم آشنا آمد چه یک مرتبه [پوهاند] عبدالقیوم که وزیر صنایع و معادن بود هم به من گفته بود که رهبر سخن شما را می شنود. برق آسا به فکرم خطور

د پانو شمیره: له 45 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

کرد که مبادا قیوم با اینها رابطه داشته باشد؟ در ایام حبس در زندان پل چرخی اطلاع یافتیم، که عبدالقیوم با خلقی ها و خانمش معصومه وردگ مستقیماً با تره کی ارتباط داشتند. قرار گفتار عبدالقیوم، خانمش نزد تره کی واسطه شد تا او از زندان پل چرخی رها گردد. من خاموش ماندم و از عبدالله عمر کلید موتر میرسیدس را گرفت و گفت، حالا نوبت از ماست که موتر سواری کنیم.

در همین حال دیدم شماری از اعضای فامیل، کسی مجروح و کسی سالم از برابر دروازه می گذرند و میرمن سلطانه خانم محمد عمر نور زکریا، در پیشاپیش دیگران روان است. زهرا و داؤد فرزندان نظام الدین غازی را دیدم که هر دو مجروح شده اند. میرمن سلطانه نور به ما نظر انداخته با اشاره دست به همه گفت، گناه ازین هاست، اینها را چاندواری کنید!

درحالیکه شهداء در خون غوطه ور بودند، زنده ها را بردند بسوی سرنوشت!

عطائی گزارش چشم دید خود را چنین پایان میدهد: «بعد از تلاشی اعضای کابینه، سروری با محافظین رفتند و ما مدتی در انتظار ماندیم تا سروری دوباره باز گشت. او به دو نفر که نزدیک دروازه نشسته بودند اشاره کرده و گفت، شما و شما، و هر دو را باخود برد. به همین ترتیب او هر 10 الی 15 دقیقه یک یا دو نفر را با خود می برد. همان بود که نوبت به دکتور نوین و من رسید و به سواری موتر به وزارت دفاع انتقال یافتیم. در آن جا بیک اتاق زیر زمینی رهنمائی شدیم و دیگران نیز در آن جمع بودند.

آنچه در بالا از آن روز سیاه 7 و صبح 8 ثور بیان گردید، آنست که قلم توان نوشتن آنرا داشت و آنست که در خور توان و حوصله باز گوئی از آن خونریزی ناحق بدست فروخته شدگان ننگ تأریخ کشور، یاد شده می تواند.

در ساعات قبل از ظهر دو مرتبه دیگر سروری به اتاق زیر زمینی آمده و با من صحبت نمود. از سروری پرسیدم از ولایات چه احوال است؟ گفت، کابل مرکز است، کابل که تسلیم باشد ولایات گپی ندارد. از او که پرسیدم شهیدان چه وقت دفن می شوند، گفت اول داؤد خان و نعیم خان در غیاب محاکمه می شوند. او نظام الدین غازی را نمی شناخت، وقتی او را معرفی کردم گفت حیف جوانی او. سروری گفت نعیم خان یکی از رفقای ما را شدیداً مجروح ساخت و علاوه نمود، از صاحب جان که پرسیدم چرا مقاومت کردید، گفت خبر نداشتیم شما (مقصد از کمونیست هاست) دست اندر کار هستید. او در اخیر بسیار به جدیت تذکر داد، که اگر امروز تسلیم نمی شدید، در نظر بود یک بمب 500 کیلوئی بالای ارگ پرتاب شود. می دانید یک بمب 500 کیلوئی چه می کند؟ خاک ارگ را به هوا بلند می کرد! سروری را بعد از آن روز دیگر ندیدم.

بر حکومت وقت دین است تا اجساد شهداء را که در یک قبر دسته جمعی بخاک سپرده شده اند، سراغ نموده به پاس خدمات آن راد مرد بزرگ مقبره شان را بحیث یادگار اعمار نماید. حیات جاودان نصیب شان باد!

در حوالی ساعت یک بعد از ظهر جمعه 8 ثور با محافظین برای صرف نان به یک اتاق کلان در منزل اول عمارت وزار تدفاح رهنمائی شدیم. اشخاص زیادی از مأمورین عالی رتبه، افسران اردو و پولیس که در حبس گرفته شده بودند، آنجا دیده می شدند. در جمله شخصی که توجه مرا بیشتر بخود جلب کرد، جنرال محمد عظیم بود که با رفع تقاعد به حیث قوماندان قول اردوی قندهار مقرر گردیده بود. من چند ماه قبل به قندهار سفری داشتیم که ضمن بازدید از تعمیر قشله عسکری، جنرال عظیم می

گفت، سر من فدای رهبر است و با کف دست به سینه خود می کوبید. او بدون هیچگونه فشار یک قول اردوی مکمل را با وجود اصرار ایوب عزیز والی قندهار، بر مقاومت به دشمنان مردم و کشور تسلیم داده بود.

در طول روز ابراهیم مجید سراج، غوث الدین فایق که در پکتیا بود و وحید عبدالله که شب با تیمور شاه آصفی و مجید یاور ارگ را ترک گفته بودند، نیز با ما علاوه شدند. وحید عبدالله به من گفت، شب به خانه فرید رشید رفتم و می خواستم به پاکستان بروم، ولی چون بسیار خطرناک بود، نشد.

روز به همین منوال گذشت و طعام شب در اتاق نان خوری وزارت دفاع در یکی از منازل بالائی ترتیب شده بود. در آنجا اشخاص دیگری که در ظرف امروز در حبس گرفته شده بودند، دیده می شدند. در جمله محمد رحیم، ناظم پادشاه سابق در بالاپوش خواب و ولی جان یوسف در لباس خواب جلب توجه می کردند. شب برای خواب در اتاق بسیار کلان با دیگر محبوسان جابجا شدیم و همه با کمپل های عسکری روی زمین افتادیم تا اگر میسر گردد، بعد از دو روز و یک شب مرگبار چشم پت کنیم. فردا برای صرف ناشتا دوباره به اتاق نان رفتیم و بعد آن به زیرزمینی برگشتیم. شست و شو و رفع ضرور زیاد مشکل بود چه تانک های آب در اثر فیر مرمی تانک به جناح چپ عمارت صدمه برداشته بودند و وضع نظافت در تشناب ها از اندازه بیرون، بحرانی بود.

هفته اول حبس به همین ترتیب گذشت. مصروفیت در ظرف روز چیزی نبود بجز اینکه اکثراً بعضی از خلقی ها و پرچمی ها با کنجکای به دیدن ما می آمدند و به سفسطه سرائی کمونیستی می پرداختند. وقتی برای صرف چای صبح و نان چاشت به اتاق نان می رفتیم از کلکین هائی که مشرف به دروازه ارگ بودند دیده می شد، مردم جوقه جوقه به ارگ داخل می شوند زیرا کمونیست ها دروازه ارگ و دلکشا را بروی مردم باز کرده بودند. از طریق رادیو شنیده می شد که راپورتر ها در داخل ارگ به مردم می گویند، اینجا کاخ ظلم و استبداد بود و چند عدد زنجیر و زولانه را که به صورت قلابی آنجا به نمایش گذاشته بودند به مردم نشان می دادند و می گفتند که اکنون دیگر محبوسی درین جا نیست.

راپورتر رادیو که تا روز های قبل حلقوم خود را با "زنده باد جمهوریت" پاره می کرد، در دلکشا بیان می داشت، که تا هفته گذشته درین قصر مجالس شب نشینی و پای کوبی بر پا بود. جمعه محمد محمدی که خودش عضو کابینه بود، به بد گوئی می پرداخت (با خلقی ها ارتباط داشت). جنرال شاهپور احمد زی که زیاد مورد اعتماد رئیس جمهور بود و به حیث قوماندان حربی پوهنتون و مرد صاحب صلاحیت در چوکی آن تکیه زده بود، دیده می شد که هم کیش کمونیستان جبهه تبدیل کرده است. وزیر اطلاعات و کلتور تره کی، یک خلقی بنام کتوازی، با اشاره به خون ریزی بامداد 8 ثور در گلخانه ارگ جمهوری از رادیو نعره می کشید "که ما انتقام آیندی [رئیس جمهور مقتول بولویا] را گرفتیم". ببینید کشور بدست چه اشخاص پست از خود گش بیگانه پرست افتیده بود که مغز استخوان انسان را به فغان می آورد. خلاصه اینکه هر چه دیده می شد، هر چه شنیده می شد تأثر آور و اندوهگین بود.

روز شنبه 16 ثور دکتور عبدالمجید، ابراهیم مجید سراج و محمد خان جلالر مرخص گردیدند. دکتور عبدالمجید بعد از چند وقت دوباره در حبس گرفته شد و تا مدتی با ما در پلچرخ بود. صدیق محبی در روز دوم و یا سوم حبس رخصت شده بود. در هفته دوم روز سه شنبه 19 ثور بعد از ظهر عبدالعلی دگروال، آمر کلوپ عسکری که اکنون از طرف تره کی به حیث قوماندان امینه ولایت کابل مقرر شده بود، به اتاق ما آمده و ضمن سخن از هر طرف، گفت او مأمور بود برای گرفتاری داؤد خان به ارگ

د پانو شمیره: له 47 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

برود ولی تره کی در لحظه اخیر او را مانع شد و گفت کس دیگری را می فرستم، تا بتو صدمه ای نرسد. او گفت امروز ساعت 4 عصر در صدارت، شورای انقلابی جلسه دارد و راجع به سرنوشت شما تصمیم اتخاذ می گردد. دگروال عبدالعلی در لوگر از طرف مجاهدین به قتل رسید.

شب ساعت 9 بعد از اینکه از نان شب به زیرزمینی برگشته بودیم، دروازه باز گردید و سر و کله خلیل، یکی از رفقای دکتور حسن شرق، عضو کمیته مرکزی و قوماندان قوای توپچی غند مهتاب قلعه، ظاهر گردید. او روز 7 ثور قصرتیۀ تاجبیگ مقر قوماندانی قوای مرکز را زیر آتش توپ قرار داده بود. خلیل به وزیر عدلیه وفی الله سمیعی که در اتاق قدم می زد گفت، وزیر صاحب شما بیایید و بکس خود را نیز بگیرید. وحید عبدالله به وی گفت، خلیل جان وزیرمخابرات هم اینجاست، مقصدش این بود که اگر مرا ندیده باشد، با من جور پرسانی کند. وحید می خندید و فکر می کرد اکنون همه مرخص می شویم. هنوز از رفتن سمیعی دیری نگذشته بود که خلیل دوباره در اتاق را باز کرده و این بار به وحید گفت، معاون صاحب شما بیایید و بکس خود را نیز بگیرید. وحید خنده کنان از جایش برخاست و از دروازه بر آمد.

شام بعد، در یک مصاحبه رادیویی از تره کی شنیدیم که وحید عبدالله در مقاومت در ارگ کشته شده است. شام سه شنبه 19 ثور اولین دسته از محبوسین که وحید عبدالله، وفی الله سمیعی، جنرال عبدالله روکی، جنرال عبدالقدیر خلیق، محمد رحیم و تعداد دیگر از محبوسین نظر به فیصله 17 ثور 1357 ه ش شورای انقلابی گروه های آدم کش خلق و پرچم به گشتار گاه فرستاده شدند. صاحب جان قوماندان گارد جمهوری روز 8 ثور بعد از اینکه محاصره ارگ پایان یافت، بقتل رسید. محمد موسی شفیق، غلام حیدر رسولی وزیر دفاع، جنرال عبدالعزیز لوی درستیز، جنرال عبدالوهاب قوماندان قوای کار در روز اول و دوم کودتای 7 ثور به قتل رسیده بودند.

بعد از دو الی سه روز دیگر سائر محبوسین و ما به محبس پلچرخی انتقال یافتیم. روز های حبس در زندان پلچرخی و تقریباً دو سال را در قید کمونیستان تحت رهنمائی روس ها گذشتاندن، داستانی است جدا گانه. « (پایان نوشته انجنیر کریم عطائی)

"خاطره ای یک متعلم مکتب از روز هفت ثور"

خاطره یک جوان با تخلص "دودیال" که در آنوقت متعلم لیسه حبیبیه بود، پر از مطالب دلچسپ آنوقت است که البته قسمت های مربوط به خاطرات روز 7 ثور موصوف را جهت مزید معلومات ذیلاً اقتباس میدارم: (منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 8 جون 2017)

دودیال می نویسد: «در سال ۱۳۵۷ من متعلم صنف دوازدهم لیسه عالی حبیبیه بودم، روز پنج شنبه مانند هر روز دیگر ساعت اول درسی طور عادی آغاز گردید، ساعت دوم روبه اختتام بود که خلاف معمول سروصدا در دهلیز مکتب پیچید، مانند لحظات تفریح ویا رخصتی. درحالیکه هنوز یکساعت مکمل به تفریح مانده بود، همه حییرت زده شدیم، معلم صاحب هم قهر و هم اشفته گردید دروازه را گشود تا خود را از وضعیت آگاه سازد، با دیدن هجوم شاگردان که همه از صنوف بیرون شده اند و در حال خارج شدن از مکتب اند، دوباره برگشت و به اشاره فهماند که میتوانیم از صنف خارج شویم، خودش بکس و عینک هایش را برداشت روانه دیپارتمنت شد. صنف ما در منزل

د پانو شمیره: له 48 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

چهارم بود، در حالیکه مدیریت (اداره) مکتب در منزل اول در وینگ سمت شرقی بود. خروج شاگردان نخست از منزل اول آغاز شده بود، حدس زده میشود که اداره تصمیم گرفته بود تا شاگردان را رخصت نمایند (!؟)، ما بدون اینکه بدانیم که چه واقع شده است، به سرک دارالامان برآمدیم، «...» درین روز ما با استفاده از سایر بسها خود را به شهر رسانیدیم. موتر های دارالامان در تیمور شاهی توقف مینمودند، بعد از پل باغ عمومی دور میخوردند بالمقابل پشتنی تجارتی بانک اولین ایستگاه شان بود و دوباره بطرف دارالامان میرفتند. البته تعدادی از هم صنفی های ما بطرفهای دارالامان، کارته سه و سایر نقاط میرفتند، یعنی همه به شهر نمی آمدند. من در مقابل پشتنی تجارتی بانک یعنی در اخرین ایستگاه پیاده شدم، ظاهراً وضع شهر آرام بود، ارینکه بودوباش ما در کوچه خیابان بود از مقابل سرای عبدالرحمن خان میگذشتم، درپهلوی سرای عبدالرحمان خان یک کوچه ی باریک بود که سرک لب دریا را با سرک مقابل فروشگاه وصل میکرد از همین نقطه تانک بزرگی را دیدم که از مقابل هتل خیبر پیش آمد و نزدیک مدیریت مخابرات توقف نمود. من این تانکها را در روزهای جشن دیده بودم.

به هر ترتیب، من در آن وقتها از سیاست چیزی زیادی نمیدانستم، ولی با دیدن این تانک و غرش های آن، در ذهنم آغاز یک تحول سیاسی خطور نمود، چه یک هفته قبل ازین حادثه مراسم جنازه ی میبر اکبرخیبر واقع شده بود و قبل از آن نیز حادثه ی فرار چند تن از مخالفان دولت جمهوری افغانستان به پاکستان واقع شده بود که در همین ایام قصه های لشمک و پشمک در شهر پخش و مردم را سخت آشفته و هراسان ساخته بود. هر ازگاهی آوازه های سرچوک نو میشد: دردمزنگ یک زن خر شده!... جبارقاتل باز زنده شده!... درقلعه ی زمانخان ازیک خانه چهل تا مرده برآمد... مجیت (منظور مجید کلکانی بود) طیارای اوغانستانه میبره پاکستان!! و غیره. به این ترتیب ازیکطرف آرمانهای والا و وطندوستانه رهبرجمهوریت و از طرف دیگر خوشباوریه و زنده گی نهایت ساده اندیشانه ملت که از نیرنگها و سیاستهای منطقه بی خبربود. در پهلوی آن هرشب پروگرام (رادیو صدای دوست) پاکستان توسط دو نطق پنجابی (کاکاجان و برخوردار) تبلیغات زهر آگین علیه نظام جمهوری ما را براه میانداخت و مردم را در وسوسه غرق نموده بود.

این برنامه پاکستانی بدو علت درین وقت نشر میشد: یکی اینکه با پروگرام برنامه پشتونستان رادیو افغانستان مطابقت نماید و هم چنان با سرویس خبری هشت شب. این یکی از نخستین پلانهای ماهرانه پاکستان بود که ما جوانان را در وسوسه انداخته بود، همین وسوسه مرا مجبور ساخت تا به ورود و ظاهر شدن تانک عسکری در شهر بی تفاوت نباشم. خلاصه اینکه ازین کوچه ازبین صداهای دنگ-دنگ بخاری سازان گذشتم و از مقابل زیارت کیدانی عبور نموده در زیر تعمیر وزارت پلان آن وقت (وزارت عدلیه ی فعلی) رسیدم. فواره اب چهارراهی پشتونستان خاموش بود، تردد موتر ها توقف نموده بود. بادبهاری میوزید و ابرهای تیره در کنارهای آسمان سرگردان و پریشان بودند. تانک اندکی نزدیک تعمیر مخابرات (اداره پست) آمد، دود غلیظ به هوا پراکند و توقف نمود، نیم تنه ی جوانی زیبای که بروتهای سیاه و قد موزون کلاه ودریشی تانکیستها را دربر، داشت سرپوش دایریوی کلکین تانک را چرخانید و نمایان شد، او به سمت افقهای کوه شیردروازه خیره

د پانو شمیره: له 49 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

شد. آنطرف تر در مقابل پارک کوچک خیبر رستوران یک صاحب منصب اردو سه تن را خلع سلاح نمود و بالای چوکیهای هتل نشاند. درین اثنا یک موتر جیب وزارت داخله از سرک مقابل فروشگاه بزرگ افغان نمایان شد، تانکیست جوانیکه از بالای تانک نمایان شده بود، برق آسا داخل تانک شد و ماشیندارش را بطرف جیب نشانه گرفته، از داخل موتر جیب فیر تفنگچه شنیده شد. درین محل مردم زیادی جمع شدند، همه ترسیدیم، درین اثنا ماشیندار تانک ضربه نمود و صاحب منصب سوار در موتر جیب را نشانه گرفت. از داخل موتر جیب ما دو دست را دیدیم که به علامت تسلیم بلند شد، ولی غالباً که این آخرین رمق حیات این صاحب منصب پولیس بود، زیرا ما از دروازه سمت راست موتر قطرات خون را مشاهده نمودیم. در همین لحظه پی بردیم که حادثه جدی است، گویا همه باخود اندیشیدند که این لحظات تماشا نیست که ساده لوحانه بطرف فیرها دید و حیات خود را در خطر انداخت، از همین رو گریز گریز شروع شد. همه متواری شدند، در تمام چهارراهی یک تانک ماند و چند صاحب منصب که در مقابل هتل خیبر بودند. مردم ترسیده بودند که صدای تانک دیگر نیز شنیده شد وقتی به عقب دیدیم صاحب منصبان پیشروی هتل خیبر نیز غایب و خودرا پنهان کرده بودند، ولی جیب خون چکان در حالیکه ماشینان روشن بود کماکان در جای خود متوقف بود. درین اثنا صدای فیرها شنیده شد، وضعیت وخیم تر شد، مردم در گریز بودند من بطرف راست دور خوردم در نقطه ی که فعلاً شفاخانه رابعه بلخی است (بالمقابل جمهوریت مارکیت) و مصئون تریه نظر میرسید.»

د پانو شمیره: له 50 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکې په خیر و لولئ

بخش پنجم

چگونه محمد داؤد و خانواده اش به شهادت رسیدند؟

جگتورن فضل الرحمن تاجیار آمر اوپراسیون گارد جمهوری به این رویداد که بدون شک یکی از فجیع ترین حوادث تاریخ معاصر کشور است، اشاره ای مختصر دارد و می نویسد: «من شهید سردار محمد داؤد خان را بار آخر ساعات 3:30 صبح روز 8 ثور 1357 در قصر گلخانه در حال قدم زدن دیدم که برایم امر توقف مقاومت را دادند و امر شان دوبار توسط قوماندان گارد تکرار و تأیید گردید که باید عملی شود. من امر فوق را ساعت 6 بجه صبح یعنی بعد از دو نیم ساعت تعمیل نمودم. چنین تصور میشود که بعد از ختم مقاومت و خارج شدن ما از ساحه گارد بعد از ساعت 6 صبح، امام الدین نام بریدمن از قطعه کوماندو نمبر 444 مقیم بالاحصار به ارگ مؤظف شده، بایک عده افراد مسلح با تفنگ های کلاشنکوف داخل قصر گردیده، گستاخانه سردار محمد داؤد خان و دیگر مقامات بلند رتبه رژیم جمهوری را مخاطب قرار داده می گوید: "به فرمان کمیته مرکزی شما محکوم هستید و خود را تسلیم کنید!" چون سردار از امر امام الدین و فرمان به اصطلاح کمیته مرکزی اطاعت نمود و توسط تفنگچه دستی خود بالای امام الدین فیر میکند، امام الدین و افراد معیتی اش یکجا بالای خانواده سردار محمد داؤد خان و اعضای کابینه او فیر میکنند و این یزید منشان خلق و پرچم 29 [21] نفر را که مشتمل بود به سردار محمد داؤد خان، برادرش محمد نعیم خان، اعضای فامیل شان و [برخی] از اعضای کابینه وحشیانه به شهادت می رسانند.»



سردار محمد داؤد با اعضای فامیلش. از راست به چپ: زرشفت (دختر)، زینب (زوجه)، شینگی (دختر)، درخانی (دختر)، (کورنکسیون شخصی خانم درخانی ثور)

از ورای متن مختصر فوق سؤالهای زیادی مطرح میشوند که ارائه جواب به آنها شباهت به وضعی دارد که انسان در تاریکی شب در جستجوی گمشده های بیفتد که هرطرف پراکنده شده باشند. کسانی که

د پانوی شمیره: له 51 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

سالها بعد سعی کردند برای دریافت حقایق از طریق مصاحبه ها با اشخاص زیدخل و یا ذیربط و هم تعدادی شاهدان عینی به جستجو بپردازند، با تناقض گویی هایی مواجه شدند که دستیابی به حقایق را دشوار می ساخت. بعد از سقوط ارگ بدست کودتاچیان، آنها برای چندی چنان غرق درمستی رسیدن بقدرت بودند که جز به آینده خود به هیچ چیز دیگر نمی اندیشدند و چندی بعد قدم بقدم با چنان مشکلاتی مواجه شدند که مجال و فرصت برای نظر اندازی به عقب را نیافتند. همان بود که بررسی حقایق از نظرها بدور ماند و محققان تاریخ نیز از ترس عقوبت رژیم دنبال آن نرفتند. تا آنکه سالها بعد از هر دهن سخنی متفاوت شنیده شد که با افواها و شایعات قرین بود. بعضی به مقصد بزرگمندی و افتخار به مبالغه گویی پرداختند و عده ای هم برای گریز از مسئولیت جریان را طوری تحریف کردند تا خود را برأت داده و بار را به گردن دیگری اندازند. طور مثال شخصی متهم به قتل رئیس جمهور و خانواده اش یعنی امام الدین یکبار با افتخار گفت که «او را کشتم» و اما بعد ها از این گفته خود انکار کرد. درعین زمان در مورد اینکه کی امر از بین بردن محمد داؤد و خانواده او را صادر کرده بود، نیز حالت ابهام وجود دارد: یکی آنرا به گردن حفیظ الله امین می اندازد و دیگری شورای نظامی و یا در مجموع به اصطلاح "شورای انقلابی" متشکل از سران حزب دموکراتیک خلق را مسئول آن می شمارد و هیچکس حاضر نشد تا رسماً مسئولیت صدور امرقتل را بعهده گیرد.

به دلیل همین ابهام و گفته های ضد و نقیض بود که یکی از محققان سرشناس افغان داکتر صبوراالله سیاه سنگ دل به دریا زد و تقریباً پس از سه دهه از وقوع این حادثه کوشید تا پرده از ابهام این موضوع بردارد و از طریق مصاحبه ها و مراجعه به اشخاص و مآخذ دست داشته حقایق را روشن تا حد امکان روشن سازد. او بعد از یکی دو سال موفق شد تا نتایج مطالعات و بررسی های خود را در کتابی تحت عنوان "و آن گلوله باران بامداد بهار" در 332 صفحه به نشر بسپارد که بار اول در سال 1388ش (2009م) در کابل به نشر رسید. با تمام تلاش و سعی که نویسنده کتاب انجام داده، باز هم جواب این معما تا هنوز واضح نشده است که کی و یا کی ها در آنروز صبح زود 8 ثور دست به این جنایت نابخشودنی زده و 19 نفر از خانواده رئیس جمهور را بطور فجیع به قتل رسانیده و چگونه این حادثه به وقوع پیوسته و کی دستور اینکار را به عامل یا عاملان قتل صادر کرده بود؟

با استفاده از این کتاب دلچسپ و پرمحتوا و نیز منابع و مآخذ دیگر میخواهم بعضی نکات مهم و در خور توجه را درارتباط با این موضوع بطور مختصر دراین بخش تقدیم دارم:

قصر گلخانه شاهد یک فاجعه بزرگ:

در فاصله بین سه تا پنج ساعت پس از نیم شب تا دم صبح روز 8 ثور دو واقعه خونین در قصرگلخانه ارگ به وقوع پیوسته است:

یکی - بوسیله فیرهای یکه و بعد متواتر کلاشنکوف بوسیله اعضای مخفی خلق و پرچم که از جمله منسوبین گارد جمهوری بودند. این عملیات قبل از ساعت 3:30 شب اجرا شد و در اثر فیرهای شدید و متواتر برق در قصر قطع شد، تاریکی همه جا را فرا گرفت و درجریان آن تعدادی کشته و زخمی شدند.

دیگر- حمله دومی بعد از آن صورت گرفت که حوالی شش بجه صبح امر رئیس جمهور مبنی بر انصراف از مقاومت و بلند کردن بیرق سفید از طرف گارد جمهوری که به معنی تسلیمی ارگ بود، عملی شد. پس از آن تعدادی از قطعه 444 کماندو داخل ارگ شدند و لمری بریدمن امام الدین نیز

در عین وقت با چند نفر دیگر وارد قصر گلخانه شدند تا از رئیس جمهور محمد داؤد بخواهد خود را تسلیم نماید. رئیس جمهور از تسلیم شدن به دشمن ابا ورزید و گفته میشود که بر امام الدین با تفنگچه دستی خود فیر کرد و او را از ناحیه شانه و بازو زخمی ساخت. اینکه امام الدین با وجود زخم و درد به فیر جناحی کلاشنکوف پرداخته و متباقی اعضای خانواده محمد داؤد را به شمول برادرش آماج گلوله قرار داده باشد، موضوعیست که هم خود امام الدین دچار بیان ضد و نقیض گردیده و هم کسانی دیگر نظریات متفاوت را در زمینه ابراز کرده اند.

بررسی هائیکه تا اکنون در این موضوع از طرف تعدادی از محققین به شمول داکتر سیاه سنگ صورت گرفته است، بیشتر بر واقعه دوم یعنی چگونگی قتل رئیس جمهور متمرکز بوده و در این ارتباط از امام الدین و نقش او در اینکار بسیار صحبت شده، درحالیکه به حمله مرموز اول که از طرف کی به منصه اجرا گذاشته شد، کمتر توجه مبذول گردیده است. جای شک نیست که قتل رئیس جمهور از نظر سیاسی حایز اهمیت فراوان میباشد و جای دارد که بر آن موضوع بیشتر تمرکز صورت گیرد، اما از نظر بشری حادثه اول یک جنایت جنگی را معنی میدهد، زیرا در شمار کشته شدگان یک تعداد زنها و اطفال و فرزندان بیگناه رئیس جمهور شامل بودند. این رویداد اول بدون شک موجب شده تا رئیس جمهور از یکطرف تصمیم به انصراف از ادامه مقاومت بگیرد و از طرف دیگر زیر فشار همین ناراحتی که تحمل دیدن و شاهد کشته شدن عده ای از اعضای فامیل خود بوده است، به مجرد شنیدن پیام تسلیمی بگوید که: "من به هیچکس تسلیم نمی شوم، جز به خدای خود" و با همین حالت بر امام الدین - آورنده پیام فیر کند. بهرحال نظر به اهمیت این واقعه لازم است تا در اینجا نخست به بررسی حمله اول بر قصر گلخانه پرداخت و بعد حمله دوم یعنی چگونگی شهادت محمد داؤد خان را مطرح بحث ساخت.

1 - حمله اول بر قصر گلخانه:

موضوع را از مصاحبه خانم زهره نعیم - همسر سردار محمد نعیم خان و خواهر شاه سابق آغاز میکنم که با داؤد جنبش گزارشگر بی بی سی بتاريخ 4 اپریل 2008 انجام داده بود و خاطره تلخ خود را از آن روز و ساعات مصیبت بارچنین بیان کرد: «در آن روز نعیم خان نبود. دخترانم در خانه بودند و نواسه ها به مکتب رفته بودند. خودم برای آراستن موهایم بیرون رفته بودم. یک افسر آمد و با عجله از من خواست به ارگ بروم. با فرزندان داؤدخان یکجا به قصر گلخانه رفتیم. داؤد خان در دفترش با کسی تلفونی گپ میزد. همانجا نشستیم. طیاره ها به بمباران شروع کردند. این حالت تا شام جریان داشت. وقتی بمباران شدت گرفت، داؤد خان گفت: "به منزل پائین بروید!" در وقت برآمدن، از سمت دروازه گلخانه آتشیباری شروع شد. فکر میکنم فیرها از سوی خلیها و پرچمیهای دورن ارگ بود.»

خانم زهره نعیم می افزاید: «در دهلیز زرشفت دختر داؤد خان و غزال نواسه هشت ساله اش(دختر عمر) زخمی شده بودند. آنها را به اتاق دیگر آوردند. گلوله تخت سینه صفورا نواسه سیزده ساله ام را سوراخ کرده بود. نظام [داماد محمد داؤد] گفت صفورا بیهوش شده اما وضعش خوب است. مگر وقتی از نزدیک دید، او مرده بود. صفورا در پیش چشمان خودم جان داد. کودکان در آغوش مادر هم مصئون نبودند. شیما عروس سردار صاحب داؤد خان - همسر میرویس دو کودکش را در آغوش داشت و به دیوار تکیه کرده بود. وقتی خارج میشدیم، دیدم هر سه شهید شده بودند. زرمینه (دختر من و نعیم خان)، عایشه (خواهر معیوب داؤد خان) که با گادی [چوکی برای معیوبین] حرکت میکرد، زینب(خواهر من

و همسر داؤد خان) و شینکی و زرلشت (دختران سردار داؤد خان) همه نزد داؤد خان رفتند و در پهلویش ایستادند.»

او میگوید: «اگرچه خودم این صحنه را ندیدم، مگر برایم گفتند که کسی از دور به داؤد خان میگفت: تسلیم! و او جواب داده بود: غیر از خدایم به کسی تسلیم نمیشوم. در همین وقت آواز فیرها بلند شد. داؤدخان، نعیم خان، زینب، شینکی، خالد، ویس و عمر (فرزندان داؤد خان)، نظام (پسر شاه محمود خان) همه در همانجا کشته شدند.» بعد از آن «کودتاچیان به دنبال ما آمدند و گفتند از خانه بیرون شوید و اگر بیرون نروید، سقف این خانه بر سر همه تا پائین خواهد افتاد. در وقت برآمدن دیدم که جسد های داؤد خان و دیگران روی زمین افتاده بودند. پای خودم هم زخمی شده بود. ما را به شفاخانه رساندند. ده روز در آنجا نگهداشتند و بعد بردند به زندان. خورشید و توران (فرزندان سردار تیمورشاه) در شفاخانه ماندند. گلالی (همسر عمر - عروس داؤد خان) با آنکه هفت گلوله پایش را داغدار کرده بودند، زنده ماند.» (سیاه سنگ: ... صفحه 14 و 15)

هما داؤد - همسر خالد داؤد ضمن مصاحبه با دکتر عاصم اکرم نویسنده کتاب "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاستهای سردار محمد داؤد" پس از شرحی از چشم دید خود در آن روز و شب پرمصیبت دریک قسمت چنین میگوید: «سایر اعضای خانواده که از هرطرف آهسته آهسته رسیده بودند و از آنچه میگذشت متحیر بودند، در دفتر کار رئیس جمهور در منزل دوم عمارت گلخانه ارگ جمع شده بودند. درحالیکه اوضاع بسیار خراب نشده بود، ساعتی بعد از ظهر (7ثور) پیشنهاد گردید که خانها و اطفال توسط وسایل نقلیه کشیده شوند. میرمن زینب زوجه ردیس جمهور و خواهر پادشاه سابق این پیشنهاد را رد کرد. به پیروی از تصمیم او همه خانهای حاضر اراده خود را روشن ساختند که ایشان نیز میخواهند با شوهر های شان در همین جا باشند، به خصوص پسران سردار داؤد خان به هیچ صورت حاضر نبودند پدر شان را تنها بگذارند.» او علاوه کرد که: «اگرچه خبرهای دقیق و درست به اعضای خانواده نمیرسید، موضوع روشن و آشکار شده رفت که دشمن در حالت پیشرفت است و قصر ریاست جمهوری را به حیث مرکز قدرت هدف خود قرار داده است.» هما داؤد می گوید: «تا زمانی که در منزل بالا در دفتر داؤد خان بودند، کسی زخمی نشده بود. اما وقتی که در پائین جا به جا شدند، حمله کودتاچیان شدیدتر گردید. درحالیکه مقاومت غیرتمندانه قطعه گارد جمهوری در مقابل وسایل تسلیحاتی دشمن رو به نابودی بود، مرمی ها و چره های خمپاره های دشمن در داخل ساختمان بدون تشخیص زخم و تلفات ایجاد میکرد.» (سیاه سنگ... صفحه 18 و 19)

جگنورن تاجیار در زمینه شرحی دارد که قبلاً ذکر شد، از اینقرار: «بعد از تخلیه حرم سرای الی نصف شب قوماندان گارد را ندیدم که در کجا بود. حوالی نصف شب که من به دروازه شرقی ارگ بودم، برایم تلفون کرد که یک عراده موتر لاری به قصر گلخانه بفرستم، زیرا قرار بود رئیس صاحب جمهور از گلخانه خارج شود. دراین وقت یکی از پسران آن میخواست که از دروازه قصر خارج شود، ولی توسط کمونیست ها مورد اصابت گلوله قرار داده شد و در عین زمان دو نفر محافظین دروازه قصر نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. قراریکه درین اواخر همراه عزیز حساس که بعداً به حیث قوماندان گارد ببرک کارمل انجام وظیفه میکرد و به رتبه دگر جنرالی ارتقا یافته بود، صحبت نمودم، نامبرده چنین قصه کرد: "در اثنائیکه عمرجان پسر داؤد خان میخواست از قصر گلخانه خارج شود، ازطرف بریدمن ببرک ضابط بلوک اطفائی به قتل رسانیده شد و نیز دو نفر پهره داران دروازه قصر گلخانه که مربوط تولی عزیز حساس بودند، زخمی شدند." بریدمن ببرک بعد از سقوط جمهوریت به حیث یاور تره کی بوده و در منازعه بین تره کی و حفیظ الله امین از

د پانو شمیره: له 54 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

طرف طرفداران امین گرفتار و به قتل رسید.... ازین معلوم میشود که در شهادت عمرجان پسر داؤد خان، دگرمن سرورخان و دو نفر پهره داران قصر گلخانه، قوماندان بلوک اطفائیه تورن عبدالمجید و ضابط آن ببرک مستقیماً دست داشته اند.»

اینکه این حمله چگونه صورت گرفت، انجنیر کریم عطائی وزیر مخابرات آغاز ماجرای خونبار آتش را چنین شرح میدهد: «هنوز انتقال مرکز [از کابل] به قندهار به فیصله نرسیده بود که باقی اعضای فامیل از منزل بالائی گلخانه، در حالیکه میرمن زینب، خانم رئیس جمهور پیشاپیش همه قرار داشتند، به پایان آمدند. درین فرصت از طرف مسجد ارگ که مقابل عمارت گلخانه قرار دارد، ناگهان از بین درخت ها یک فیر یکه و باز یک فیر دومی ماشیندار به دیوار سنگی عمارت اصابت کرد. با چشم برهم زدن فیر های متواتر ماشیندار شدت گرفته از طریق دروازه در آمد، دهلیز، زینه و دیوار آن زیر آتش ماشیندار گرفته شد و قندیل دهلیز پاشان گردید. دیدم پهره دار دروازه در آمد با اصابت گلوله به زمین افتاد، عمارت تاریک گردید و قیامت برپا شد. بعد از دقایقی چند که گوئی پایان نمی یافت، فیر های ماشیندار قطع گردید.»

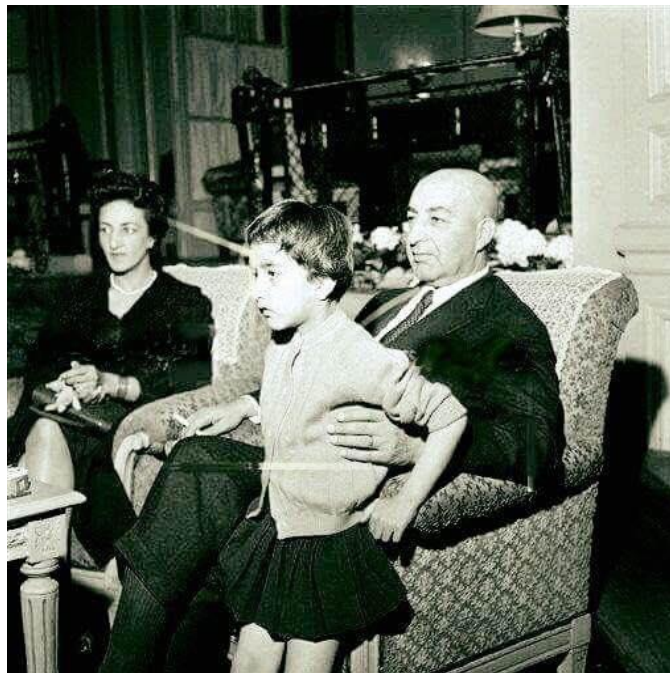
عطائی در ادامه می افزاید: «فرصتی ضرور بود تا اراده از دست رفته دوباره اعاده گردد. همه در روشنی خفیف که از طریق کلکین ها به داخل می تابید، در جست و جو شدیم تا ببینیم به که چه صدمه رسیده است. از نظام الدین غازی که در نزدیکی ایستاده بود، پریشان بهر سو نگاه می کرد و در تلاش بود به مجروحین کمک کند، پرسیدم، رئیس صاحب جمهور چطور و به کجا هستند؟ گفت شکر خوب هستند و در اتاق عقبی می باشند. درین اثنا آواز میرمن زینب داؤد را شنیدم که می گفتند، بگریید کمک نمائید! نظام الدین غازی فوراً به عجله بسته و پیغله زرشفت داؤد را که در پا جراحت برداشته بود، در بغل برداشت. وزیر داخله عبدالقدیر را دیدم که ماشیندار کوچک دست داشته اش را بالای بخاری دیواری می گذارد و از دستش خون جاری است.... مایوسی سرا پایم را گرفته بود، احساس عمیق داشتم که همه چیز از دست رفته است. ملتفت گردیدم مرحوم محمد نعیم از برابرم گذشته و به یک چوکی که در نزدیکی کلکین قرار داشت، نشستند. من با قدری تأمل به ایشان نزدیک شده، پرسیدم چه باید کرد؟ آیا بیرق سفید بلند کرد؟ آن مرحوم با مایوسی کامل و آواز بسیار گرفته گفتند، هرچه دل تان باشد بکنید! بسیار دیرتر فهمیدم ایشان نیز مجروح گردیده بودند.»

«هنوز افکار در هم و برهم مرا احاطه کرده بود، دیدم که صاحب جان قوماندان گارد در چند قدمی ام ایستاده است. او که تمام روز با یونیفورم نظامی دیده می شد، حال لباس ملکی به تن داشت. فوراً خود را به او رسانیده و جویا شدم که جریان از چه قرار است؟ او، در حالیکه لبخند تلخی چهره اش را استیلا کرده بود، گفت، حال که خیانت از داخل گارد شروع شد، دیگر از دستم چیزی پوره نیست او علاوه کرده گفت، من موضوع را به رئیس صاحب جمهور به عرض رسانیدم و با سر خود به طرف اتاقی اشاره کرد که آنجا تشریف داشتند. این را گفته با من دست داد و خدا حافظی نموده از در برآمد.» عطائی می نویسد: «کسیکه آتش باری را مرتکب شده بود یکی از افسران گارد بود که عبدالمجید نام داشت و من از آن در محبس پلچرخ اطلاع حاصل کردم.»

(متأسفانه معلومات مزید در باره تورن عبدالمجید بدست اینجانب نرسیده تا خدمت علاقمندان تقدیم گردد. از کسانی که با وی شناخت قبلی داشته و اینکه بعد از کودتای 7 ثور به کدام مقامها رسیده و چه سرنوشتی داشته است، لطف نموده درباره معلومات دهند، زیرا موصوف بطور مشهود به حیث قاتل چند نفر شناخته میشود.)

تاجیار می نویسد: «بعد از این واقعه الی ساعت یک بجه شب قطعه گارد منتظر کمک و هدایت بود، ولی از طرف مقامات بالا کدام اقدامی بعمل نیامد و در حوالی ساعت یک بجه شب غرض اخذ هدایت دوباره به قصر گلخانه رفتم. در طول راه عبدالحق علومی و جگرن سیدجان نیز با من یکجا شدند. دونفر فوق الذکر بالایم فشار می آوردند که قوماندان گارد ناپدید شده و صلاحیت قومانده بدوش شما (منظور آمر اوپراسیون) است شما باید قرار بدهید، یعنی قطعه را تسلیم نمائید. وقتیکه داخل قصر گلخانه شدم، از قوماندان گارد درکی نبود. ... درین اثنا داؤد خان از وضعیت بازهم معلومات خواست، در جواب عرض کردم که در وضعیت کدام تغییر قابل ملاحظه رخ نداده و هم کمک برای ما نرسیده است. درین اثنا سیدجان جگرن معاون اوپراسیون و عبدالحق علومی آمر کشف گارد برای داؤد خان چنین گزارف گوئی منافقانه نمودند: "ما تا آخرین قطره خون خود از شما دفاع میکنیم!"، ولی این عهد و پیمان دروغ بود. درحقیقت هر دو پرچمی بودند و بعد از شهادت داؤد خان به مقامات و رتبه های بلند حتی رتبه های جنرالی ارتقا یافتند.»

« بعد از تقدیم راپور به داؤد خان من با معیت سیدجان جگرن و عبدالحق علومی از گلخانه خارج شدم. لحظه بعد صاحب جان قوماندان گارد تیفون کرد و برایم گفت که یک تعداد اسلحه باید به قصر گلخانه ارسال نمایم. من فوراً به بلوک انضباط امر دادم و اسلحه داده شد. در داخل قصر گلخانه وزیر داخله قدیر نورستانی، وزیر مالیه سیدعبدالاله، وزیر معادن و صنایع تواب آصفی، وزیر صحت عامه عبدالله عمر، وزیر زراعت عزیزالله واصفی، معاون وزارت خارجه وحیدعبدالله، وفی الله خان سمیعی وزیر عدلیه و دیگر اعضای کابینه حضور داشتند.»



«ساعت سه و نیم صبح شد و از مسجد جامع پل خشتی صدای آذان محمدی شنیده شد. توسط جگتورن نادرخان اطلاع گرفتم که قوماندان گارد باز به گلخانه آمده و تصمیم گرفتم که دوباره نزدش غرض اخذ هدایت به آنجا بروم. وقتیکه داخل قصر شدم، دفعتهاً داؤد خان را دیدم. در همین وقت وزیر مالیه و داخله هر دو نزد من آمدند و معلومات خواستند. برایشان گفتم که وضعیت مانند سابق است. وزیر

د پانوی شمیره: له 56 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

مالیه عبدالاله، وزیر داخله قدیر نورستانی و معاون وزارت خارجه سید وحید الله همراه داؤد خان بودند و اما دیگر اعضای کابینه در اتاق دیگر بودند. داؤد خان بمن نزدیک شده چنین فرمود: "بچیم جوان هستید، بروید خود را تسلیم کنید. من تصمیم خود را گرفته ام." درین اثنا صاحب جان قوماندان گارد نیز برایم گفت که رئیس صاحب جمهور تصمیم خود را گرفته است. شما بروید قطعه را جمع و امر بدهید سلاح های خود را تحویل دیپو ها کنند... دراین اثنا که در قصر گلخانه بودم، صاحب جان قوماندان گارد مرتبه دوم برایم گفت که: این امر رئیس صاحب جمهور است، بروید و انجام بدهید. من احترام نموده خارج شدم.»

«حوالی ساعت 6 صبح روز 8 ثور که آفتاب ظلمت و کفر کمونیزم در آسمان کابل طلوع کرده بود، به اساس امر رئیس جمهور و قوماندان گارد، امر تجمع قطعه گارد را از مواضع شان به محل اجتماع دادم. بعد از اینکه قطعه گارد همه تجمع نمودند، درحالیکه حس وطن دوستی برایم اجازه تعمیل این امر را نمیداد و گلویم را عقده غیرت فشار میداد، امر رئیس صاحب جمهور را اعلان کردم. قطعه گارد همه به یک آواز عدم موافقت خود را ابراز و سلاح را به زمین نمی گذاشتند.»

رویداد خونین صبح 8 ثور و پایان نظام جمهوری:

فضل الرحمن تاجیاربه حیث معاون و آمر اوپراسیون گارد که تا آخرین لحظات همان شب و تا دم صبح شاهد رویدادهای داخل ارگ بود در یک قسمت از مقاله خود درباره تسلیمی ارگ و خارج شدن از آنجا حوالی ساعت 7 صبح روز هشتم ثور می نویسد: «تولی حمایه که در شروع کودتا از بالاحصار به غرض تقویه گارد فرستاده شده بودند و من افراد و صاحب منصبان شانرا خلع سلاح نموده و بداخل تولی مخابره محبوس نموده بودم، همان تولی که صاحب منصب آن یکنفر به نام لعل محمد و دیگری هم تورن رسول... هر دو پرچمی بودند، کنترل گارد را بدست گرفتند و به ما امر دادند تا دستها بالای سرتان و به شکل یک قطار یک نفر از دروازه گارد خارج شوید... بعد از اینکه همه افراد و صاحب منصبان از داخل گارد خارج شدند، ارگ جمهوری بدست کودتاجیان افتاد.»

اینکه متعاقب خروج قوای گارد از ارگ چه رخ داد و چگونه قوای کودتاجی به قتل رئیس جمهور محمد داؤد و دیگر اعضای خانواده او اقدام کردند، سؤالیست که جواب دقیق آنرا یک سلسله ضد و نقیض گوئی ها مغشوش و پیچیده ساخته است، زیرا هنوز هم معلوم نیست که کی در نهایت دستور رفتن شخصی بنام امام الدین را به ارگ داده و او را مؤظف به رساندن پیام تسلیمی به محمد داؤد ساخته بود. آیا این ادعای امام الدین که بدون اسلحه به قصر گلخانه رفته بود و اینکه آیا او تنها بود یا کسانی دیگر که در معیت او بودند، معلوم نیست که آنها کی بودند و تعداد شان چند نفر بود، کی به آنها ماموریت داده بود تا با امام الدین همراه شوند، آیا از بین بردن شخص محمد داؤد هدف اصلی و قبلاً پلان شده بود یا اینکه اعزام این گروپ و وقوع حادثه بطور غیرمترقب بوقوع پیوست؟ آیا توظیف یک صاحب منصب پایان رتبه برای اینکار مهم و دشوار یک عمل منطقی بود و یا اینکه در قبال آن هدفی وجود داشت؟ چرا به این همه سؤال ها در همان زمان توضیحات لازم ارائه نشد و قضیه مسکوت گذاشته شد؟ شاید حتی خود اراکین رژیم کودتا نیز از ارائه جواب به سؤالها کوتاه آمده بودند و شاید دست دیگر در عقب این جریان دخیل بوده است که اراکین رژیم کودتا را مجبور به خاموشی و طفره رفتن از بررسی جریان ساخته بود؟ بهر صورت ارائه پاسخ دقیق به این سؤالها پس از گذشت تقریباً 4 دهه کار ساده نیست، ولی کوشش میشود تا به استناد بعضی گزارشات و مصاحبه ها که طی

د پانوی شمیره: له 57 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

سالهای اخیر با اشخاص خبیر و شاهدان عینی صورت گرفته و به نشر رسیده اند، بر این موضوع پیچیده تاحدی روشنی انداخت.

روایت ها و تناقض گویی ها:

ظاهر طنین در کتاب "افغانستان در قرن بیستم" از قول کریم میثاق (یکی از سران حزب دموکراتیک خلق منسوب به جناح خلق) در باره این تصمیم که داؤد خان از بین برده شود و زنده باشد، چنین می نگارد: «یک بخش از کمیته مرکزی می گفت که داؤد خان زنده باشد و کشتن او یک مسئولیت تاریخی دارد. بهتر است او آورده شود در رادیو و بگوید اقدامی که صورت گرفته، درست است و من حزب دموکراتیک خلق افغانستان را تأیید میکنم و بخش دیگری می گفت که این خودش یک اشتباه تاریخی خواهد باشد. به مجردی که صدای داؤد خان را زنده مردم بشنوند، شاید قیامها به نفعش صورت بگیرد و این اقدام ناکام شود. در این طرح عمده دو نفر زیاده تر بحث میکردند: یکی دستگیر پنجشیری بود و یکی هم بیرک کارمل بود.» (سیاه سنگ... صفحه 44)

اما دستگیر پنجشیری (خلقی) به تأکید شهادت میدهد که سلیمان لایق (پرچمی) یکی از طرفداران کشتن محمد داؤد بود، چنانکه او بر تره کی فشار می آورد که باید «دا فرعون ووژل شی» [این فرعون کشته شود]. سلیمان لایق این گفته پنجشیری را رد می کند که چنین چیزی را نگفته و تهمت است. لایق می افزاید: «سردار داؤد به اساس فرمان یا دستور و یا در اثر تصمیم جمعی کشته نشده است.» او می افزاید: «توجه کنید، اول کودتا شد، به تعقیب آن پیام فرستاده شد که تسلیم شوید، آنها تسلیم نشدند. نتیجه همان است که همه مردم از آن اطلاع دارند: کشته شدن چند نفر.» (سیاه سنگ... صفحه 52)

از گفته فوق معلوم میشود که گویا سران خلق و پرچم در مورد اینکه با محمد داؤد چه کار صورت گیرد، هنوز به فیصله قطعی نرسیده بودند، پس آیا آنها محض به حیث یک وسیله تاکتیکی در اعلامیه رسمی از رادیو افغانستان که حوالی شام روز 7 ثور پخش گردید، صریحاً اعلام داشتند که: «سردار محمد داؤد آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان، این عوام فریب بی نظیر تاریخ و خاین به اراده خلق افغانستان برای همیشه از بین رفت»؟ این متن که بوسیله سلیمان لایق، حفیظ الله امین و کریم میثاق نوشته شده و حین ورود قادر و وطنجار به رادیو افغانستان به آنها داده شد که قرائت کنند، در حقیقت بیانگر تصمیمی بود از جانب چند نفر معدود کسانیکه در راه اندازی کودتا نقش بارز داشتند، گرفته شد و بر مبنای همین تصمیم قبلی بود که ساعت بعد از اعلامیه رادیو آنها به منصفه اجراء گذاشتند. طوری که لایق می گوید: «پیام فرستاده شد که تسلیم شوید؛ آنها تسلیم نشدند و نتیجه همان است که مردم از آن اطلاع دارند...» از گفته لایق بر می آید که چون «آنها تسلیم نشدند»، لذا کشته شدند.

در حالیکه محمد داؤد در وقت پخش اعلامیه هنوز زنده بود و جنگ نیز بین دو طرف به شدت جریان داشت. فرضاً اگر محمد داؤد یا خودش تصمیم به تسلیمی میگرفت و یا به نحوی او را زنده دستگیر میکردند، آنوقت برای مردم چه می گفتند؟ همان چیزی را تره کی در مورد کشته شدن وحید عبدالله ابراز کرده بود که او در طی یک مقاومت مسلحانه کشته شد، در حالیکه وحید عبدالله فردای آن در پولیگون با تعداد دیگر اعدام گردید.

محمد داؤد پس از آنکه اعلامیه رادیو را شنید و در حوالی نیم شب پس از کشته شدن بعضی از اعضای فامیل خود و نیز پس از اینکه از موفقیت و غلبه بر کودتاجیان مأیوس شد، تصمیم گفت که

گارد به کودتاچیان تسلیم شود تا از کشته شدن بیموجوب جوانان گارد جلوگیری بعمل آید. اما خودش به این نظر خود که هرگز به دشمن تسلیم نگردد، تا دم مرگ استوار باقی ماند و به همین دلیل بر آورنده پیام تسلیمی یعنی بریدمن امام الدین فیر کرد.

اظهارات امام الدین و جریان قتل رئیس جمهور:

فرها لیبب - یکی از پیلوتهای تحصیل کرده در اتحاد شوروی و کسیکه به دلیل مخالفت با نظام کودتایی به زندان رفت، در کتاب "ریشه های تاریخی کودتای ثور" (نسخه قلمی - صفحات 99 تا 101) خود از قول یکی از دوستان که از زبان امام الدین جریان رویداد را روایت میکرد، چنین می نویسد: «امام الدین: زره پوش من مقابل دروازه شرقی ارگ به حالت آمادگی آتش ایستاده بود. صبح 8 ثور زمانی که قطعات گارد یکی بعد دیگر با بیرقهای سفید تسلیمی خود را اعلان کردند، برایم امر گردید [به چه وسیله این امر داده شد؟ آیا او دستگاه بیسیم با خود داشت؟ و کی این امر را صادر کرد؟] که داؤد را دستگیر نمایم. گرچه قبلاً داؤد با ما در تماس شده، خواسته بود با رهبران کودتا صحبت نماید که کمیته مرکزی نیز پذیرفته و تصمیم داشتند چنین کاری بکنند، برای من امر گردید که داخل ارگ شوم ... وقتی داخل ارگ شدیم صدای تک تک فیرهای پراکنده نیز به گوش می رسید. در داخل، اولین کسی که مرا ملاقات کرد آقا محمد بود [در متن بجای آقا محمد از شخصی بنام گل آقا صحبت شده، در حالیکه گل آقا قبلاً از بست گارد به یکی دیگر از مربوطات وزارت دفاع تبدیل شده بود]. من مطلع بودم که او از نفر ماست. آقا محمد همراه با خود مرا به داخل اتاقی که داؤد در آنجا بود، رهنمائی کرد. وقتی که با افراد معیتی خود و آقا محمد وارد آن اتاق شدیم، دیدم که داؤد با ده تن دیگر از همراهان و اعضای فامیلش مسلح منتظرند [این ده تن کی ها بودند؟، در حالیکه نعیم خان و قدیر نورستانی حین حمله به قصر گلخانه زخمی شده بودند و دو پسر داؤد خان (عمر و ویس) قبلاً کشته شده بودند]. با خود گفتم که زنده ماندم محال است. درین اثنا گل آقا به داؤد رسم و تعظیم کرده و گفت: افراد کودتایی می خواهند شما را ملاقات کنند. داؤد از همه مقدمتر ایستاده بود. من هم به آواز بلند گفتم: "نظر به امر کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق شما سلاح خود را به زمین گذاشته؛ تسلیم شوید". داؤد جواب داد: برای کمونیست ها و مزدوران او تسلیم نمی شویم و به سرعت به سویم آتش گشود. من دیگرش را ندانستم. صرف یادم است که یک آتش جناحی اجرا نمودم و بعداً از خود رفتم، وقتی چشم باز کردم در شفاخانه بودم.»

میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" (جلد دوم، صفحه 79 و 80) ضمن اقتباس متن فوق می نویسد: «هرچند فرهاد لیبب به این روایت اعتماد ننموده و معتقد است که همراهان امام الدین روس های تربیت شده بودند، اما تا کنون مدرک دیگری برای اثبات این مطلب بدست نیامده و در هر حال روایت بالا جامعترین بیانی است که در این باره به مؤلف رسیده است.»

دو نقل قول متضاد از امام الدین بوسیله دستگیر پنجشیری:

روایت اول: پنجشیری می گوید: «امام الدین به رادیو افغانستان آمد و به نورمحمد تره کی گزارش تقدیم کرد. او گفت که "از سردار محمد داؤد چندین بار محترمانه تقاضا شد تا با خانواده خود در یک جای امن تشریف ببرند [؟؟؟]، اما با وجود خواهشهای مکرر، او به پسرش فرمان داد که برافسران و سربازان [این افسران و سربازان به چه تعداد بودند؟] و حتی بر اعضای خانواده خود فیر کند [آیا یکنفر که مقصد پسرش بود، میتواندست بر تعداد از افسران و سربازان و حتی اعضای خانواده خود فیر کند؟]، در نتیجه آتش متقابل شروع شد»؛ پنجشیری در ادامه می افزاید: «امام الدین یادآور شد که

د پانو شمیره: له 59 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

به سردار داؤد گفتم: قدرت سیاسی به حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتقال کرده و شما باید تسلیم شوید! داؤد گفت: من به کمونیستها تسلیم نمیشوم. بعد راساً به سر خودم فیر کرد. **ماهم زدیم، ستیای شان کدیم.**» بزعم پنجشیری مقصد از "ستیای" همانا "محو و نابودی" میباشد که یک اصطلاح هندی یا اردو است. (سیاه سنگ.. صفحه 45)



امام الدین افسر پایان رتبه قطعه کوماندو (بعداً جنرال) که متهم به شهادت محمد داؤد رئیس جمهور میباشد

در اظهارات فوق که قسمت اول آن بسیار سؤال انگیز و غیرمنطقی به نظر می آید و اما قسمت دوم آن قرین به واقعیت معلوم میشود، این نکته واضح میگردد که امام الدین با تعدادی از افسران و عساکر بطور مسلح به قصر گلخانه رفته بود، نه به تنهایی و غیرمسلح. اینکه میگوید خودش ذریعه فیر داؤد خان زخمی شده بود و پس از فیر متقابل به قصد جان محمد داؤد دیگر توان فیر را نداشت، درست نیست، زیرا او خودش گفته بود که: «**صرف یادم است که یک آتش جناحی اجرا نمودم و بعداً از خود رفتم، وقتی چشم باز کردم در شفاخانه بودم.**». لذا مسلم است که نزدیکترین شخص که در مقابلش قرار داشت، شخص محمد داؤد بود و مسلماً که اولین قربانی این فیر جناحی رئیس جمهور محمد داؤد بود. ولی در اینحال اقدام به قتل سائر اعضای خانواده رئیس جمهور باید از طرف افسران و عساکر معینی امام الدین صورت گرفته باشد.

روایت دوم: پنجشیری از قول امام الدین چنین می گوید: «امام الدین: من منحیث یک افسر اردو [بریدمن اول] ، با کمال عزت و حرمت در مقابل سردار محمد داؤد به شکل تیاری ایستادم و اول به او رسم تعظیم کردم، بعد خیلی مؤدبانه پیام فرمان رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برایش رساندم و تقاضا کردم که همراه فامیل خود در یک جای امن تشریف ببرند [آیا به او صلاحیت چنین پیشنهاد داده شده بود و کی این صلاحیت را به او داده بود؟؟] ؛ داؤد خان این تقاضا را قبول نکرد. بعداً گفتم چون قدرت به حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتقال کرده، شما باید تسلیم شوید!

سردار محمد داؤد از من پرسید: این امر را از طرف کی دارید؟ در جواب گفتم: این امر را از طرف قادر [؟؟؟] دارم. او بلا فاصله گفت: "غیر از خدا به کمونیستها تسلیم نمیشوم و تا آخرین گلوله حاضر هستم برای مبارزه!"؛ او به مجرد گفتن همین جمله، راساً مرا هدف قرار داد و با سلاح دستداشته اش بالایم فیر نمود. در نتیجه قسمتهای مختلف سمت راست بازو و بدنم چند جا جراحت شدید برداشت. دقیقاً در همین وقت تبادل آتش بین سردار داؤد و سربازان مسلحی که با من یکجا به ارگ داخل شده بودند، شروع شد.»

پنجشیری می افزاید که امام الدین در ادامه به او گفت: «شخصاً خودم در چنان یک حالت خراب صحتی و روحی، آنقدر توان نداشتم که دست به سلاح ببرم، چه رسد به اینکه تفنگ بردارم، صحیح و دقیق نشان بگیرم، فیرکنم و شخص یا اشخاصی را به قتل برسانم. بسیار صادقانه میگویم که من

د پانوی شمیره: له 60 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولۍ

سردار محمد داؤد را نکشته ام، به خاطر آنکه خودم در موقعیت یک شخص قریب الموت دارای جراحات وخیم قرار داشتم... وقتی سربازان این حالت را دیدند، مرا در حالیکه خونریزی شدید داشتم، کشان کشان از صحنه بیرون کشیدند. من حتی این راهم ندیدم که سردار داؤد خان و اعضای خانواده اش با مرمی کدام تفنگ از طرف کدام فیر کننده به قتل رسیدند» (سیاه سنگ... صفحه 56 و 57)

امام الدین از "تفنگ" صحبت میکند، در حالیکه او با کلاشنکوف مسلح بود و میتوانست با وجود زخمی شدن در همان لحظه به فیر متقابل بردازد و در فاصله بسیار کوتاه ضرورت به نشان گرفتن نبود. لذا جای شک نیست که محمد داؤد به فیر "جناحی" کلاشنکوف او به شهادت رسیده و اما باقیمانده ها بوسیله افسران دیگر که متعاقباً به داخل آن اتاق هجوم بردند، هرکی را دیدند، بر او آتش گشودند. علاوه سؤالی اینست که وقتی امام الدین خود را بعد از زخمی شدن "قریب الموت" وانمود میکند، چگونه یک شخص قریب الموت میتواند خود را به رادیو افغانستان برساند و راپور خود را در مورد قتل رئیس جمهور محمد داؤد به اطلاع سران حزبی در آنجا تقدیم دارد؟

دستگیر پنجشیری در جلد دوم کتاب "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (صفحه 96 و 97) می نویسد: «هنگامیکه امام الدین - این فرزند خلق زحمتکش لوگر و قوماندان یکی از توله های کوماندو، فرمان انقلاب را به سردار داؤد و عناصر برجسته رژیم اعلان نمود و به آنان دستور حزب را رسانید که: به فرمان کمیته مرکزی محکوم هستید و خود را تسلیم کنید. سردار محمد داؤد به فرمان ح.د.خ.ا و تاریخ تسلیم نشد، بل با خشونت اشراف منشانه خود به قدیر نورستانی و فرزند خود دستور صادر کرد تا به سوی امام الدین و دیگر سپاهیان و همچنین به زنان و کودکان بیگناه خاندانش آتش بگشایند و آخرین مرمی های خود را خالی کنند. آنان آخرین فرمان سردار محمد داؤد را بدون تزلزل اجرا کردند، بسوی امام الدین و سربازان قطعه کوماندو آتش گشودند و در نتیجه به حیات خود، سردار محمد داؤد، سردار محمد نعیم، عبدالاله وزیر مالیه، فرزندان و تعدادی دیگر از نزدیکان خود خاتمه بخشیدند...»

در متن بالا چند نکته قابل توجه است: یکی اینکه «سردار محمد داؤد به فرمان ح.د.خ.ا و تاریخ تسلیم نشد، بل با خشونت اشراف منشانه خود به قدیر نورستانی و فرزند خود دستور صادر کرد تا به سوی امام الدین و دیگر سپاهیان و همچنین به زنان و کودکان بیگناه خاندانش آتش بگشایند...»؛ در اینجا باید خاطر نشان ساخت که قدیر نورستانی قبلاً حین اولین فیرها در قصر گلخانه در دست خود زخم برداشته بود، چطور میتوانست هنوز هم در جوار محمد داؤد ایستاده و به فیر بردازد و دیگر اینکه کدام منطق و احساس قبول میکند که محمد داؤد خودش دستور قتل متباقی اعضای خانواده خود بدهد و فرزندش این دستور را عملی کند و اعضای خانواده خود را بکشد؟ از این معلوم میشود که گفته ها و نقل قولهای دستگیر پنجشیری در بسا موارد به مقصد جلوه گرساختن حقانیت تصامیم کودتاجیان توأم با تحریف حقایق بوده و با شک و تردید فراوان مواجه میباشد.

نکته دوم اینست که گفته شد: امام الدین حامل "فرمان انقلاب" بود. در این مورد اگرچه پنجشیری مسئولیت را به گردن تره کی می اندازد و می نویسد: «نورمحمد تره کی به رهبری نظامی انقلاب دستور مشخص صادر نمود که: "هرگاه سردار داؤد و وابستگانش از فرمان انقلاب گردن کشی کنند، در برابر قیام کنندگان دست به سلاح برند، در مقابل دستور حزب بی چون و چرا تسلیم نشوند، نیروهای مسلح ما حق دارند که از آزادی و امنیت شخصی خود و از نظم انقلابی با قاطعیت و شجاعانه دفاع کنند." ؛ در حالیکه پنجشیری در صفحه 95 همین جلد دوم کتاب خود می افزاید:

د پانو شمیره: له 61 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

«نورمحمد تره کی و ببرک کارمل در همان آغاز دو برخورد جداگانه و متضاد با مسأله سرکوب خونین یا مسالمت آمیز سردار داؤد داشتند. ببرک کارمل طرفدار برخورد با انعطاف با سردار داؤد و خاندانش بود. او اصرار میکرد که باید سردار محمد داؤد کشته نشود، زنده بدست آید. کارمل معتقد بود که هرگاه با سردار داؤد و خاندانش به شیوه مسالمت آمیز و قانونی برخورد شود، اولاً ماهیت هومانستی و دموکراتیک انقلاب ما آشکار میشود، ثانیاً سنن اخلاقی، ملی و دینی مردم احترام میشود و ثالثاً اسرار و پیوندهای او با ارتجاع منطقه و امپریالیزم افشا میگردد و رابعاً انقلاب ما از پشتیبانی بین المللی و پشتیبانی اخلاقی توده های مردم جهان برخوردار میشود. اینها دلایل مثبتی بود که به نفع زندگی و ادامه حیات سردار داؤد و نزدیکانش توسط ببرک کارمل ابراز گردید. اما سلیمان لایق درباره شیوه برخورد با سردار داؤد در پاسخ تره کی گفت: "دا فرعون و وژل شی"». پنجشیری اعتراف میکند که: «من در پاسخ تره کی گفتم: نباید اصول مبارزه اجتماعی را خوار شمرد و نه باید با قیام بازی کرد... هرگاه دشمنان تاریخ ما از پنجه نیروهای انقلابی نجات یابند، ضد انقلاب شکست خورده و محکوم به زوال، بدون تردید نیروهای خود را بسیج خواهند کرد.»



در این ارتباط سلطان علی کشتمند در کتاب خاطرات خود "یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی" (صفحه 343) می نویسد: «هیأت رهبری حزب، هنگامیکه در حدود ساعت 8 و 9 صبح 28 اپریل بار دیگر به مرکز رادیو افغانستان تشکیل جلسه دادند، مطلع شدند که محمد داؤد حاضر به تسلیم نیست. درباره اینکه با وی، همکاران و خانواده اش چگونه برخورد صورت گیرد، بحث داغی میان اعضای کمیته مرکزی موجود در گرفت. امین به نحوی آتشین درباره انجام حمله مسلحانه بروی و در صورت مقاومت، از میان بردن فوری او و همکارانش سخن می گفت. عده بی از اعضای کمیته مرکزی حاضر در جلسه این نظر را حمایت کردند. ولی ببرک کارمل به نحوی قاطع با آن مخالفت نمود و اظهار داشت که نباید به هیچ صورت باین امر مبادرت ورزید... این حرفها [مقصد سخنان ببرک] موجب خشم امین گردید. وی در حالیکه اظهار میداشت: "ما با سازشکاری سازگار نیستیم"، از جا برخاست و و تحت بهانه تأمین تماس با برخی قوماندان قطعات جلسه را ترک گفت و پس از ساعتی برگشت.»

در متن بالا کشتمند اشاره میکند که در حدود ساعت 8 و 9 صبح 28 اپریل (8 ثور) تا هنوز اعضای حاضر کمیته مرکزی در باره سرنوشت محمد داؤد در مباحثه و نیز اختلاف نظر بودند، در حالیکه حمله بر محمد داؤد و دیگر اعضای خانواده اش در حوالی بین ساعت 7 و 8 صبح اجراء شد و آنها به شهادت رسیدند.

در آخرین تحلیل معلوم نیست که امام الدین را کی از بین افسران انتخاب کرد تا پیام و یا به عبارت دیگر "فرمان انقلاب!!" را به رئیس جمهور محمد داؤد برساند؟ کی و به کدام وسیله دستور یا فرمان اجرائی ماموریت را به امام الدین داد؟ اعضای معیتی امام الدین برای اجرائی اینکار را کی و از بین

د پانوی شمیره: له 62 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

کدام اشخاص انتخاب کردند و آنها کی بودند؟ و اینکه آیا پیشنهاد رفتن محمد داؤد و خانواده او به یک جای امن، واقعاً شامل پیام بود که امام الدین در قدم اول به محمد داؤد پیشنهاد کرد؟
اینها همه سؤالهای اند که تا حال لاجواب مانده و لذا این حالت گمانه ها را تقویت میکند که دستی دیگر در پشت پرده همه امور را رهنمائی و به اجرای آن دستور داده است که در بخش های بعدی در زمینه صحبت خواهیم کرد.

د پانوی شمیره: له 63 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

بخش ششم

چرا نیروهای دفاع از رژیم جمهوری ناکام شدند؟

طوریکه در آغاز بخش سوم گفته شد، رویدادها در روز هفتم و هشتم ثور از دو جانب قابل بحث میباشند: یکی اقدامات کودتاجیان که چگونه به هدف فایق آمدند و دیگر دفاع قوت‌های نظامی داخل و خارج ارگ که چرا و چگونه به ناکامی گرائید و بالاخره به سقوط رژیم منجر شد. موضوع اول یعنی جریان عملیات نظامی کودتاجیان در بخش های قبلی مورد بحث قرار گرفت و موضوع دوم اقدامات دفاعی رژیم - تاجائیکه معلومات در دست است، در این بخش بررسی میگردد.

نیروهای دفاع از رژیم را میتوان در دو کتگوری تقسیم کرد: یکی نیروها در داخل ارگ جمهوری و دیگر نیروهای بیرون از ارگ شامل قطعات نظامی در کابل و سائر نقاط کشور.

اول: نگاهی به مدافعه قطعه گارد جمهوری:

این قطعه حین رویداد کودتای ثور برطبق معلومات جگتورن تاجیار: جمعاً دارای 1600 نفر (صاحب منصبان، خورد ضابطان و افراد) شامل یک "غند" که تشکیل آن قرار ذیل بود:

1 - گروپ سوق و اداره: عبارت بودند از: - قوماندان قطعه جگرن صاحب جان؛ آمر اوپراسیون و معاون قطعه جگتورن فضل الرحمن تاجیار(معاونین اوپراسیون هریک: جگرن سید جان، تورن عزت الله ظاهر و تورن حمیدالله آمر سپورت)؛ آمر کشف جگتورن عبدالحق علومی؛ آمر مخابره جگتورن آقا محمد و قوماندان تولى تورن عبدالفتاح؛ بلوک انضباط - قوماندان بلوک جگتورن فضل احمد؛ بلوک اطفائیه - قوماندان بلوک تورن خواجه عبدالمجید (ضابط بلوک اطفائیه - بریدمن ببرک).

2 - گروپ اکمال: آمرلوژستیک جگرن عبدالغفور؛ آمر تخنیک جگرن ذاکرخان؛ آمر صحیه جگتورن داکتر لالا جان، مدیر پیژند جگرن عبدالرحیم شادان؛ تولى موزیک جگتورن عبدالسمیع ابوی؛ تولى نقلیه دوهم تورن عبدالحفیظ.

3 - کندک های پیاده: کندک اول قومامدان دگرمن محمد سرور؛ تولى اول پیاده قوماندان عزیز حساس؛ تولى دوم پیاده قوماندان تورن غلام نبی؛ تولى سوم پیاده قوماندان تورن محمداکبر؛ بلوک ماشیندار ثقیل قوماندان بلوک تورن ضیاءالدین.

کندک دوم پیاده: قوماندان کندک جگرن محمد عزیز؛ تولى اول پیاده قوماندان تورن محمد صدیق؛ تولى دوم پیاده قوماندان جگتورن محمد ظاهر؛ تولى سوم پیاده قوماندان جگتورن محمد نادر؛ بلوک ماشیندار ثقیل قوماندان بلوک زلمی.

4 - جزوتام حمایه: تولى ماشیندار دافع هوا قوماندان تولى جگتورن دایان.

در اینجا قابل تذکر است که جنرال نبی عظیمی در کتاب "اردو و سیاست" از دو نفر نام می برد: یکی تورن اسدالله پیام آمر مخابره گارد جمهوری و دیگر جگرن گل آقا آمر اوپراسیون گارد جمهوری که هر دو در لست تاجیار شامل نیستند، زیرا این دونفر قبل از کودتای ثور از بست گارد جمهوری به جای دیگر تبدیل شده بودند. تا جائیکه اطلاع در دست است، جگرن گل آقا (مشهور به قولته) از جمله پرچمی ها و دوست ضیاء مجید قوماندان قبلی گارد جمهوری بود که تا سال 1355ش به حیث آمر اوپراسیون گارد ایفای وظیفه میکرد و بعداً بجای دیگر در مربوطات وزارت دفاع مقرر گردید و

د پانوی شمیره: له 64 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزې ډلېکوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

بجایش جگرن خان محمد جهانگیری که شخص نزدیک به رسولی وزیر دفاع بود، به این وظیفه گماشته شد، اما پس از مدت کوتاه موصوف به حیث قوماندان تولی انضباط شهری در بست وزارت دفاع تعیین شد و بجایش جگنورن فضل الرحمان تاجیار که تازه بعد از اكمال تحصیل در رشته کوماندو از مصر برگشته بود، در اواسط سال 1356 به حیث آمر اوپراسیون گارد مقرر گردید.

رخنه خلقی ها و پرچمی ها در داخل تشکیلات گارد جمهوری:

جگنورن فضل الرحمن تاجیار در مقاله مستند برچشم دید خود از رویدادهای آن شب و روز مصیبت بار درباره نفوذ عناصر خلقی و پرچمی در گارد جمهوری چنین می نویسد: «دربین این صاحب منصبان عده از منسوبین سرسخت احزاب خلق و پرچم وجود داشت که حتی در بین آنها احتمالاً گماشتگان ک.ج.ب هم موجود بودند؛ مثلاً قوماندان گارد جمهوری (ضیاء مجید) و یا آمر کشف جگنورن عبدالحق علومی، جگرن سیدجان و تورن محمد عزیز حساس از کمونیست های شناخته شده بودند و بعضی دیگر که یا اصلاً در خدمت گروپ های خلق و پرچم قرار داشتند و یا به اشخاص سرشناس آنها ارتباط نزدیک داشتند، جزء مؤظفین در گارد بودند. بعد از مدتی شخص رئیس جمهور و وزیر دفاع ملی در موجودیت همچو اشخاص در قطعه گارد در تردد قرار گرفتند و تا اندازه متوجه مقاصد آنها شدند بودند. به همین رابطه ضیاء مجید را از [قوماندانی] گارد تبدیل و در عوض آن صاحب جان را که به کدام جناحی ارتباط نداشت، تعیین نمودند. ولی باز هم قوماندان جدید گارد صاحب جان که ظاهراً خوش خدمت و وظیفه شناس به نظر میرسید، از طرف دیگر رابطه نزدیک با یک عضو مهم گروه خلق (جگرن شیرجان مزدوریار) داشت که این رابطه ممکن جنبه شخصی داشته باشد. بهرحال وجود همچو اشخاص در عدم مقاومت مؤثر و دفاع از ریاست جمهوری بی تأثیر نبود.»

جگرن عبدالرحیم شادان [برادر کریم شادان یکی از پرچمی های پرقدرت بعد از کودتای ثور رئیس محکمه انقلابی و قاضی القضاات و برادر دیگرش عبدالله شادان کارمند رادیو تلویزیون] که در آنوقت به حیث مدیر پیژند گارد ایفای وظیفه میکرد، طی یک نامه عنوانی داکتر سیاه سنگ که در کتاب " و آن گلوله باران..." به نشر رسیده است، ضمن آنکه ادعای عبدالحمید مبارز که او را در کتاب "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان" خود متهم به سبوتاز علیه رژیم جمهوری حین انتقال یک لاری به قصر گلخانه ساخته بود، شرحی دارد از اینقرار:

«اینجانب عبدالرحیم شادان در آن زمان در سمت آمر کدر و پرسینول (مدیریت پیژند) گارد ریاست جمهوری ایفای وظیفه میکردم. محمد داؤد مرا شخصاً می شناخت. در همه سفرهای رسمی به کشورهای عربی، یوگوسلاویا، هند، پاکستان و ایران مرا به حیث سرگروپ امنیتی خویش گماشته بود. وجدانم هرگز اجازه نمیداد که در برابر آنهمه حسن اعتماد به چنین عمل ناجوانمردانه که مبارز از معده خود افراز کرده است، دست بزنم. به حیث شاهد عینی واقعیت را بطور خلاصه توضیح میدهم: فقید صاحب جان قوماندان گارد حوالی ساعت دو (پس از نیمه شب 28 اپریل - 8 ثور) امر داد که یک عراده لاری با پرسینول مجهز با راکت اندازهای خفیف در کناره های آن آماده شود. لاری در مقابل ارگ و درجوار مگزین (سلاح کوت اسلحه سابقه) آماده گردید. تدابیری برای جادادن یک موتر بنز در داخل آن هم مدنظر گرفته شد که اگر سردار محمد داؤد بپذیرد، از دروازه شمالی ارگ که به قصر دلکشا و قصر نمبر یک متصل میشد و راه مطمئنی به سفارت فرانسه بود، به آنجا یا هر محل دیگری که خود اراده کند، برود. قوماندان گارد نزد سردار محمد داؤد رفت و از آماده

بودن لاری راپور داد. در این جریان دگرمن سیدجان معاون آمریت اوپراسیون گارد (بعداً تورن جنرال در قوماندانی اعلاى قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان)، عبدالحق علمى آمر کشف گارد ریاست جمهوری) بعداً تورن جنرال و مسئول شعبه عدل و دفاع کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان) و جگتورن آقا محمد در برابر رئیس جمهور حضور داشتند. سردار محمد داؤد راپور صاحب جان را شنید، اما پیشنهادش را نپذیرفت و قاطعانه گفت: "من در ارگ می مانم." «(برگرفته از مکتوب شادان عنوانی سیاه سنگ: و آن گلوله باران... صفحه 196 و 197)

او در ادامه می افزاید: «حوالی ساعت چهار صبح هشتم ثور سردار محمد داؤد، صاحب جان، سیدجان و عبدالحق علمى را احضار کرد و با توجه به نرسیدن کمک سایر قطعات به ارگ و بیهودگی مقاومت چنین هدایت داد: "نمیخواهم جوانان تلف شوند. برای اینکه جوانان بیشتر از این تلف نشوند، گارد را تسلیم دهید. من تسلیم نمیشوم....!" به اساس همین دستور بیرق سفید برفراز قرارگاه گارد ریاست جمهوری برافراشته شد و گارد تسلیم گردید.» (صفحه 198)

عبدالرحیم شادان طی نامه خود بجواب داکتر سیاه سنگ دذباره منسوبیت خود به پرچم می نویسد: «پیش از سال 1357 با جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در تماس بودم، زیرا یک عده افسران گارد ریاست جمهوری وابسته به جناح پرچم بودند و من در اجرای امور با آنها رابطه نزدیک داشتم. بعد از کودتای ثور از طرف هر دو جناح پرچم و خلق به عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان دعوت شدم. برای من جناحها مطرح نبود، زیرا بعد از کنفرانس وحدت مورخ 12 سرطان 1356 (3 جولای 1977) حزب بنام حزب واحد ح.د.خ.ا. یاد می شد. روی این اصل در سال 1357 از طرف سازمان اولیه حزبی گارد به عضویت آزمایشی و در 1358 به عضویت اصلی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پذیرفته شدم.» او در ادامه می نگارد: «پیش از کودتای ثور افسران وابسته به هر دو جناح در اردوی جمهوری موجود بودند. کدرهای جناح پرچم را شخص رئیس جمهور فقید، صاحب جان و قسماً رهبری وزارت دفاع می شناختند. جناح خلق را شادروان[؟] عبدالحق علمى آمر کشف گارد، افسران پرچمی و اینجانب (عبدالرحیم شادان) که در آن زمان آمر کدر و پرسونل گارد بودم، می شناختم. بعد از 1354 (1975) اولین ضربه رهبری ریاست جمهوری و وزارت دفاع به افسران جناح پرچم وارد شد. در مرحله نخست محترم ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری به حیث آتشه نظامی در هند مقرر گردید. در سالهای 1355 و 1356 هژده تن از افسران جناح پرچم که اکثریت شان کدرهای برجسته حزب بودند و ده تن از افسران جناح خلق از گارد به قطعات مرکز و ولایات (وزارت دفاع) تبدیل گردیدند. البته با آنهم تعدادی دیگری از افسران هر دو جناح تا زمان کودتای ثور در بست جزو تاهای گارد جمهوری جذب گردیده و برجا مانده بودند.» (صفحه 200 و 201)

شادان می نویسد: «از جمله 22 نفر (جناح پرچم) که اکثریت شان کدرهای حزب بودند و بعد از کودتای ثور در مقامات عالیه حزبی و دولتی مقرر شدند، برجسته ترین آنها آتیاً معرفی میگردند: [قابل ذکر میدانم که برای حفظ امانتداری اقتباس، نخواستم پیشوند نامها را تغییر دهم]

– محترم ضیاء مجید قوماندان گارد - آتشه نظامی در هند و بعد مدیر روابط بین المللی وزارت دفاع.
– مرحوم محترم دگرمن گل آقا خان آمر اوپراسیون گارد جمهوری - بعد از کودتای ثور ارتقا الی رتبه برید جنرال - قوماندان فرقه 17 هرات وبعد رئیس عمومی امور سیاسی وزارت دفاع ملی و معاون صدر هیئت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان.

- دگرمن سیدجان معاون آمریت اوپراسیون گارد - بعد از کودتای ثور ارتقا الی رتبه تورن جنرال و سپس مؤظف بخش اردو در سرقوماندانی قوای مسلح ج. د. ا.
- شادروان عبدالحق علمی آمر کشف گارد جمهوری - بعد از کودتای ثور ارتقا الی رتبه تورن جنرال و سپس رئیس امنیت دولتی در قندهار، مسئول شعبه عدل و دفاع کمیته مرکزی حزب د.خ. ا.
- محمد عزیز حساس قوماندان تولى تشریفات گارد جمهوری - بعد از کودتای ثور ارتقا الی رتبه دگرجنرال و سپس قوماندان گارد جمهوری، معاون قوماندانی حربی پوهنتون، رئیس اداره 10 وزارت امنیت دولتی.

- جگتورن سید حسن رشاد قوماندان کندک دوم گارد - بعد از کودتای ثور ارتقا الی رتبه دگروال و سپس آمر امنیت ستر درستیز.

- دگرمن محمد نادرخان وردک قوماندان کندک تشریفات گارد جمهوری.

- جگرن دستگیرخان معاون آمریت مخابره گارد جمهوری.

- یک تعداد افسران پائین رتبه و خورد ضابطان که بعد از کودتای ثور وظایف بزرگ، با ارزش و خطیری را انجام دادند و به اخذ مدالها و نشانهای دولتی نایل گردیده اند.

تعداد افسران جناح خلق به 14 نفر میرسید [شادان نام و وظیفه آنها را در گارد ذکر نمیکند]. آنها هم به نوبه خود بعد از کودتای ثور وظایف بزرگ نظامی را در گارد خلق و قطعات قوای مسلح انجام داده اند.» (صفحه 202 و 203)

شادان در مورد رویدادهای روز 7 ثور و تدارکات در گارد جمهوری در داخل ارگ بطور خلاصه می نویسد: «پنجشنبه هفتم ثور 1357 به اساس هدایت وزارت دفاع در همه قطعات و گارنیزونهای مرکز و ولایات به مناسبت گرفتاری و به زندان انداختن رهبران حزب دموکراتیک خلق جشن شادی و سرور برگزار گردیده بود. همه قطعات به شمول جزواتمهای گارد بعد از ساعت 9 قبل از ظهر سرگرم جشن و شادی بودند. ساعت 11 بجه قبل از ظهر وزارت دفاع به همه قطعات مخصوصاً گارد جمهوری امر داد که از ریاست جمهوری، گارد و ارگ دفاع کنند، زیرا تانکها، ماشین های محاربوی و زره پوشهای قوای 15 و 4 زره دار از وضع الجیش دایمی برآمده و به سوی شهر در حرکت اند. فقید صاحب جان با دریافت فرمان وزارت دفاع، حالت اضطرار را اعلان کرد و امر داد که همه جزواتمهای گارد برای دفاع از ارگ، ریاست جمهوری و گارد آماده گردند. جزواتمهای گارد با پرسینول و سلاح داخل تشکیل که قبلاً به حالت احضارات درجه یک نظامی درآمده بودند، در کمترین فرصت در میدان اجتماع جمع شده و از آنجا بصورت فوری بطرف مواضع دفاعی حرکت کردند. آنها پس از اشغال مواضع به دفاع پرداختند.

یادی از یک افسر وظیفه شناس و جان فدا:

نام دگرمن محمد سرور قوماندان کندک اول پیاده گارد جمهوری که تا آخرین لحظه حیات خود در دفاع از ارگ و مقاومت علیه قوای کودتاچیان از هیچ نوع سعی و تلاش دریغ نکرد و از فعالیت های اوشاهدان عینی اعم از خلقی و پرچمی و غیر آن همه به نیکی یاد میکنند، یکی از کسانی بود که به مؤظفین و جزواتمها امر فیر داد تا تانکها و سایط کودتاچیان که در برابر دروازه شرقی ارگ اخذ موقع کرده و بطرف ارگ انداخت میگردند، زیر آتش راکت انداز های قرار دهند که در اثر آن تعداد از این وسایط حریق شد و تعداد دیگر از کار بازماند. تاجیار و نیز شادان هردو در گزارشات خود از شهامت و قهرمانی این افسر دلیر یاد کرده اند، چنانکه شادان می نویسد: «در همان لحظات اول

د پانو شمیره: له 67 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

هنگامیکه تانک شماره 815 قوای پانزده زره‌دار بر تعمیر وزارت دفاع و دروازه شرقی ارگ فیر کرد، شادروان سرور خان قوماندان کندک اول گارد جمهوری (مسئول دفاع جناح شرقی گارد و ارگ) به موظفین و قوماندان های جزوتامهای مربوط خود امر داد که تانکها و ماشین های محاروبی قوای 15 و 4 زره‌دار را که به طرف گارد، ارگ، ریاست جمهوری یا وزارت دفاع ملی نزدیک شوند و فیر کنند، فوراً هدف راکت اندازها قرار دهید و نابود سازید... آنها ماشینهای محاروبی را که در مقابل قراول گارد، مقابل دروازه شرقی ارگ و مقابل دروازه سلامخانه (مربوط قطعه عمر شهید و قوای 4 زره‌دار) بودند، با مرتبات شان از بین بردند و طعمه حریق گردانیدند.»

شادان علاوه میکند که: «در دوام روز هفتم ثور شهید دگرمن محمد سرور خان و یک عده افسران مجهز با سلاح در سرک مقابل گارد و ارگ داخل شده و 64 نفر پرسینول تانک هایی را که توسط فیرهای پیهم راکت اندازهای گارد از کار بازمانده بودند یا جرئت حرکت بطرف ارگ و گارد را نداشتند، پیاده ساخته و تحت نظارت جدی حبس کردند. آنها تا ساعت شش صبح فردای آن روز [8 ثور] که گارد تسلیم میشد، همانجا ماندند.» (سیاه سنگ... صفحه 203 و 204)

و همین ها اولین گروه نظامیانی بودند که پس از اعلام تسلیمی قوای گاردحوالی شش بجه صبح 8 ثور، اداره نظامی را در داخل ارگ بعهده گرفتند.

جکتورن تاجیار در مورد چگونگی شهادت دگرمن محمد سرورخان می نویسد: «حینیکه حوالی ساعات هفت بجه شام روز 7 ثور «رادیو کابل [افغانستان] کشته شدن داؤد خان و کامیابی حزب دموکراتیک خلق را اعلان میکرد، دفعتاً یک گروه طیارات بالای حرم سرای بمباردمان کردند و حرم سرای آتش گرفت. من میدانم که قوماندان گارد در کجا بود. او برای من تلیفون کرد که باید برای تخلیه حرم سرای اقدام نمایم و هم طیارات بالای قصر گلخانه بمبارد خود را ادامه میدادند. درین اثنا دگرمن محمد سرور خان قوماندان کندک اول شدیداً زخمی گردید. از موضوع به من راپور دادند، من فوراً موتر قوماندان گارد را مؤظف نمودم که او را به شفاخانه چهار صد بستر انتقال دهند. قبل از اعزام به شفاخانه وقتیکه سرور خان را درحالت وخیم دیدم، برایم گفتم: "آمر صاحب د خپل خان احتیاط وکره، دا کمونیستان ما او تا نه پریزیدی." و با این گفته از گپ زدن ماند. بعداً معلوم شد که در راه [شفاخانه] به حق رسیده بود. وی یک صاحب منصب نهایت شجاع و وطن دوست بود و روانش شاد باد.» (مقاله تاجیار ... صفحه 6)

فعالیت های تخریبی خلقی ها و پرچمی ها در داخل ارگ:

عبدالرحیم شادان در نامه خود عنوانی سیاه سنگ در باره موقف منسوبین خلق و پرچم در گارد جمهوری به نکته عجیب وقابل توجه اشاره میکند و می نویسد: «از آنجائیکه دستور کودتای نظامی ازطرف جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان صادر نگردیده بود، افسران جناح پرچم تا ساعت 7 شام، نسبت عدم موجودیت ارتباط از چگونگی موضوع اطلاع نداشتند، زیرا همه ارتباطات تلیفونی در گارد و ریاست جمهوری قطع گردیده بودند. آنها به دستگیر خان معاون آمریت مخابره وظیفه دادند تا از گارد خارج شده و بعد از کسب اطلاعات کامل دوباره برگردد. دستگیرخان با قبول هرگونه خطر از طریق آبراه زیر دیوار ارگ بیرون شد. او پس از بدست آوردن معلومات ساعت 7 شام برگشت و افسران جناح پرچم را از کودتای بخش نظامی حزب دموکراتیک خلق افغانستان مطلع ساخت. بعداً افسران جناح پرچم در جهت تقویت بخش نظامی حزب قرار گرفتند.

د پانو شمیره: له 68 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

همچنان قوماندانان جزوتام هایی که اکثر مربوط به هردو جناح حزب بودند، دست از دفاع کشیدند و به نفع حزب به فعالیت آغاز کردند.» (سیاه سنگ...صفحه 205)

عجب آنست وقتی شخصی اعتراف میکند که: «برای من جناحها مطرح نبود، زیرا بعد از کنفرانس وحدت مورخ 12 سرطان 1356 (3 جولای 1977) حزب بنام حزب واحد ح.د.خ.ا. یاد می شد»، باز هم در روز آغاز کودتا تا شام ساعت 7 بجه هنوز هم پرچمی های گارد یا نمیدانستند که کودتا از طرف کدام حزب صورت گرفته و یا اینکه به وحدت حزب که ده ما قبل صورت گرفته بود و حتی در روز کودتا که سرنوشت مشترک خلق و پرچم در میان بود، هنوز هم خود را بی اطلاع از موضوع جلوه داده و هنوز هم به طرفداری از رژیم جمهوری به مقابل کودتاجیان داخل عمل بودند. این نوع استدلال مایه تعجب است، زیرا از همان ساعات اول کودتا همه در گارد میدانستند که کودتا بوسیله افسران حزب وحدت دموکراتیک خلق یعنی به طور مشترک خلقی و پرچمی صورت گرفته است.

بهرحال اگر از ادعای فوق بگذریم، رحیم شادان در ادامه فعالیت های گارد می افزاید: «بعد از ساعت 6 شام [7 ثور] طیارات قوای هوایی برفراز گارد ریاست جمهوری رسیدند و مواضع جزوتامها مخصوصاً تولی دافع هوا واقع در جوار برج ساعت باغ دلکشا و قسمتهای دیوار جنوبی ارگ را تحت آتش قرار دادند. در اثر آتش ماشیندارهای طیارات، بریدمن سلطان احمد چوپان در باغ دلکشا (مربوط تولی دافع هوا) به شهادت رسید. پس از ساعت 7 شام طیارات بم افکن برهمه مناطق گارد، ارگ و باغ دلکشا انداخت بمها را آغاز کردند. در نتیجه بعضاً دیپو ها در داخل ارگ آتش گرفتند و به خاکستر مبدل شدند. از چهارراهی های آریانا، پشتونستان و هتل کابل بر تعمیر گارد و ارگ فیرهای متعدد و پیپای تانکهای قوای 15 زره دار صورت میگرفت. در اثر همین فیرها نیم بدنه تعمیر شفاخانه گارد در جوار "دافغانستان بانک" از بین رفت.»

شادان اعتراف میکند که: «بعد از ساعت 8 شام جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان به نام اینکه قطعات معترض داخل باغ دلکشا شده و میخواهند از آن طریق به ارگ و گارد داخل شوند، دگرمن محمد سرور خان قوماندان برجسته و فعال کندک اول گارد را به گوش یی برده و به شهادت رسانیدند، زیرا او باجزوتامهای مربوطه اش از جناح شرقی گارد و ریاست جمهوری سرسختانه دفاع میکرد. پس از ساعت ده شب به دستور حزب تبلیغات مؤثری راه انداخته شد که اگر گارد جمهوری تسلیم نگردد، هدایت داده شده که بمهای 500 کیلوگرمی برگارد و ریاست جمهوری پرتاب شوند تا همه با خاک یکسان گردند.»

شادان می افزاید: «ساعت چهار صبح 8 ثور سردار محمد داؤد، صاحب جان قوماندان گارد، سیدجان معاون اوپراسیون گارد و عبدالحق علومی آمر کشف گارد را احضار کرد و با توجه به نرسیدن کمک سایر قطعات به ارگ و بیهودگی مقاومت چنین گفت: "نمیخواهم جوانان تلف شوند. برای اینکه جوانان بیشتر تلف نشوند، گارد را تسلیم دهید. من تسلیم نمیشوم...". به تاسی از هدایت رئیس جمهور و امر قوماندان گارد، بعد از ساعت چهار صبح بیرق سفید برفراز برج ساعت دروازه شرقی ارگ برافراشته و تدابیر تسلیمی گرفته شد.» (برگرفته از نامه عبدالرحیم شادان عنوانی سیاه سنگ... صفحه 206 و 207)

د پانو شمیره: له 69 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

جکتورن تاجیار آمر اوپراسیون گارد در مقاله خود راجع به فعالیت های تخریبی آمر مخابره گارد که از دوستان نزدیک و صمیمی صاحب جان قوماندان گارد بود، می نویسد که: «آمر مخابره گارد آقامحمد خان در فلج نمودن سیستم مخابره گارد جمهوری با خارج نمودن بطریهای وسایط بی سیم با جمعه خان لمری بریدمن مخابره سهم فعال داشت و هر دوی شان از جمله خلقی های سرسخت بودند.»

تاجیار جریان قتل محمد عمر و دگرمن محمد سرور خان و دو نفر پهره داران قصر گلخانه که توسط ضابط اطفائیه ببرک به هدایت و همکاری خواجه عبدالمجید آمر اطفائیه گارد صورت گرفت، می نویسد: «حوالی نصف شب که من به دروازه شرقی ارگ بودم، صاحب جان قوماندان گارد برایم تلیفون کرد که یک عراده موتر لاری به قصر گلخانه بفرستم، زیرا قرار بود رئیس صاحب جمهور از گلخانه خارج شود. در این وقت یکی از پسران [داؤد خان] میخواست که از دروازه قصر خارج شود، ولی توسط کمونیست ها مورد اصابت گلوله قرار داده شد و در عین زمان دو نفر محافظین دروازه قصر نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. قراریکه درین اواخر همراه عزیز حساس که بعداً به حیث قوماندان گارد ببرک کارمل انجام وظیفه میکرد و به رتبه دگرجنرالی ارتقا یافته بود، صحبت نمودم، نامبرده چنین قصه کرد: "در اثنائیکه عمرجان پسر داؤد خان میخواست از قصر گلخانه خارج شود، از طرف بریدمن ببرک ضابط بلوک اطفائیه به قتل رسانیده شد و نیز دو نفر پهره داران دروازه قصر گلخانه که مربوط تولى عزیز حساس بودند، زخمی شدند." بریدمن ببرک بعد از سقوط جمهوریت به حیث یاور تره کی بوده و در منازعه بین تره کی و حفیظ الله امین از طرف طرفداران امین گرفتار و به قتل رسید.... ازین معلوم میشود که در شهادت عمرجان پسر داؤد خان و دگرمن سرورخان و نیز دو نفرپهره داران قصر گلخانه، قوماندان بلوک اطفائیه تورن عبدالمجید و ضابط آن ببرک مستقیماً دست داشته اند.»

از آنجائیکه در آنوقت در گارد جمهوری چند نفر بنام عبدالمجید شامل خدمت بودند، لازم است مختصراً تصریح کرد که خواجه عبدالمجید از اهل کابل و مسکونه اصلی عاشقان و عارفان (ع) بوده و قرار مسموع او یکی از همصنفان ضیاء مجید قوماندان اسبق گارد جمهوری بود و بوسیله او در گارد در تولى اطفائیه توظیف شده بود. به گفته جکتورن تاجیار او عضویت حزب دموکراتیک خلق را نداشت و اما به حیث یک شخص "پله بین" درخدمت هرکسی قرار میگرفت که فکر میکرد برای آینده اش خوب است و موقف بسیار ضعیف و بی ثبات داشت.

بهرحال باید گفت که جریان حوادث در داخل ارگ و چگونگی قوای مدافع گارد بصورت پراکنده فقط از ورای گزارشهای منتشره فوقاً ارائه شد و بطور مختصر میتوان به این نتیجه رسید که قوای ارگ در مقاومت خود علیه کودتاجیان طی تقریباً 20 ساعت پر هیجان و اوضاع مغلق فزینگی و روانی و با وجود تخریبات افسران وابسته به کودتا بطورکل وظیفه خویش را با کمال شهامت و صداقت انجام دادند، ولی حملات هوایی و حریق شدن بعضی دیوها و نیز تهدید به انداختن بمب های بزرگ 500 کیلوئی از یکطرف و حمله اول بر قصر گلخانه حوالی نیمه شب 8/7 ثور و کشته و زخمی شدن تعدادی در آنجا به شمول زنان و کودکان خانواده رئیس جمهور از طرف دیگر و از همه مهمتر نرسیدن هیچ قوه امدادی از قطعات بیرون ارگ، همه موجب گردید تا قدم بقدم روحیه مقاومت در داخل ارگ تضعیف شود و رئیس جمهور محمد داؤد هدایت دهد تا قوای گارد خود را تسلیم کودتاجیان کند و اما خودش از تسلیم شده به دشمن مردانه وار خودداری کرد.

در ادامه این بخش نگاهی به مقاومت ها و نیز پراگندگی و شکست های قطعات نظامی جمهوری می اندازیم که چگونه بوسیله قوای کودتای مضمحل گردیدند و نتوانستند رژیم جمهوری را به پا نگهدارند.

دوم - نگاه مختصر بر مقاومت قطعات نظامی بیرون ارگ:

در راس همه قطعات نظامی افغانستان (پس از سر قوماندان اعلی یعنی رئیس جمهور) وزیر دفاع ملی دگر جنرال غلام حیدر رسولی که در عین زمان قوماندان قوای مرکز نیز بود، قرار داشت و سایر اراکین نظامی فعال در قطعات که می بایست در دفاع از نظام جمهوری در برابر کودتاچیان می پرداختند، بطور عموم اشخاص ذیل بودند: تورن جنرال عبدالعزیز لوی درستیز، برید جنرال عبدالعلی وردک رئیس ارکان قوای مرکز، تورن جنرال محمد نظیم قوماندان فرقه 7 ریشخور، تورن جنرال محمد یونس قوماندان فرقه 11 جلال آباد، دگر جنرال محمد موسی قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی، برید جنرال ظریف میدانی قوماندان دافع هوایی مربوط قطعه 88 توپچی، تورن جنرال شاهپور احمدزی قوماندان حربی پوهنتون، تورن جنرال محمد اسماعیل رئیس مسئولیت ملی، برید جنرال محمد طاهر قوماندان ژاندارم و پولیس، تورن جنرال غلام نبی فراهی قوماندان قوای 15 قندهار، دگر جنرال سراج الدین قوماندان قول اردوی پکتیا، برید جنرال فرح الدین سیف قوماندان فرقه 52 خوست، دگروال عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی و مدافع هوایی، دگروال غلام سخی قوماندان قوای هوایی بگرام، دگروال عبدالرحیم نورستانی قوماندان قوای هوایی شیندند، جگرن خان محمد جهانگیری قوماندان قطعه انضباط شهری، جگرن خان جان مقبل قوماندان مفرزه هوایی میدان خواجه رواش، دگروال سرور نورستانی قوماندان قوای 4 زره دار (موصوف قبل از کودتا برای تداوی خانم خود به مسکو رفته بود و بجایش جگرن محمد رفیع رئیس ارکان آن قوا وکالت قوماندانی را بعهده داشت)، دگروال محمد یوسف فراهی قوماندان قوای 15 زره دار و دگرمن خلیل الله قوماندان قطعه توپچی مهتاب قلعه.

از جمله کسانی که در مقامهای عالی نظامی جمهوری اخذ موقعیت کرده بودند، یک تعداد کسانی بودند که در کودتای 26 سرطان 1352 اشتراک داشته و در ازای آن به دو رتبه ترفیع نایل شده بودند و نیز چند نفر معلوم الحال در جمله آنها به جناح های خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق عضویت داشته و یا به نحوی با آنها نزدیک بودند. مهمترین چهره ای که در کودتای ثور نقش بسیار بارز و کلیدی را ایفا کرد، در قدم اول دگروال عبدالقادر هراتی رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی بود که اجراءات او توانست کودتای ثور را به موفقیت برساند، در غیر آن قوای زمینی از همان ساعات اول تا بعد با موانع و مشکلات زیاد مواجه شد، بخصوص در ساعات اولیه زیر فشار قوای گارد جمهوری قریب به شکست و حتی فرار گردید و اسلم وطنجار صریحاً این موضوع را از طریق مخابره به قادر بیان کرد و زخمی شدن سیدمحمد گلابزوی در میدان هوایی و انتقال او به شفاخانه نقش او را در ادامه کارزار کودتا چیان از بین برد. علاوه بر قادر که ظاهراً خلقی و با نورمحمد تره کی خود را منسوب میدانست، و اما موقف او بسیار فراتر از عضویت به حزب دموکراتیک خلق میرفت و به گمان اغلب او ارتباط مستقیم با منابع استخباراتی نظامی شوروی داشت، شخص دیگر که منسوب به جناح پرچم بود و در سوقیات قوای تانک و زره دار نقش عمده بازی کرد، جگرتورن محمد رفیع بود که بر علاوه ریاست ارکان قوای 4 زره دار، کفالت قوماندانی آن قوا نیز بعهده داشت. محمد اسلم

د پانو شمیره: له 71 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

وطنجار (خلقی) توانست به کمک او امر خروج تانکها را از قوای 4 زره دار حاصل کند. دگروال غلام سخی قوماندان قوای هوایی بگرام یکی دیگر از کسانی بود که به حزب دموکراتیک خلق تعلق داشت که چندی قبل از کودتا یک دست نامرئی او را به این مقام حساس گماشته بود. دگرمن خلیل الله قوماندان فرقه 88 مهتاب قلعه نیز از جمله کودتاچیان 26 سرطان بود که از همان اول به جناح پرچم تعلق داشت. البته در ردیف های پایان تر کسانی دیگر بودند که با منسوبیت به حزب دموکراتیک خلق در موفقیت کودتا و ناکامی مقاومت نقش فعال و مهم بازی کردند.

باید اعتراف کنم که شخص وارد در امور نظامی نیستم تا از نظر مسلکی به بررسی موضوع بپردازم، ولی به حیث یک محقق در مسائل تاریخی و نیز یک شاهد عینی که در آن روزها و بعد از آن در تلاش کسب معلومات بودم، با استفاده از منابع و مآخذ دست داشته سعی خواهم کرد تا به این سؤال که چرا و چگونه اقدامات نظامی قطعات اردوی جمهوری به ناکامی مواجه شد و نتوانست با تمام ساز و برگ و تجهیزات و افسران مسلکی از نظام جمهوری در برابر کودتاچیان دفاع نمایند، پاسخ گویم. البته برای ارائه جواب به سؤال فوق لازم است نخست مختصراً به سوابق موضوع نظر انداخت تا در پرتو آن به حقایق تلخ آن روز پی برد.

جای شک نیست که رویداد 7 ثور 1357 یک پدیده ای تنها داخلی نیست، بلکه ریشه اصلی آنرا در روابط خارجی افغانستان بطور کل باید جستجو کرد که چگونه لزوم یک "چرخش بزرگ" در سیاست خارجی افغانستان طی سه سال اخیر جمهوری محمد داؤد و تلاش برای به موازنه کشاندن بیطرفی فعال کشور بین شرق و غرب و رفع مشکلات با دو کشور همسایه ایران و پاکستان موجب گردید تا شوروی از طریق راه اندازی یک کودتا به نفع گماشتگان ایدئولوژیک خود یعنی خلق و پرچم نظام جمهوری را سقوط دهد و بجای آن یک رژیم دست نشانده خود را به وجود آورد. اینکه تاچه حد دست مراجع شوروی در تهیه مقدمات و طرح پلان کودتا و نیز حین عملیات نظامی شریک بود، نظریات مختلف در زمینه وجود دارد که بررسی آن در بخش بعدی موكول میگردد. در اینجا توجه را بیشتر به موضوعات و اهم رویدادهای داخلی که بیانگر اقدامات نظامی و برخورد بین قوای دولت و کودتا چیان در آن شب و روز است، با شرح مختصر ذیل معطوف میدارم :

1 - محمد داؤد و اردو:

محمد داؤد قسمت بیشتر عمرش را در اردوی افغانستان در مقامهای ارشد سپری کرد و در تجهیز اردوی افغانستان خدمات بسیار ارزشمند را انجام داد و حتی میتوان او را بنیاد گذار اردوی جدید کشور دانست، اما او در دوره صدارت خود روی مجبوریت های مختلف که شرح آن در مقالات دیگر از این قلم بیان شده و ذکر آن در اینجا نمی گنجد، روی به اتحاد شوروی آورد و خواست اردوی عقب مانده کشور را با وسایل و پرسونل عصری مجهز سازد. با ورود سلاح روسی و اعزام افسران جهت تحصیل به آن کشور نه تنها در دوره صدارتش، بلکه در ده سال دوره مشروطه که محمد داؤد از قدرت برکنار شده بود، روابط با شوروی بیش از پیش تشدید و گسترش یافت. روابط محمد داؤد در زمان بیکاری ده ساله با افسران اردو رو به ضعف رفت و اکثر افسران ارشد دست پروده او بسوی رقیب خانواده گی او یعنی سردار عبدالولی رجوع کردند، لذا محمد داؤد برای رسیدن بقدرت که راه سیاسی به رویش قانوناً بسته شده بود، در فکر کودتای نظامی گردید و برای اینکار سعی کرد با دلایل چند در راه اندازی کودتا 26 سرطان 1352 از افسران جوان و کم شهرت استفاده نماید.

د پانو شمیره: له 72 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

در حلقه کودتاچیان 26 سرطان یک تعداد کسانی جذب شدند که بعضی شان در شوروی تحصیل کرده بودند و بعضی دیگر در طول ده سال مشروطیت تحت تأثیر فعالیت وسیع گروپ های چپ از جمله خلق و پرچم قرار داشتند. به همین دلیل بود که در دوسال اول جمهوری نقش جناح چپ در حکومت بیشتر محسوس بود. در سه سال بعدی با آنکه محمد داؤد تصفیه جناح چپ را در داخل حکومت و کابینه تدریجاً آغاز نمود، اما در ساحه نظامی چندان توجه نکرد. این اغفال او موجب شد تا عناصر طرفدار مسکو یعنی خلق و پرچم در داخل اردو به جلب و جذب بیشتر بپردازند و برای یک کودتا خود را آماده سازند که البته این آمادگی ها در زیر پرده با احتیاط کامل از طریق مشاوران شوروی در اردو که تعداد شان در آنوقت به 300 نفر بالغ میگردید، دقیقاً زمینه سازی میگردید. نگاهی به لست کسانی که در کودتای 7 ثور نقش کلیدی داشتند (مراجعه به بخش سوم این نوشته)، بیانگر این واقعیت است که از جمله 23 نفر سران نظامی کودتا، 16 نفر آن در شوروی تحصیل کرده و در بین آنها 16 نفر به جناح خلق و 7 نفر مربوط به جناح پرچم منسوب بودند.

2 - نارسائی های وزیر دفاع دگر جنرال غلام حیدر رسولی:

اشتباه دیگر محمد داؤد در انتخاب رسولی به حیث وزیر دفاع بود که به هیچ وجه اهلیت مسلکی را در چنین مقام نداشت. او که از جمله مخلصان شخصی محمد داؤد بود و در کودتا 26 سرطان 1352 نقش داشت، سالها قبل به رتبه دگروالی به تقاعد سوق داده شده بود و در زندگی خصوصی خود بیشتر در دنیای ارادتمندی و مریدی به شخصیت های روحانی می پرداخت و در عالم احساس با آنها محشور بود. رسولی انسان خوشباور، کم جرأت و از نظر مسلکی کم مایه بود؛ تنها ارادتمندی او به محمد داؤد خان موجب شمول او در کودتای 26 سرطان شده بود، ورنه گرایشی به سیاست و اداره نداشت. با وجود این کوتاهی ها، او در این فکر بود که بعد از محمد داؤد به مسند او تکیه زند و در رقابتی که بین سه نفر یعنی داکتر حسن شرق، سید عبدالاله و او در این راستا وجود داشت، می کوشید در اردو حامیانی از خود داشته باشد. این احساس او وقتی بیشتر شد که داکتر شرق از نظر افتاد و به سفارت گماشته شد و محمد داؤد بعد از لویه جرگه سید عبدالاله را به حیث معاون خود انتخاب کرد، زیرا او میخواست چانس جانشینی را بیکی از مخلصان جوان خود بسپارد و اینکار جنرال رسولی را بیشتر ترغیب کرد تا در اردو برای خود جای پای زیادتر پیدا کند.

از این خصوصیت او اغلب وابستگان خلق و پرچم در مقامهای ارشد اردو استفاده کرده و به نحوی با رسولی خود را پیوند دادند و او آگاه و یا ناآگاه آنها را در مقامهای حساس نگهداشت. داستان برطرفی دگروال عبدالقادر از قوای هوائی و مقرری او به حیث رئیس مسلخ یکی از این مثالهای مشهود است که دگروال قادر از طریق ایجاد روابط شخصی با خانواده رسولی توانست دوباره به مقام اولی خود یعنی ریاست ارکان قوای هوائی و مدافعه هوائی دست یابد و از این طریق نقش برجسته در موفقیت کودتای 7 ثور بازی کند که بعداً در زمینه بیشتر روشنی خواهیم انداخت.

اشتباهات دیگر رسولی در روز کودتا و نیز یک روز قبل از آن، نارسائی مسلکی او را در آن مقام حساس و پرمسئولیت برملاء می سازد. رسولی پیشنهاد رفیع رئیس ارکان و کفیل قوماندانی قوای 4 زره دار را مبنی بر کشیدن یک تعداد تانک ها از گاراجها و به مقصد ترمیم، پاک کاری و فعال نگهداشتن آنها قبول کرد و امر به چنین کار داد، بی توجه به آنکه در چنان موقع که احتمال برهم خوردن اوضاع بسیار محسوس بود و جداً باید از بیرون شدن تانکها مراقبت بعمل می آمد، به چنین کاری اجازه داد.

د پانو شمیره: له 73 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولۍ

متعاقب قتل خیبر، مراسم تدفین و فاتحه او و نیز بازداشت یک تعداد سران حزب دموکراتیک خلق احضارات درجه یک در اردو امر داده شده بود، آیا منطقی بود که در چنین شرایط به منسوبین اردو در تمام کشور هدایت داده شود تا بخاطر بازداشت آنها در روز 7 ثور محافل جشن و سرور در قطعات برپا گردد؟ آیا این تصمیم در تناقض با احضارات درجه یک قرار نداشت؟ در حقیقت تدویر همچو محافل اردو را در حالت بی بند و باری قرار میداد و از جدیت آنها در مراقبت اوضاع می کاست. آیا برای رسولی کافی نبود، وقتی از سوء قصد علیه جنرال نظیم قوماندان فرقه ریشخور و فرار او و اما زخمی شدن و یا کشته شده رئیس ارکان آن فرقه اطلاع حاصل کرد و صبح بسیار زود 7 ثور به آنجا رفت، و حین برگشت در همان صبح زود به وزارت دفاع، وقتی از نا آرامی در قطعه کوماندو در بالاحصار خبر شد، باید به فکر اعلام حالت اضطرار می افتاد و مجلس اراکین نظامی را در وزارت دفاع دائر و تصامیم لازم را اتخاذ میکرد؟

رسولی به حیث وزیر دفاع و قوماندان قوای مرکز به مجردی که از خروج تانکها از قوای 4 زره دار اطلاع یافته بود، تا رسیدن تانک به شهر وقت کافی داشت که تماس های وسیع خود را در قطعات اردو محکم کرده و مسئله سوق الجیش آنها را در جهت محافظت نقاط حساس از قبیل وزارت دفاع، ارگ، دستگاه رادیو، مرکز مخابرات، میدان هوایی و وزارت داخله به شمول آمادگی برای دفاع هوایی از بگرام و شنیدند رویدست میگرفت. درحالیکه او با اعزام جگتورن خان محمد قوماندان انضباط شهری به صوب قوای چهارخواست از آمدن تانکها به شهر ممانعت کند، درحالیکه قوماندان مذکورکه افسر شجاعی بود، به حیث یک شخص نمیتوانست جلوحرکت تانکها را بگیرد و در همانجا بدست کودتاچیان قوای 4 کشته شد.

بیرون شدن رسولی با جنرال عبدالعزیز لوی درستیز پس از اولین فیر تانک بوسیله وطنجار به مقابل عمارت وزارت دفاع و رفتن او و لوی درستیز به قطعات اشتباه دیگری بود که مرکز وزارت را به یک سردرگمی مطلق مواجه ساخت و هیچکس نمیدانست که چه باید کند. درحقیقت اینکار رسولی وزارت دفاع را به حالت فلج درآورد و بعضی از مامورین آن نیز پس از وزیر و از ترس واقعات بعدی تدریجاً وزارت و دفاتر خود را ترک کردند.

در اینجا لازم است تا در باره فعالیت وزیر دفاع و لوی درستیز پس از ترک وزارت دفاع و رفتن به بعضی قطعات و سرنوشت شان مختصر مطالبی بیان گردد:

جنرال رسولی با جنرال عبدالعزیز بوسیله موتر میخواست برای بسیج کردن قوای مقاومت علیه کودتاچیان در قدم اول به طرف فرقه 8 قرغه برود. راننده او چنان به سرعت به راه افتاد که در حوالی چهارراهی انصاری از چراغ سرخ عبور کرد و با یک موتر تکسی تصادم نمود که در اثر آن رسولی از ناحیه دست زخم برداشت. با آنها او به راه خود ادامه داد و به سرعت به فرقه 8 در قرغه رسید. در آنجا افسران را جمع کرد و هدایت داد تا هرچه زودتر برای دفع خطر آماده شده و قوای خود را به شهر اعزام دارند و اما خودش منتظر اقدامات عملی نشد و آنجا را به مقصد آماده ساختن دیگر قطعات بزودی ترک نمود. قوای قرغه آماده حرکت شد و وقتی در نزدیکی های پولی تخنیک رسید، با تانک های کودتاچیان مقابل گردید و بدون درگیری جدی در مقابل سیلو در یک همواری جابجا و به قوای کودتاچی تسلیم شد.

جنرال نبی عظیمی در کتاب "اردو و سیاست..." (صفحه 128 و 129) شرحی دارد در ارتباط با رویداد های بعدی ورود رسولی و عبدالعزیز لوی درستیز به قوای مرکز و می نویسد: «ساعت 6 یا 7 شام [7 ثور] اعلامیه کوتاهی به زبان پشتو دری به ترتیب توسط محمد اسلم و طنجار و عبدالقادر از طریق رادیو افغانستان نشر گردید.... انتشار این اعلامیه به تمام سؤالهای ما پاسخ گفت. برداشتهای مختلف و عکس العمل های گوناگون در قرارگاه قوای مرکز بین افسران بوجود آمد. عده یی شادمان بودند و عده یی خشمگین و غضبناک... [پس از آنکه] فیرهای اسلحهٔ ثقیل و شدت بمباردمان در شهر کابل کاهش بعمل آمده بود و بعد از ساعتی تقریباً هیچگونه صدایی بگوش نمیرسید. ما مضطرب و پر تشویش در اتاقهای کار خود نشسته بودیم. ذریعۀ رفقای قرارگاه خبر شدیم که حیدر رسولی همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و چهار پنج نفر سربازان امنیتی با پای پیاده از فرقه 8 قرغه حرکت و از طریق بیراهه خود را به دارالامان رسانیده اند. رسولی عده یی از افسران نزدیک قرارگاه را جمع کرده بود و بعد از خواندن نماز خفتن، میخواست با آنها صحبت کند.»

عظیمی در ادامه می افزاید: «من فکر میکردم که او [رسولی] اکنون دارالامان را که با ریشخور (فرقه 7) و یا گردیز قول اردوی سوم وصل بود، بحیث محل سوق و ادراه اوپراتیفی کشور تعیین نموده از همین محل مقاومت را شروع خواهد کرد و جنگ ادامه خواهد یافت. در حقیقت او میتوانست جنرال عبدالعلی وردک رئیس ارکان قوای مرکز و دگروال جمال الدین عمر را که هر دوی آنها افسران تعلیم یافته و نخبۀ نظامی بودند، به این وظیفه بگمارد و خودش در فرقه 7 ریشخور که راه آن باز بود، رفته و از آن محل عملیات تعرضی را سازمان دهد. اما وی جلسه وداعیه با افسران خویش ترتیب داده بود، روحیه خویش را باخته بود و برای رهائی شخص خود و فاملیش فکر میکرد، زیرا همین که توپچی لوای 88 (مهتاب قلعه) بالای دارالامان آتش گشود و مرمی ها مستقیماً به قصر اصابت کردند، وی با عجله به سواری موتر (جیب لندرور) در حالیکه لوی درستیز و رئیس ارکان قول اردوی مرکزی [عبدالعلی وردک] با وی بودند، قصر را ترک گفت و در تاریکی شب ناپدید گردید.»

نبی عظیمی علاوه میکند: «اما در طول راه با موانعی برمیخورد و مجبور میگردد که موتر را رها کرده به "قلعه غیبی" [محل بین چهلستون و گذرگاه] خود را برساند و در منزل باغبان باشی قوای مرکز، خود را پنهان نماید. پسر باغبان باشی در روز 28 اپریل [8 ثور] کودتاچیان را از موقعیت وی آگاه می سازد. سردار حیدر رسولی که مردم او را "سردارجان" می گفتند، همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و عبدالعلی وردک گرفتار می گردند و در پولیگون پلچرخ از طرف آنها به قتل می رسند.» (صفحه 441)

3 - خنثی ساختن مقاومت فرقه 8 قرغه:

دگروال عبدالقادر که در روز 7 ثور "قهرمان معرکه" بود و به چشم و چراغ کودتا تبدیل شده بود، شرحی در مورد خنثی ساختن نقش فرقه 8 قرغه در جهت دفاع از نظام جمهوری دارد، از اینقرار- قادر می گوید: «من از طریق مخابره با وطنجار تماس گرفتم و پرسیدم: "کجا هستی؟"، گفت: "با چهار تانک پیش روی ارگ هستم"، گفتم: "چرا چهار تانک پیش روی ارگ؟ طبق پلان باید راه لوگر را می بستید؟" گفت: "راه لوگر را بسته ایم"، پرسیدم: "راه غزنی را چطور؟"، گفت: "راه غزنی را هم بسته ایم."»

د پانو شمیره: له 75 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

دگروال قادر در ادامه می افزاید: «حیدر رسولی به سمت قوای قرغه [به لهجه هراتی منظورش "قرغه" است که در این متن بجای "قرغه" تلفظ اصلی آن "قرغه" بکار برده میشود] رفته بود، اما نتوانسته بود کاری بکند. قوماندان قرغه نواز خان نام داشت که در محل حاضر نبود. رئیس ارکان قوای قرغه از رودک بود. استاد ما در مکتب حریبه بود. صاحب منصب بسیار لایقی بود. دو دوره در ترکیه درس خوانده بود. از طرف او بسیار نگران بودم. چون میدانستم که به تاکتیک جنگ بلد است. هدایت دادم که قوای هوائی متواتر بر سر قرغه در پرواز باشند و فضای هوائی کابل قرغه را در محاصره بگیرند. مبادا به طرف میدان هوائی نیرو بیاید. اگر میدان هوائی بگرام را از ما می گرفتند، کار ما تمام بود. به دو طیاره هدایت دادم که فضای قرغه را به گونه بی کنترل کنند که هر نیرویی در پائین بفهمد زیر نظر است. مسیر قرغه - دشت شیخ میر - سرک اسفالت طرف حسین کوت - سرای خواجه - قره باغ - بگرام، بسیار مهم بود. وظیفه دادم که مورچه هم اگر به استقامت دشت شیخ میر دیده شد، زیر آتش بگیرند. ساعت هفت - هشت شده بود. هرکدام از پیلوتها، سه چهار بار پرواز کرده بودند. براساس هدایت صادر شده پیلوتهای حزبی در میدان بگرام مانده بودند. حالا دیگر بعد از پروازهای زیاد خسته شده بودند. من [به آنها] گفتم که: "شما استراحت کنید."»

دگروال قادر می گوید: «چاره یی سنجیدم. فکر کردم طیاره های ترانسپورتی را به صحنه بیاورم. هوا تاریک بود. کسی نمی فهمید که کدام طیاره است و چه وظیفه یی را اجرا میکند. پیلوت های ترانسپورتی میدان "خواجه رواش" وارد عمل شدند. دستور دادم طیاره های ترانسپورتی به نوبت پرواز کنند و چراغ های خود را هم روشن نگاه دارند. با تانکی [ذخیره تیل] پر بروند. پرواز هر طیاره باید نیم ساعت تا یک ساعت دوام میکرد و قرغه را زیر فشار می گرفت.» (خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر (صفحه 184 و 185))

این موضوع را کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی در کتاب "مقدمه بر کودتای ثور و پی آمدهای آن در افغانستان" (چاپ دوم، سال 2000، صفحه 83) چنین بیان میکند: «در حوالی ساعت 2 بعد از ظهر قوای توپچی و راکت انداز قرغه بطرفداری کودتا چیان برخاست. عبدالعلی وردک [؟؟] که چنین دید به فرقه 7 "ریشخور" و مهتاب قلعه [؟؟] رفت و قوت های این فرقه و مهتاب قلعه را به دفاع از داؤد خان سوق داد. لیکن این قوا نیز در نزدیکی "گذرگاه" مورد حملات هوائی و زمینی قرار گرفت و از پیشروی بداخل شهر باز ماند. اگرچه دو طیاره را سقوط دادند، اما بعلت شدت بمباران و اندیشه تلفات مردم شهر و از بین رفتن خانه و منازل و نیز حملات شدید و متواتر قوای توپچی و راکت انداز قرغه، مجبور به عقب نشینی شدند و در نتیجه کمکی به محمد داؤد نرسید و شخص عبدالعلی وردک و چند افسر عالی رتبه دیگر هم در کارزار به شهادت رسیدند.»

در اینجا سؤالی مطرح میشود که وقتی رسولی حوالی ظهر فرقه قرغه را به عزم قوای مرکز آنهم با پای پیاده ترک کرد و نبی عظیمی مواصلت رسولی را به قوای مرکز به ساعت دو نیم بجه شب بیان میکند، این مدتی بیش از 12 ساعت را رسولی و عبدالعزیز در کجا گذشتانده بودند؟ اگر ادعای شود که آنها نخست به فرقه توپچی مهتاب قلعه نزد پرچمی معلوم الحال دگرمن خلیل رفته باشند، از احتمال بعید است، زیرا به مجرد رسیدن آنها به آنجا فوراً بوسیله قوماندان خلیل، ولو که او از جمله کودتاجیان 26 سرطان بود، محبوس و یا فوری به قتل میرسیدند.

4 - عملیات دفاعی از جانب قوای مرکز (قول اردوی مرکزی):

د پانو شمیره: له 76 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

قبلاً تذکر رفت که جنرال رسولی نه تنها وزیر دفاع ملی بود، بلکه در عین زمان وظیفه قوماندانی قوای مرکز را نیز بعهده داشت. قوای مرکز یکی از قوی ترین و با صلاحیت ترین مرجع نظامی کشور محسوب می شد که قطعات متعدد نظامی زیر اثر آن بودند. برید جنرال عبدالعلی وردک - یکی افسران مسلکی و صادق به نظام جمهوری رئیس ارکان آن بود که در واقع همه امور آنجا را به پیش می برد. اینکه جنرال رسولی چه وقت توانست خود را در روز کودتا به آنجا برساند و چه اقدامات را رویدست گرفت و اینکه عبدالعلی وردک چگونه در کجا و چه وقت بدست کودتا چپان اسیر و کشته شد، معلومات موثق در دست نیست، ولی آنچه مسلم است، اقدام شجاعانه یکی از افسران آن قطعه بنام "جمال الدین عمر" است که در طول شب 8/7 ثوربه سوقیات بطرف شهر پرداخت و اما پس از پیشرفت حوالی صبح زود در طول سرک دارالامان مواجه به حملات هوایی قوای کودتاجی گردید و با دادن تلفات سنگین قوایش منهزم و پراکنده شد.

دگروال عبدالقادر در کتاب "خاطرات سیاسی..." (صفحه 185 تا 191) شرحی مفصلی در این باره دارد که به نکات عمده آن توجه را جلب میدارم:

«گزارش رسید که جمال الدین عمر در برابر ما بر خاسته است. او در قوای مرکز بود. وزیر دفاع و لوی درستیز به قوای مرکز رفته بودند. اما آن جا نمانده بودند و معلوم نبود کجا هستند. کسی که جنگ میکرد و از کابل دفاع میکرد، جمال الدین عمر از هرات بود. او امر اوپراسیون قول اردوی مرکز بود. جمال الدین عمر پیشروی کرده بود. به نزدیکی سفارت شوروی رسیده بود. به طیاره ها هدایت دادم که بر فراز قوای جمال الدین عمر مانور اجرا کنند. می خواستم نیروهای جمال الدین عمر را سراسیمه کنم. همه این اقدامات جنگی را در حالی سازمان میدادم که اعضای رهبری حزب پشت سرم نشسته بودند [مقصد او در دفتر ریاست ارکان قوای هوایی در جوار میدان خواجه رواش مسمی به "محل چنار" است]. سراسیمه هم بودم.... رهبران حزب مکرر از من می پرسیدند که: "چطور میشود؟"، من می گفتم: "باید منتظر بمانیم"، من از طریق مخابره با جمال الدین عمر تماس گرفتم و گفتم: "قادر هستیم. از فعالیت های خود دست بکش!"، جوابی نداد. هیچ نگفت و به کارش ادامه داد. هنوز به پیروزی خود امیدوار بود. آنها به پیشروی خود ادامه میدادند. در صورت پیروزی چوکی و مقام در انتظار شان بود. جمال الدین عمر، صاحب منصب بسیار لایق بود. در امریکا و هند و ترکیه تحصیل کرده بود. در عرصه سیاست آدم بازیگری بود. من به پاس این که از شهر من است، دوباره با او تماس گرفتم و گفتم: "نکن! در برابر من عکس العمل نشان نده." بعداً امر اعدامش را دادم. اما آن فرمان را لغو کردم.»

دگروال قادر میگوید: «هدایت دادم که طیاره ها در شیندند از احضارات نمیر یک به احضارات حربی بیایند و با سوخت پر به سمت کابل پرواز کنند.... میخواستم هوا روشن شود تا هدف گیری ممکن باشد. طیاره های بمبارد بود. اگر ضرورت میشد که بمب بیندازند، باید هوا روشن می بود تا هدفگیری دقیق انجام می شد.... دستور دادم که به طرف دارالامان پرواز کنند. از فراز دارالامان بگذرند و دوباره به طرف بگرام پرواز کنند. می خواستم با اینکار جمال الدین عمر را زیر تأثیر و فشار بیاورم. همزمان خبر می رسید که نیروهای جمال الدین عمر از سفارت شوروی گذشته و به مرکز شهر نزدیک می شوند. قوتهای قول اردوی مرکز در دوطرف سرک حرکت می کردند. از میانه سرک نمی آمدند. طیاره های بمبارد چند دوری خوردند و ضرورت به بمبارد نشد. هدایت دادم که در بگرام به زمین بنشینند. ... پیلوتهای طیاره های شکاری را وارد صحنه کردم. پیلوتهای دو طیاره شکاری آماده شدند. دستور دادم تا پرواز کنند و پیشروی قوایی که در دو طرف سرک

دارالامان به سمت مرکز شهر پیش می آمدند، [بوسیلهٔ راکت ها و موشیندار از هوا بزمین] فیر کنند. هدایت دادم که به عسکر ها فیر نشود. باید برای ترساندن آن ها فیر می شد. دو طیارهٔ شکاری به هوا برخاستند. خود را به خط سرک دارالامان برابر کردند. یکی به راست، یکی به چپ. همین که فیر کردند، عسکر ها شروع به فرار کردند و دست جمال الدین عمر خالی شد. دوباره با او تماس گرفتم، گفتم: "جمال الدین عمر! جنگ نکن. تسلیم شو. مردم را به کشتن نده!"، او خاموش بود. جواب نمیداد. هرچه میگفتم، خاموش بود... او همچنان مقاومت میکرد. در همین هنگام بود که از طریق مخابره به من خبر دادند که جمال الدین عمر عقب نشینی کرد. پرسیدم: "وزیر دفاع پیدا نشد؟"، گفتند: "معلوم نیست."»

دگروال قادر می افزاید: «جمال الدین عمر تا نیمهٔ روز جمعه مقاومت کرد. وقتی تسلیم شد، او را پیشم آوردند. گفتم: "چرا مقاومت کردی؟"، گفت: "وظیفه ام بود". ناراحت و خشمگین بودم. گفتم برید و اعدامش کنید. وقتی او را می بردند، اشاره کردم که به زیرزمینی وزارت دفاع ببرندش. شب پیشش رفتم. برایش گفتم که نباید مقاومت میکردی، حالا به خانه ات برو. از خانه بیرون نشوی.»

در این ارتباط قابل ذکر است که سلطانعلی کشتمند در صفحه 340 و 341 کتاب "یاداشتهای سیاسی..." خود حرکت این قوا را در امتداد سرک دارالامان مربوط به فرقه 7 ریشخور میدانند، درحالیکه این قوا به قوماندانی دگروال جمال الدین عمر به راه انداخته شده و مربوط به قوای مرکز بود، نه فرقه 8 ریشخور.

نبی عظیمی در کتاب "اردو و سیاست..." (صفحه 129 و 130) شرحی دارد در ارتباط با رویداد های قوای مرکز که در آنجا ایفای وظیفه میکرد، به حیث شاهد عینی می نویسد: «همین که توپچی لوای 88 مهتاب قلعه بالای دارالامان آتش گشود و مرمی ها مستقیماً به قصر اصابت کردند، وی [رسولی] با عجله به سواری موتر در حالیکه لوی درستی و رئیس ارکان قول اردوی مرکزی با او همراه بودند، قصر را ترک گفت و در تاریکی شب ناپدید گردید. ضربات توپچی شدید شد، منزل سوم قصر تخریب گردید، سوق و اداره قرارگاه برهم خورد، هرکسی به طرفی دوید و ما هم مجبور شدیم از قصر خارج شده به بیشتهٔ کوچکی که در شمال قصر قرار داشت و دارای درختان غلو بود، پناه ببریم. همراه من در حدود چهل نفر افسران قرارگاه یکجا بودند. در آنجا تاریکی و وحشت از مرگ حکمفرما بود. توپچی لاینقطع قصر را می کوبید و مرمی هائیکه کوتاه می شدند، در اطراف و اکناف ما اصابت میکردند. هنوز دمی نیاسوده بودیم که طیارات محاربوی شکاری خود را به دارالامان رسانیده بعد از به آتش بستن قصر، اطراف قصر را به رگبار بستند. مقصد پیلوتان معلوم بود، آنها حیدر رسولی را می پالیدند، زیرا که به آنها گفته شده بود که وی از قرغه به تپه تاج بیگ [مقر قول اردوی مرکزی] رسیده است و همراه افسران قرارگاه، قصر را ترک گفته است. بناءً پیلوتان از آن بالا، بالاها، همینکه اشباح و سایه های انسانی را مشاهده میکردند، با قساوت، بی رحمی و مهارت خاصی، با مانور های عالی، اقدام به از بین بردن آنها را می نمودند.»

عظیمی می افزاید: «گروپ ما نیز کشف شد. یک بال طیارهٔ میگ 21 قسم خورده بود که تا ما را کاملاً از پا نیندازد، دست از سر مان بردارد. او دیوانه شده بود، چنان با سرعتی سرسام آور و حرکات محیر العقولی در جستجوی ما بود که فکر میکردیم همین اکنون همراه با طیاره خویش به درختان اصابت میکند و طعمهٔ آتش میشود. ما را فقط یک چیز نجات داد، تاریکی شب و درختان قطور و انبوه... بعد از آخرین حمله خویش بسوی فضای بیکران اوج گرفت و بار دیگر برنگشت. ما

ساعت پنج صبح در "ده مسلم" یک کیلومتر غرب تپه تاج بیگ خود را رسانیدیم. در آنجا بر علاوه ما، تعداد کثیری از پرسونل اردو را مشاهده کردیم که عده‌ی با سلاح و عده‌ی بدون سلاح در بین کوچه‌های کثیف و تنگ آن قریه در حال گشت و گذار بودند... آنها چنان بی نظم، بی دسپلین، عصبانی و خشمگین بودند و چنان فحش‌ها و دشنام‌های رکیکی را نثار همدیگر میکردند که گوئی از کشور دیگر آمده و هیچگاهی در صفوف اردوی افغانستان شمشیر نزده اند.»

عظیمی در ادامه می نویسد: «از ساعت 7 صبح الی 10 صبح روز 8 ثور یکبار دیگر طیارات قوای هوایی افغانستان از ارتفاع بلند بار دیگر ما را یافتند. باغها، مزارع، کوچه‌ها و خانه‌های ده مسلم، قراء همجوار، سرک بین دارالامان و ریشخور، قطعات مستقل قول اردو، همه جا و همه چیز را رنگ و بوی مقاومت از آن بر می خواست [خاست] با وحشیگری و قساوت می کوبیدند. به یکی از طیارات مرمی اصابت کرد، طیاره سرنگون شد و در ده مسلم افتاده حریق گردید.»

باید تصریح کرد که جنرال نبی عظیمی در پاورقی همین صفحه به مقصد تردید ادعای داکتر حق شناس مبنی بر اشتراک پیلوتهای روسی در این عملیات، از چهار پیلوت افغان نام می برد که بعد از سقوط طیاره اولی و بعداً سقوط طیاره دومی در همین محل، ذریعه پراشوت خود را نجات دادند. همه میدانند که چون نبی عظیمی خود از اعضای جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بود، برای توجیه عدم اشتراک روسها در کودتا، از چهار پیلوت افغان در دو طیاره مذکور نام می برد. البته در مورد اشتراک روسها در کودتا بعداً در بخش دیگر صحبت خواهیم کرد.

5 - مقاومت فرقه 7 ریشخور:

طوریکه در بخش‌های قبلی تذکر رفت، فرقه 7 ریشخور اولین حرکت را در صبح بسیار زود روز 7 ثور آغاز کرد. یکی از افسران پائین رتبه و جوان فرقه بنام عبدالعلی میخواست قوماندان قطعه جنرال محمد نظیم را به قتل برساند. جنرال مذکور از این حادثه جان به سلامت برد و فرار کرد و اما بجایش دگروال محد قاسم رئیس ارکان فرقه شدیداً زخمی شد و به شفاخانه منقل گردید و عبدالعلی نیز بوسیله افراد امنیتی قطعه کشته شد. جنرال رسولی به هدایت رئیس جمهور محمد داؤد در همان صبح وقت به فرقه رفت و آنوقت اوضاع به حالت عادی برگشته بود و حین مراجعت به وزارت دفاع، رئیس جمهور را از آرامی اوضاع در آن فرقه اطمینان داد. هنوز هم معلوم نیست که این حادثه چطور و به کدام انگیزه رخ داده بود، بعداً هم تحقیق درباره صورت نگرفت. ولی از اوضاع آن روز معلوم میشود که این سوء قصد بجان قوماندان قطعه تصادفی نبوده، بلکه با حوادث جریان روز ارتباط داشت تا زمینه مصروفیت مقامات بدانسو جلب شود و با آرامش خاطر و حتی با توجیه بروز نا آرامی، قوای 4 زره‌دار بتواند تانکها را از قوای مذکور بیرون و بطرف شهر روانه کند.

بهر حال فرار قوماندان فرقه 7 و زخمی شدن رئیس ارکان آن خواهی خواهی موجب هرج و مرج بین افسران آن فرقه و جر و بحث‌های جدی گردیده و اداره و نظم آنجا را تا حدی مختل ساخته بود. در همین احوال که رویداد های کودتا در شهر و اطراف ارگ جمهوری و وزارت دفاع به وقوع پیوست و تا ساعاتی بعد از آن قطعات نظامی نسبت قطع سیستم مخابره از اینکه کودتا از طرف کی و بوسیله کدام اشخاص صورت گرفته، اطلاع دقیق نداشتند و در بین قطعه مشاجرات لفظی و انتقاد بریک دیگر بین افسران جناح خلق و پرچم از یکطرف و بین آنها و حامیان نظام جمهوری از طرف دیگر در حال شدت بود. وقتی آنها اعلامیه رادیویی را در ساعات شام روز 7 ثور شنیدند، واضح شد

د پانوی شمیره: له 79 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

که موضوع از چه قرار است، آنوقت برخورد بین گروه های طرفداران حفیظ الله امین (خلقی ها) و طرفداران ببرک کارمل (پرچمی ها) منجر به کشته شدن چند پرچمی در آن فرقه گردید. دگروال قادر در کتاب خاطرات سیاسی خود می گوید: «من پیشبینی می کردم که احتمالاً فرقه 8 در مقابل ما مقاومت میکند. مقاومت آن فرقه جزئی بود. آنها از ریشخور تا نزدیکی چهلستون آمده بودند. خبرهایی هم از فرقه 7 می رسید که حزبی های جناح خلق برخاسته بودند و چهار- پنج نفر پرچمی را همان جا اعدام کرده بودند.» (خاطرات سیاسی... صفحه 186)

در حالیکه قوماندان فرقه ناپدید بود و رئیس ارکان آن - دگروال محمد قاسم صبح همان روز 7 ثور زخم برداشته و به شفاخانه انتقال یافته بود و با آنکه فرقه در فقدان رهبر صاحب صلاحیت برای قومانده قرار داشت، بعضی از افسران حامی نظام جمهوری تصمیم گرفتند تا یک قسمت قوای آن فرقه را بغرض دفاع از نظام بطرف شهر گسیل دارند. در راس این قوا شخصی باشهامت بنام دگروال محمد هاشم قندهاری قرار داشت که با یک تعداد قوا از راه قلعه فتوح و چهلستون به طرف کابل براه افتاد. زمانیکه آنها در حوالی گذرگاه رسیده بودند، مواجه با تانکهای کودتاجیان شدند و از طریق هوا نیز مورد تهدید قرار گرفتند. در نتیجه یک برخورد مختصر، قوای شان منهزم و قوماندان شان دگروال محمد هاشم بوسیله یکی از اقاربش که شامل در قوای کودتاجی بود، بطور فجیع به زیر زنجیرهای تانک انداخته شد و خورد و خمیر گشت. با این وضع مقاومت قوای فرقه 7 ریشخور نیز در هم شکست و قطعه تسلیم شد.

6 - انهزام فرقه 11 قول اردوی مرکزی مقیم جلال آباد:

یگانه قطعه نظامی که بیرون از ولایت کابل به مقصد مقابله با کودتاجیان در حرکت افتاد، فرقه 11 جلال آباد بود که به سرکردگی جنرال محمد یونس بنا بر امر وزیر دفاع در روز 7 ثور (27 اپریل) از جلال آباد بسوی کابل حرکت کرد. هنوز در حصه "ماهپیر" نرسیده بود که توسط قوای 4 و 15 زره دار توقف داده شد و پس از برخورد مختصر و تبادل آتش، جنرال محمد یونس در اثر یک دسیسه کشته شد و همزمان با آن والی ولایت ننگرهار عبدالخالق رفیقی نیز مورد سوء قصد قرار گرفت و جان باخت. گفته میشود که شخصی نزد قوماندان یونس خان آمد و گفت پیامی خصوصی برایش دارد و از او خواست تا از محل قومانده به گوشه ای بیاید، وقتی او نزدیک با شخص گردید، از عقبش فیر شد و جان به حق سپرد. پس از این حادثه قوای معیتی او به کودتاجیان تسلیم شدند.

بخش هفتم

نقش بارز قوای هوایی در انهزام قوای مقاومت و سقوط نظام جمهوری

از شرحی که تاکنون در مورد مقاومت قوای جمهوری در برابر کودتاچیان ارائه گردید، واضح میشود که هرگاه قوای هوایی به کمک قوای زمینی کودتاچی نمیرسید، قوای دفاعی نظام چه در داخل ارگ و چه در بیرون ارگ، ولو که بصورت پراکنده و بدون یک قومانده واحد و مشترک عمل میکردند، این توانائی را داشتند که قوای زمینی کودتاچی را درهم کوبند و کودتا را ناکام سازند. طوریکه دیده شد پرواز طیارات بر فضای ارگ و بمبارد قسمتی از ارگ که در طول روز و شب برای چندین بار ادامه یافت، ضربات محکم بر سیستم دفاعی ارگ وارد کرد و بعضی از دیپوهای مهمات آتش گرفت و سراسیمگی جدی را بار آورد. همچنان پرواز طیارات بر فراز فرقه 8 قرغه و نظارت اراضی از دشت شیخ میر تا حوالی بگرام هر نوع حرکت را در سمت شمال کابل زیرمراقبت دقیق قرار داد و امر شده بود که: «اگر پشه پر بزند، براو فیر کنید!»

به همین ترتیب پروازهای متعدد طیارات بزرگ ترانسپورتی با نورافکن های قوی آن برفضای قوای مرکز و حواشی آن در طول شب و نیز پرواز طیاره های شکاری با ارتفاع کم بعد از دمیدن روشنی در صبح زود، ساحه قوای مرکز و فرقه 7 ریشخور را به مقصد پراکنده ساختن قوای دفاعی به شدت زیر نظر قرار دادند، با آنهم قوای مدافع جمهوری موفق شد دو طیاره آنها را سقوط دهد. عین عملیات هوایی هنگامیکه قوای تحت قیادت دگروال جمال الدین عمر امر اوپراسیون قوای مرکز بصوب شهر از طریق سرک دارالامان در حرکت افتاده و تا نزدیکی های دهمزنگ در حال رسیدن بود، صورت گرفت و برای از بین بردن وسایط زرهی قوا، طیارات شکاری مربوط کودتاچیان از بمباردمان های مقطعی استفاده کردند. بر علاوه ای حملات قوای هوایی، قوای توپچی لوای 88 مهتاب قلعه که قوماندان آن جنرال ظریف میدانی و رئیس ارکان آن جگرن (یا دگرن) خلیل الله از جمله پرچمی ها بود، با فیر های ممتد بر تپه تاج بیگ - مقر قول اردوی مرکزی و حریق شدن یک قسمت آن محل توانست بر امکانات مقاومت جدی آن قوا صدمه وارد کند.

دراکثر کتب و مآخذ که بیشترین آن بوسیله پرچمی ها نوشته شده اند، به این نکته اعتراف گردیده که اگر اجرات و فعالیت های دگروال قادر رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی نمی بود، چانس موفقیت کودتا بسیار کم بود، چنانکه سلطانهلی کشتمند در کتاب "یادداشت های سیاسی..." خود می نویسد که در همان ساعات اول کودتا: «در مرکز فرماندهی هوایی گفته میشد که وضع از لحاظ دفاع نظامی [برای کودتاچیان] چندان مطمئن به نظر نمی آید، زیرا در صورت هجوم دو فرقه مجهز موتوریزه در شهر، قوای کافی پیاده که سازمان داده شده باشد، برای دفاع هنوز در اختیار قیام کنندگان وجود نداشت. لذا هوش و گوش حاضرین [مقصد سران حزب بود که به محل قواندانی قوای هوایی انتقال داده بودند] بسوی عبدالقادر بود.»

کشتمند علاوه میکند که: «ما از همان لحظه ورود، در اوایل شب تا صبح فردا شاهد فعالیت های شگفت انگیز و مستی های عبدالقادر بودیم. او خیلی حرفه ای و وارد در کار، خود را تبارز داد و در عین حال شادمانی مینمود و با کارمندان هوایی و پیلوتها از طریق دستگاه های مخابره در ضمن صدور دساتیر، شوخی و مذاح مینمود و ایشان را به فعالیت بیشتر تشویق میکرد... ولی تعجب انگیز اینکه او تمام شب یکبار با امین [حفیظ الله] صحبت نکرد و او نیز با وی تماس نگرفت. او واقعاً در برابر

د پانو شمیره: له 81 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولۍ

دیدگان هیأت رهبری خیلی ماهرانه قوای هوایی و پرواز طیارات را از میدانهای هوایی بگرام و کابل در تاریکی شب از مرکز فرماندهی رهبری میکرد...» (کشتمند... صفحه 339)

کشتمند می نویسد: «در همین لحظاتی که مبارزه برای تسخیر ارگ اوج میگرفت، وضع متشنجی در میان افسران قوای هوایی خواجه رواش ایجاد گردید و عبدالقادر را... زندانی کردند. اما به زودی با رسیدن چند تانک قوای 4 زرهدار... وضع تغییر کرد. عبدالقادر که از حبس رها گردید، بلادرنگ بوسیله هلیکوپتر به میدان بگرام پرواز کرد...» (کشتمند... صفحه 334)؛ درحالیکه قادر در کتاب خاطرات سیاسی خود از "حبس شدن" در آنوقت هیچ تذکری نمیدهد، لذا حبس او را میتوان فقط یک شایعه دانست.

اینکه در آغاز کودتا و حوالی ظهر روز 7 ثور چگونه عبدالقادر مقاومت قوای جمهوری را در میدان هوایی کابل خنثی کرد و چگونه خود را از میدان هوایی کابل به میدان بگرام رسانید، قبلاً در بخش سوم به تفصیل بیان کردیم که تکرار بعضی قسمت های آن در اینجا بی مورد نخواهد بود:

اقداماتی را که در روز هفت ثور پس از آنکه قادر از خانه به دفتر خود در قوای مدافعه هوایی در خواجه رواش آمد و برطبق پلان انتظار ورود یکی دو تانک را داشت که باید کنج اتاق دفتر او را نشانه گیرند و با فیر خودهرج و مرج ایجاد نمایند، چنین شرح میدهد: «پیش خود فکر میکردم که این چه گپ شد. در کابل آوازه افتاد که تانکی آمده، فیر کرده و گریخته است. تانک و طنجار بود، فیر کرده بود [به وزارت دفاع]. پشت سرش را دیده بود. وقتی فهمیده بود کسی نیست، از راه "پل محمود خان" برگشته بود. هیچ کس مانعش نشده بود. مولاداد آمر دایره مرکز وزارت دفاع بود، از فراه و پرچمی بود. مولاداد بر موترش سوار بطرف قوای 15 زرهدار که یوسف قوماندان آن جا بود، حرکت کرده بود. وقتی مولاداد به "یکه توت" رسیده بود، مخابره کرده بود و پرسیده بود: "چرا توقف کرده اید؟" پس از آن دستور داده بود که دو تانک بطرف من [قوای مدافعه هوایی] بیایند. نمیدانم کجا و چگونه اسدالله سروری و گلابزوی هم با آن دو تانک همراه شده بودند. تانک ها به طرف میدان هوایی آمدند. در چهارراهی هوایی ملکی، جائیکه مکتب هوایی ملکی است، در پیچی که بطرف ترمینال میدان هوایی می رود، توقف کرده بودند. همان جا ایستاده بودند و جلوتر نرفته بودند.»

«همزمان با دور خوردن و طنجار [بطرف وزارت دفاع]، تانک هایی که پشت سر و طنجار را خالی کرده بودند، به حرکت افتاده بودند و رو به روی ارگ و وزارت دفاع موضع گرفته بودند. در همین لحظه دو طیاره در هوا پیدا شدند. طیاره ها از بگرام برخاسته بودند. به دستور کی پرواز کرده بودند؟ نمی فهمم. اما پیلوت های گروه امین بودند و من آنها را می شناختم. طیاره های "سو" بود. یکی از پیلوتها حکیم نام داشت از لغمان بود... نمیدانم چرا آن طیاره ها به زره پوش هایی که پیش مکتب هوایی ملکی موضع گرفته بودند، فیر کرده بودند. مرمی های زرهی به سنگ های مکتب هوایی ملکی اصابت کرده بود و پارچه پارچه شده بودند. گلابزوی و اسدالله سروری در آن زره پوش ها بودند. در نتیجه اصابت پارچه ها، گلابزوی از ناحیه شکم زخمی شده بود. زره پوش های حامل آن دو تصمیم گرفته بودند دور بخورند و گلابزوی را به شفاخانه ببرند. اما گلابزوی به وسیله موتوری به شفاخانه رفته بود. وقتی طیاره ها در هوا پدیدار شدند، سرانجنیر قوای هوایی از دفتر قوماندانی مدافعه پایین شد. آن طیاره های از قوای هوایی بودند، نه از مدافعه.» (صفحه 172)

قادر در ادامه می افزاید: «در این لحظه که قوماندان مدافعه به تشناب رفته بود، زنگ تلفونش به صدا آمد. من گوشی را برداشتم. داوود خان بود. گفت: "کی هستی؟"، گفتم قادر هستم. داوود خان گفت:

د پانو شمیره: له 82 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

"هلیکوپتر ها را بخزانید و تانک هایی را که از قوای 4 زره دار آمده، نابود کنید" این را داوودخان گفت و من فهمیدم که وطنجار پلان را عملی کرده است. به داوود خان گفتم: اجرا میشود... من و قوماندان مدافعه پایین شدیم و در دفتر قوماندان مخابره نشستیم. در همین لحظه مرتضی قل ترکمن سر انجنیر قوای هوایی و مدافعه هوایی رو به من کرد و گفت که شما را کار دارند. گوشی را برداشتم، اسدالله سروری بود. به من گفت: "ای حرامزاده پدر لعنت، ارگ را بمبارد کن!"

«این لحظه بود که تانک ها ارگ را محاصره کرده بودند و قوماندان گارد ارگ یکی دو تانک را نابود کرده بود و ما کاملاً بی خبر مانده بودیم و رابطه من با وطنجار هم قطع بود. گپ های اسدالله سروری را شنیدم و گوشی مخابره را گذاشتم. چیزی نگفتم. پلان به هم خورده بود. تانک ها باید قوماندانی مدافعه را هدف می گرفتند، اما این کار نشده بود. در فکر بودم که چه کنم. در همین لحظه صدای واسطه ثقیل به گوشم رسید. پیش خود گفتم تانک آمد. دو تا زره پوش آمده بودند. اما به جای این که طبق پلان زاویه دفتر قوماندانی مدافعه در منزل سوم هدف گرفته شود، مرمی به پنجره منزل پایین اصابت کرد. کلکین با خشت و خاکش افتاد. چیزی به سرم خورد. به دلم گشت که بلای بد به جانم خورد!... حالا وقت اقدام من رسیده بود. باید هرچه زودتر می رفتم. اسدالله سروری دوباره تماس گرفت. ناسزا می گفت، می گفت: "ارگ را بمبارد کن!" در همان حالت آشوب گفتم: "بر پدرت لعنت! شفر چیست؟" بعد معلوم شد که شفر "هلمند - دریا" نیست، شفر "سیلاب - توفان" است و این کار را امین کرده بود. او میخواست عملیات توسط خلقی های طرفدارش صورت بگیرد. اما حالا مجبور شده بود که قادر و چپی ها هم شامل حرکت شوند. تا این لحظه تنها خلقی ها وارد عمل شده بودند. وطنجار و اسدالله سروری و گلابزوی همه خلقی بودند.» (صفحه 175)

قادر از دفتر به سرعت روانه زره پوش گردید که نزدیک هلیکوپتر ها اخذ موقع کرده بود و هرکی دم راهش را می گرفت، او را نابود میکرد و از این کشتار و بیرحمی خود در کتاب خاطرات خود هیچ یاد نمیکند. او می افزاید: قاسم [دگروال] مدیر استخبارات - هم پشت سر من می دوید و می گفت: "بایست [ایستاد شو]! فیر میکنم!" ، اما یکی از زره پوش ها بر قاسم فیر کرد و او را به هوا پراند. او میگوید: «در این موقع من به زره پوش نشستم، زره پوش قوای 4 زره دار بود و گفتم: پیش وطنجار برو و به زره پوش دیگر گفتم: محاصره میدان را بگیر، هیچکس را نگذار به طیاره ها و هلیکوپتر ها نزدیک شود... به نزدیک چهارراهی صحت عامه رسیده بودیم که وطنجار از آن طرف آمد. تانک وطنجار آمد و پیشم توقف کرد. من سرتانک نشسته بودم. شروع کردم به فحش دادن: بر پدر شما لعنت! شفر شما چی بود؟ گفت: "سیلاب توفان دی، هلمند دریا غلط دی"، گفتم دیشب کدام شفر را رسانیدید؟ گفت: پشتش نگرده.» (صفحه 176)

قادر می افزاید: «برگشتم و به میدان هوایی رفتم با اشاره، امر روشن شدن یک هلیکوپتر را دادم. پیلوت آن "کریم" از فراه بود. هلیکوپتر به پرواز آمد. قوماندان مدافعه در این اثنا خبر شده بود که قادر فرار کرده است. به بگرام دستور داده بود که: "به محض آمدن قادر، او را تیرباران کنید."»

در اینجا قادر از مقاومت دگرمن احمد جان "مقبل" قوماندان کندک پیاده محافظ میدان سخن نمی گوید که چگونه دگرمن مقبل مانع پرواز او گردید و چگونه به امر قادر کشته شد. فرهاد لیبیب در کتاب خود "تجاوز روس در افغانستان" (در صفحه 58 تا 61) به بعضی رویداد هایی اشاره میکند که بسیار قرین به واقعیت بوده و اما قادر از بیان آن خودداری کرده و یا آنرا به نحوی دیگر بیان نموده است. لیبیب در مورد چنین می نویسد: «همزمان با ساعت یازده قبل از ظهر فیرهای پراکنده از درون شهر

بگوش میرسید. در این اوضاع و احوال برای حفاظت میدان یک کندک پیاده به قوماندانی دگرمن احمد جان مقبل وجود دارند و سلاح دست داشته آنها صرف تفنگ های "کاربین" و تک تک تفنگچه ماشیندار "په په شه" است؛ تشکیل قوای هوایی هم قبلاً توسط روسها ساخته شده بود، آنها تشکیل را نیز بخاطر امروز ترتیب داده بودند. اگر سلاح دست داشته آنها صرف دافع تانک و ماشیندار ثقیل می بود، کامیابی این باند [منظور از خلق و پرچم است] نا ممکن بود.»

فرهاد لبیب می افزاید: «دگرمن احمدجان فوراً یک تولی را به قومانده خودش بحالت "دفع و طرد" به دروازه عبور و مرور و دو تولی را در اطراف میدان جابجا کرد. درین اوضاع و احوال که صدای فیر ها زیاد شده میرفت، دو تانک قوای زره دار به معیتی افراد باند [خلق و پرچم] وظیفه اشغال میدان را گرفته از راه رادیو افغانستان بسوی میدان در حرکت شدند. همزمان با رسیدن تانک ها بمقابل میدان هوایی، سید محمد گلابزوی که وظیفه هدایت تانک ها را به میدان گرفته بود، توسط احمد جان مقبل با ضرب تفنگچه زخمی شد و درین زمان دو طیاره به امر داؤد تانک ها را زیر آتش میگیرد. ولی قادر در حضور قوماندان هوایی و مدافعه هوایی به طیارات چنین دستور میدهد که: "تانک ها را زیر آتش بگیرید. ولی کوشش کنید صدمه به آنها نرسد!" که معنی این امر را قوماندان بی صلاحیت مانند دگرجنرال موسی خان نیز نتوانست بفهمد. تانک ها از عقب میدان از راه ترمینل خود را به میدان نزدیک نمودند. قادر در حالیکه دست ها را بالا گرفته چنین شفر را به آنها گفت: "من عبدالقادر رئیس ارکان به امر حاضریم؛ متعاقب آن دو نفر اعضای باند سوار تانک ها شده و آنها را راساً به داخل میدان هوایی رهنمائی میدارد.»

فرهاد لبیب در ادامه می نویسد: «در این وقت در اثر فیرتوپ و ماشیندار های تانک، محشری برپا میگردد و از هر طرف صدای ناله های تیرخورندگان جلادان بومی روسی بگوش میرسند. همزمان هریک از افراد باند، عسکری را خلع سلاح نموده و خود را مسلح می سازند. اولین کسیکه کشته میشود، سرانجنیر مرتضی قل است که از عقب توسط عضو شعبه خودش جگرن محمد اکرم به ضرب گلوله کشته میشود. دیگر قوماندان ها که وضع را چنین می بینند، از عقب قوماندانی فرار و در داخل شفاخانه قوا مخفی میگردند. افراد باند آنها را تعقیب کرده و هریک را داخل تانک انداخته به آخر خط رنوی [خط پرواز] برده اعدام می نمایند.... در این وقت قادر توسط هلیکوپتر به بگرام رفته امر بمباردمان ارگ را میدهد.»

پس از این وقتی هلیکوپتر قادر بر فراز میدان هوایی بگرام رسید، او مشاهده کرد که چند طیاره در میدان آماده پرواز استند و وقتی هلیکوپتر او در میدان بگرام بزمین نشست و او در جمع حضار پیوست و پرسید: «چی گپ است؟ گفتند که: "می گویند در کابل کودتا شده"، قادر گفت: احضارات درجه یک است، آماده باشید!»

بعد قادر میگوید که به آنها چنین ابلاغ نمودم: «ای رفقا! ای برادران! انقلاب پیروز میشود. خاندان آل یحیی از بین رفت. افغانستان ازین خاندان نجات پیدا کرد. به سمت طیاره های خود بروید!» قادر علاوه میکند که در این اثنا: «هورا گفتن ها و جیغ زدن و دویدن ها شروع شد. همه به سمت طیاره ها می دویند. یکی راکت می برد. یکی بمب می بست. خاطر جمع تر شدم.... به همه گفتم: آماده باشید و منتظر دستور من. امر پرواز را خودم میدهم.... خودم در هلیکوپتر نشستم. دوطیاره اول به هوا برخاستند.... تماس ما از طریق مخابره تأمین بود... یک طیاره بمب داشت و یک طیاره توپ. گفتم: حرمسرا را بزن! طیاره اول دور خورد و بمب را انداخت. بمب پیش روی وزارت خارجه و مسجد

مجنون شاه افتاد.... طیاره دوم پیکه کرد. به گلخانه اصابت کرده بود. ... فرمان دادم که دوطیاره دیگر که در احضارات نمبر یک بودند، پرواز کنند. تا آن لحظه قوماندان ارگ شش تانک و رزه پوش را زده بود.» (صفحه 179)

او در ادامه می گوید: «تماس مخابره برقرار شده بود. در کابل پایین شدم. لعل محمد با موترش پیشم آمد. گفتم: چه گپ است؟، گفت: قرار قراری! امریکائی ها را دستگیر کردیم. منظورش تحصیل کرده های امریکا و کسانی که ضد شوروی بودند، بود. گفتم: کی به شما امر داده؟»

«قوماندان مدافعه را برده بودند، ستار خان، سرانجنیر قوای هوایی [مرتضی قل ترکمن]، تیمورشاه رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافعه، دین محمد نورستانی قوماندان هوایی همه را دستگیر کرده بودند و برده بودند. من هنوز نمیدانستم آن ها را کشته اند. به من گفتند که آن ها را دستگیر کردند و بردند... این معما بود که کی امر داده بود که آنها را دستگیر و ببرند؟»

«وقتی به قوماندانی مدافعه نزدیک شدم، صدای رگبار "په په شا" آمد.... وقتی [به آنجا] رسیدم به من گفتند که دشتی [معین وزارت داخله] و یاور وزیر داخله [خالد] را آوردند و کشتند... پسان فهمیدم که یک خورد ضابط از فراه این کار را کرده بود، از گروه امین.» (صفحه 180)

قادر میگوید: «ساعت حدود پنج و شش عصر بود. لعل محمد پیشم آمد و گفت: "شما را به رادیو افغانستان خواسته اند." گفتم: کی خواسته؟، گفت: "رهبری حزب در آن جا است."»

قادر می افزاید: «حزبی هایی که در وزارت داخله بودند، وزارت را گرفته بودند و تره کی و کارمل و کسانی که بندی بودند، را آزاد کرده بودند. آنها را بیرون کرده بودند و نمی دانستند کجا ببرند. آنها را به رادیو افغانستان برده بودند. وقتی به رادیو رسیدم، گفتند امین و سلیمان لایق آن جا هستند. امین را ندیدم. سلیمان لایق آن جا بود. کاغذی به دستش بود. گفت: "بیا این را بخوان". وطنجار هم با تانک خود آمده بود. همان جا بود. من به وطنجار گفتم: برو بخوان! اعلامیه پشتو را وطنجار خواند. متن فارسی را به من دادند. خواندم.»

«اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان»

«سردار محمد داؤد آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان، این عوام فریب بی نظیر تاریخ و خاین به اراده خلق افغانستان برای همیشه از میان رفت، حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دستاورد های انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»

به تعقیب اعلامیه فوق و ادامه درگیری ها شورای نظامی کودتاچیان طی یک اعلامیه رادیویی تأکید کرد که: «...هرعنصر ضد انقلابی که بخواهد از هدایات و مقررات شورای نظامی - انقلابی سرپیچی نماید، به زودترین فرصت به مرکز نظامی سپرده خواهد شد.» همچنان به ساعت 8 بجه و 10 دقیقه شب 7 ثور پیام دیگری را عنوانی قطعات نظامی مستقر در پایتخت و ولایات کشور از طریق رادیو پخش کردند که در آن آمده بود: «افسران و سربازان وطن پرست! در هر قطعه ای که قرار دارید، نظم و دسپلین انقلابی را حفظ کنید و هر شخصی را که در برابر انقلاب دموکراتیک و ملی و ضد منافع خلق افغانستان قرار گیرد، خلع سلاح و فلج نمایید.»

د پانو شمیره: له 85 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

کشتمند می نویسد: «این پیام برای آن صادر گردید که در برخی نقاط کابل نیروهای طرفدار رژیم محمد داؤد هنوز به مقاومت ادامه میدادند، مانند فرقه 7 و 8 پیاده و قرارگاه قول اردوی مرکز واقع دارالامان و برخی قطعات هنوز برخورد خود را در برابر حوادثی که جریان داشت، مشخص نساخته بودند و بیطرف باقی مانده بودند.» (کشتمند... صفحه 338)

بروز 8 ثور (28 اپریل) ساعت 7:30 شام اعلامیه دیگری از طرف شورای نظامی - انقلابی کودتاچیان خلقی و پرچمی از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید، که شامل فقرات ذیل بود:

«1 - الغای قانون اساسی خود ساخت محمد داؤد و سقوط دولت و حکومت مستبد وی رسماً اعلام میگردد. پس از این تمام امور کشور از طریق فرامین و دستورالعمل های شورای نظامی - انقلابی قابل اجراء است.

2 - شورای نظامی - انقلابی براوضاع کاملاً مسلط است و تمام قطعات قوای مسلح کشور در تحت اوامر این شورا وفاداری خود را اعلام نموده و وظایف وطنپرستانه خود را ایفاء مینمایند.

3 - آنعده از جنرالها و وزرای برحال رژیم سقوط داده شده محمد داؤد که تا اکنون به شورای نظامی - انقلابی مراجعه نکرده اند، به زودترین فرصت در وزارت دفاع حاضر شوند، در غیر ان برطبق مقررات نظامی با آنان برخورد خواهد شد.

4 - مطابق به مقررات نظامی تا تصمیم ثانی هرگونه اجتماعات ممنوع است.

5 - مردم بصورت عادی به کار و زندگی خود با اطمینان کامل ادامه بدهند.» (کشتمند... صفحه 346)

طوریکه در بخش های قبلی تذکر رفت، پس از تسلیمی ارگ و شهادت محمد داؤد و اعضای خانواده اش در حوالی ساعات بین 6 و 7 صبح 8 ثور (28 اپریل) و درهم شکستن تمام نقاط مقاومت در کابل، کودتاچیان در پایتخت حاکم شدند. آنچه مربوط به قطعات و جزوتامهای مستقر در ولایات بود، آنها نیز پس از کسب اطلاع از موفقیت کودتا یکی پی دیگر با ارسال پیامها تابعیت خود را از این تحول ابراز داشتند و با این ترتیب بساط اولین جمهوریت افغانستان با نهایت تأسف برچیده شد و کشور از آن تاریخ به بعد در قعر مصیبت، جنگ، ویرانی، آوارگی، و صد ها مشکل دیگر گرفتار گردید که آثار آن همه بدبختی ها تا امروز به نحوی ادامه دارد.

آیا با از بین بردن رهبران حزب دموکراتیک خلق، کودتا از هم می پاشید؟

این سؤال از همان زمان تا امروز یک موضوع بحث جدی در سطح اهل خبره و حتی مردم عادی مطرح است و اکثر این انتقاد را متوجه شخص رئیس جمهور محمد داؤد می سازند که او باید مراجع امنیتی و پولیس را در نگهداشت رهبران حزب (که جریان آن در بخش های دوم و سوم این سلسله به تفصیل بیان گردید) در یک محل مصئون و حتی در یکی از زیر خانه ها ارگ هدایت میداد و از آنها بطور جدی مراقبت بعمل می آمد. متأسفانه اینکار نشد و 9 تن از رهبران حزب دموکراتیک خلق بطور دراماتیک در حوالی ظهر 7 ثور به کمک و رهنمائی یک افسر پولیس بنام عبدالغنی صافی که عضو مخفی حزب مربوط شاخه پرچم بود و دو شب قبل برای بازداشت حفیظ الله امین توظیف شده و با اغفال در وظیفه برای امین فرصت تماس با نظامی ها را فراهم کرده بود، از زندان رها و به دستگاه رادیو افغانستان رسانیده شدند.

د پانوی شمیره: له 86 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

در این جواب سؤال که آیا با از بین بردن رهبران حزب دموکراتیک خلق، کودتا از هم می پاشید، واضح و مسلم است که اگر اینکار در همان لحظات اول آغاز کودتا صورت میگرفت، اعلام محاکمه صحرائی آنها بر روحیه کودتاچیان اثر بسیار منفی می گذاشت، چنانکه کودتاچیان در شام روز 7 ثور از بین رفتن محمد داؤد را اعلام کردند. با آنکه دستگاه رادیو از دست رژیم بیرون شده و در اختیار کودتاچیان قرار گرفته بود، باز هم اگر این شایعه را پراکنده می ساختند و یا حتی اجساد چند نفر مشهور آنها را به نمایش می گذاشتند، از یکطرف ضربه محکمه بر گسترش فعالیت ها نظامی کودتاچیان وارد میکرد و از طرف دیگر موجب تقویت قوای مدافع جمهوری در راه مقاومت بیشتر میگردد و خطر بعدی را تا حد زیاد مرفوع می ساخت. نگرانی محمد داؤد که مردم چه خواهند گفت و جهان چه قضاوت خواهد کرد، در همچو حالت وخیم آنقدر مهم نبود، ولی از بین بردن آنها میتوانست وطن از مصیبت های بعدی نجات دهد.

از داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و فرهنگ رژیم جمهوری که باهم یکجا در زندان بودیم، شخصاً و در حضور داکتر عزیزالله لودین جریانی را شنیدم که عین موضوع را بعداً داکتر صبورالله سیاه سنگ در کتاب "و آن گلوله ها..." (صفحه 282) به استناد یادداشتهای داکتر نوین چنین نقل قول کرده و می نویسد: «در لحظاتی که غرش جت های جنگی و صدای فیر توپهای کمونیستها در فضای کابل، مخصوصاً در مناطق مورد توجه شان می پیچید، در حضور رهبر (محمد داؤد) و برادرش سردار محمد نعیم خان نشسته بودیم و درباره اوضاع جاری مذاکره و تبادل نظر داشتیم. قدیر وزیر داخله اصرار میکرد که باید سران زندانی کمونیستها طی محاکمه صحرائی فوراً اعدام شوند، زیرا اوضاع به جاهای خطرناک رسیده است. اگر آنها نجات یابند، فجایع غیرقابل تصور به وقوع می پیوندد و نجات از آن ناممکن خواهد بود. اما سردار [محمد داؤد] باعصبانیت فرمود: "چنین تصمیم عجولانه و غیر مسئولانه ما را نه تنها در برابر مردم افغانستان، بلکه در مقابل جهانیان جنایتکار می نمایاند. از سوی دیگر از چند نفر وطنفروش و نوکر بیگانه، شخصیتهای بزرگ سیاسی می سازد. وزیر داخله از اتاق برآمد. چند دقیقه بعد من [داکتر نوین] نیز نظر به ضرورت از مجلس خارج شدم. دیدم قدیر در گوشه دهلیز با کسی تلفونی صحبت میکند. از آواز بلندش دانسته می شد که عصبانی بود. او می گفت: "در این لحظه از سردار امر گرفتن مشکل و حتی ناممکن است. من به حیث وزیر داخله امر میکنم همه را اعدام کنید. آواز مرا به حیث امر ثبت کن. همین که بیایم برایت سند تحریری میدهم."؛ بعد از مکث مختصر، میدانم از جانب مقابل چه شنید که با صدای بلندتر و خشمگینانه تر داد زد: "من امر میکنم!" و گوشی را با عصبانیت گذاشت. بعد گفت: "همه وطنفروش، جنایتکار و خاین شده اند."؛ قدیر به من نگاهی کرد و گفت: "در این موقع و حالت امر رهبر را میخواهند! رئیس جمهور با خوشبینی به اوضاع و اعتماد بر گپ های وزیر دفاع که قوای وفادار را به کمک میخواهد، متوجه نیست که در چه حال و روزگار آمده و چه دستهایی کار میکنند."؛ من [نوین] که با او مزاح داشتم، گفتم: "او پدر لعنت کی را می کشی؟ جواب رهبر را چه میدهی؟، او [قدیر] بدون کوچکترین تأمل گفت: "تمام آن جنایتکاران را میکشم. وطن و مردم را از مصیبتی که آمدنی است، نجات میدهم و بعد از آن سردار مرا اعدام کند."؛ سپس با سردار نعیم درباره این بدبختی و علت هایش صحبت میکردیم. او گفت: "در میان دوستان و همکاران ما مارهای آستین رخنه کرده بودند و از اعتماد سوء استفاده کردند. اینها را وقتی میدانیم که دیگر کاری کرده نمیتوانیم.»

بعدها معلوم شد که طرف مقابل قدیر نورستانی در این مکالمه تلفونی والی آنوقت کابل عبدالحکیم (سابق وزیر زراعت) بود که از قدیر طلب سند تحریری میکرد. واقعاً برای والی موصوف که یک تکنوکرات بود، اجرای اینکار بس مهم و خطیر، تنها بر طبق یک امر شفاهی سنگین و از توان و صلاحیتش بالا بود. با آنکه قدیر نورستانی یکی از سر سپردگان شخص محمد داؤد و نظام جمهوری محسوب می شد، اما بهتر بود که دقت لازم را در شروع بازداشت ها مبذول میکرد و شخص خائن به نظام را مأمور گرفتاری یک مار افعی یعنی حفیظ الله امین نمی ساخت و نیز وقتی آنها را بازداشت کرده بود، در جای کمتر قابل دسترس برای دیگران و محل بیشتر مطمئن انتقال می داد.

فلج ساختن دستگاه عمومی مخابرات و مخابره داخل ارگ:

یکی از نکات مهم که ضربه جدی به ناکامی قوای مدافع نظام جمهوری وارد کرد، همانا مشکلات مخابرات و بخصوص مخابره داخل ارگ بود. گفته میشود: دو تانک که همزمان با آغاز کودتا در حوالی ظهر روز 7 ثور پس از فیر و طنجار به عمارت وزارت دفاع داخل شهر شدند و بلافاصله در جوار دستگاه مرکز مخابرات واقع چهار راهی پشتونستان عقب فروشگاه بزرگ افغان جا گرفتند و از آنجا به حملات خود در داخل ارگ شروع کردند و نیز قوای پولیس را به شمول قوماندان امنیه ولایت کابل را در همانجا به رگبار بستند، در عین زمان یکی دو نفر افسری که با سیستم مخابره آشنائی داشتند، داخل دستگاه مرکز مخابرات شده و مسئولان آن دستگاه را با تهدید به مرگ مجبور ساختند تا با آنها همکاری نموده و سوچ عمومی آن دستگاه را خاموش و ارتباط تلفونهای عمومی را بطور کل بخصوص بین اکثر مراجع امنیتی قطع سازند. اینکار بدون شک معشوشیت اوضاع را بیشتر دامن زد و مشکلات عمده را در برقراری روابط بین ارگانهای مختلف دولت به وجود آورد.

همچنان این وضع به شکل دیگر در امور مخابراتی داخل ارگ به وجود آمد که شکل یک سبوتاژ علنی را داشت. کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی به ترجمه قسمتی از کتاب محمد اقبال وزیری "دثور پاخون، د کی، جی بی، دسیسی او شوروی یرغل" (قیام هفت ثور، دسیسه های کی. جی. بی. و یورش شوروی) (صفحه 72) پرداخته و چنین می نویسد: «از جانب خلقی ها آقامحمد (افسر مخابره) قوماندان گارد تعیین شده بود، گرچه به رفقای گارد قومانده و دستوری از طرف رهبری حزب نرسیده بود، مگر آقامحمد که وظیفه مخابرات را تحت قومانده شخص داؤدخان تاصبح اجراء میکرد، به بسیار مهارت و وظایف خود را (به نفع خلقیان) انجام داد که تا پایان هم داؤدخان براو بد گمان نگردید. وقتی که داؤدخان و یا دیگر رفقای او به آقامحمد دستور می دادند که به فلان قوماندان یا فلان قطعه این دستور را مخابره کند، او در هنگام مخابره بازرنگی خاصی روی تکمه ای انگشت می گذاشت و فشار میداد که صدا را معشوش مینمود و آنطرف مخابره صدای داؤدخان را نمی شنید و بنابراین صورت دقیق قومانده را در یافت کرده نمیتوانست. بنابراین هنگام نمازخفتن رفقای داؤدخان تصمیم گرفتند که از گارد (منظور ارگ است) خارج شوند، مگر این راز را آقا محمد کشف و به رفقای خلقی خود رساند و آنها همین که دیدند پسر داؤدخان [عمر جان] درموترا داخل شد، برموتراو فیر کردند که در نتیجه یک پسر داؤدخان شهید گردید، و بقیه به قصر گلخانه فرار کردند و پلان فرارشان ناکام شد.» (این متن در کتاب "و آن گلوله باران.."، صفحه 224 و 225 نیز درج می باشد)

دگروال عبدالقادر چگونه شامل حلقه قدرت شد؟

در این باره تورن عبدالقیوم رؤفی که در آنوقت آمر اوپراسیون کندک مخابره قول اردوی مرکزی (واقع تپه تاج بیگ) بود، در اگست 2008 طی یک مقاله منتشره در سایت "فردا" شرحی دارد پیرامون شخصیت عبدالقادر و روابط او با محمد داود و بخصوص جنرال رسولی که نگاهی به آن میتواند بر بعضی نکات مهم روشنی اندازد. رؤفی می نویسد: «مهره بسیار مهم دیگری از دست پرورده گان (ک، ج، ب) دگروال قادرخان بود که در پیروزی کودتا نقش فعالی را بازی کرده است. آقای لیبب در کتاب خود تقرر او را در بست مهم قوتهای دفاعی کشور یکماه قبل از کودتا، بوساطت شبکه پنهانی (ک، ج، ب) مربوط میداند. ولی از آنجائیکه صراحت دارد، تقرر قادرخان در بست رئیس ارکان مدافعه هوایی نه یکماه پیش از کودتای هفت ثور، بلکه مدتها قبل از طریق چینل های داخلی که سخت مورد اعتماد داود خان قرار داشتند، صورت گرفته بود. قادرخان با کرکتر چند بعدی در جمله افسران کودتای سرطان، این توانائی را داشت تا اعتماد داود را بهر قیمتی که باشد قویاً بسوی خود جلب نماید وبخاطر این کار، از طریق انجنیر نجیب الله داماد رسولی وزیر دفاع، که بحیث رئیس آریانا وظیفه اجرا میکرد، شامل حزب غورزنگ ملی داودخان شد. انجنیر نجیب که از افسران قوای هوایی بود حال بمثابة یک بازوی مهم دولت از اعتماد قوی رژیم برخوردار بود و در عین زمان سازماندهی حزب غورزنگ ملی را در قوای هوایی به پیش میبرد. قادرخان با شطارت توانست از همین طریق خود را به داود نزدیک سازد و بحیث یک افسر، در ظاهر وفا دار و سرسپرده در پیشگاه داودخان سوگند وفاداری یاد کند و پست حساس ریاست ارکان مدافعه هوایی را بدست آورد.»

قادر خودش نیز در کتاب "خاطرات سیاسی..." خود (صفحه 198) از روابط شخصی و خصوصی خود با جنرال رسولی و خانواده او با این عبارات یاد میکند و می گوید: «خبر آوردند که باغبان وزارت دفاع راپور داده که وزیر دفاع و لوی درستیز و قوماندان [رئیس ارکان] قول اردو در خانه اش پنهان شده اند. نفرهای وطنجار، قول اردو را گرفته بودند. در همین لحظه خانم حیدر رسولی به من تلفون کرد و گفت: "رسولی را بردند. او با شما مخالفتی ندارد. به شما بدی نرسانده. تو دائم به خانه ما می آمدی. نان می خوردی، به تو خدمت میکردم. چرا او را گرفتید و بردید؟ کمک کن! تو به ما کمک کن!" من با وطنجار تماس گرفتم. وطنجار به من گفت: "چی می کنی! گمش کو! حالا گپ خلاص شد!" یعنی آنها را کشته بودند...»

رؤفی می افزاید: «قادرخان در مخالفت علیه نورستانی ها که در دولت داودخان قدرت قابل ملاحظه یی را از آن خود ساخته بودند، راپورهای ضد و نقیضی را به رسولی وزیر دفاع، ارایه مینمود تا بوسیله او بتواند دگروال رحیم نورستانی قوماندان منضبط [با انضباط] وسختگیر گارنیزین بگرام را از سر راه خود بدور راند، زیرا در موجودیت او در بگرام هیچ پیلوتی نمیتوانست به نفع کودتای ثور به پرواز برخیزد. سرانجام، قادر در پلان خود موفق برآمد، چند ماه قبل از کودتا داودخان رحیم نورستانی را ازین وظیفه برطرف و بجای او دگروال غلام سخی را که افسر حلیمی بود، توظیف کرد. این تغییر اشتباه بزرگ دیگری بود که در حقیقت داود بدست خود سند مرگ خود را امضا نمود، زیرا این قوتهای هوایی بگرام وشیندند بود که سر نوشت دولت و کشور را به نفع کودتای حزب خلق، قلم میزد.»

د پانو شمیره: له 89 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لوی

راجع به جنایت های خونین قادر که در همان روزهای کودتا مرتکب شده است، رؤفی می نگارد: «قادرخان برای رسیدن به هدف از هیچگونه تنزل در برابر بالا دستان و یا استبداد عمل علیه فرو دستان دریغ نکرد. در سپیده دم پیروزی کودتا، دگر جنرال موسی خان قوماندان هوایی و مدافعه هوایی را که یکتن از افسران شریف و تحصیل کرده اردو بود، یکجا با معاونش تورنجنرال ستارخان، در دفتر کارشان بضر ب کلاشکوف به قتل رسانید. بعد عاجل به بگرام پرواز کرد، دگروال سخی قوماندان گارنیزیون را دستگیر و زندانی ساخت، محل قومانده را خود بدست گرفت و رفقای پیلوت متعهد به کودتا را، آماده پرواز نمود. ساعاتی بعد کشتار دیگری را در قرارگاه میدان هوایی خواجه رواش، در دستور اجرا قرارداد. نزدیکترین رفقای هم مسلک و دوستان همکار خود را مانند دگروال قاسم خان مدیر استخبارات، دگروال عنایت آمرتعلیم و تربیه، دگروال مرتضی قل سرانجنیر قوای هوایی، دگروال سلطان پیلوت مدیر حرکات و یک تعداد دیگری از افسران شایسته و مجرب هوایی را بی هیچ دلیل و گناهی به امر خود در پلیگونیهای میدان هوایی دست بسته به زیر خاک نمود. در اثر همین خدمات برجسته و تاریخی بی که در صحنه های خونین کودتای ثور از خود به یادگار سپرد، بحیث وزیر دفاع منصوب شد و باز هم حلف وفاداری دیگری در برابر نظام دیگری، بجا آورد.»

رؤفی در ادامه می نویسد: «از سوی دیگر درین برهه پیش از کودتای هفت ثور، نورستانی ها قدرت وسیعی را در بخش نظامی بدست داشتند که روی بعضی از اصطکاک های سیاسی، حیدر رسولی وزیر دفاع با آنها میانه خوبی نداشت. سرور نورستانی قوماندان قوای چهار زره دار که از مغرورترین افسران کودتای سرطان داؤد بود، به وزیر دفاع اعتنائی نداشت، تا آنجا که بغیر از داؤد دیگر کسی را بالادست خود بحساب نمی آورد. دگروال رحیم نورستانی پیلوت، قوماندان پر قدرت گارنیزیون در بگرام بود. دگروال دین محمد نورستانی بحیث قوماندان هوایی و وظیفه اجرای میکرد. قدیر نورستانی وزیر داخله، مهره های کلیدی و مهم را در قوت های زمینی و هوایی جمهوری داؤدخان، تشکیل داده بودند. بناءً داؤد که از یکسو خود نگران این قضیه بود و از سوی دیگر راپورهای تحریک آمیز حیدر رسولی نسبت به قوماندان قوای چهار زره دار، بیشتر سوء ظن او را برانگیخت، تا آنکه بدون از قدیر نورستانی، دیگران شانرا از اوجهای قدرت بزمین فرود آورد، حتی رتبه جنرالی سرور نورستانی را منظور نکرد، همان بود که قوماندان قوای چهار زره دار از داؤدخان آزرده خاطر گشت و به بهانه مریضی خانم خود، رهسپار شوروی گردید.»

«داؤدخان که بیشتر از دیگران به حیدر رسولی اتکاء و اعتماد داشت حرف او را میشنید و راپوراو را در مورد سرور نورستانی و یا سایر موضوعات حاد نظامی، قرین حقیقت می پنداشت، ولی در اصل این کادرهای مجرب نورستانی با صداقت تمام نسبت به رهبر خود داؤدخان وفادار بودند و وجود آنها پایه های حاکمیت داؤد را استحکام بخشیده بود. مگر با تأسف در اثر یک سلسله تنش های سیاسی و نظامی که هم در درون دولت و هم خارج از آن به شدت در حال نضج گیری بود و داؤدخان هم با تیم نا مدبر و وزیر دفاع بی کفایت خود به عواقب خطرناک آن ارزشی قایل نمیشد، سرانجام همه چیز دگرگون گشت و رژیم جمهوری یکجا با رهبر خود راه فنا را در پیش گرفت.»

محمد آصف خواتی اخیراً ضمن یک تبصره در باره نقل قول ها از کتاب "خاطرات سیاسی..." عبدالقادر که در این سلسله نوشته از این قلم صورت گرفته است، در صفحه "نظر سنجی ها" در پورتال افغان جرمن آنلاین در باره عبدالقادر و کتاب خاطرات او چنین می نگارد: «زه غوارم

د پانو شمیره: له 90 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

دجنرال قادر دشخصیت په هکله لنډ څه ولیکم. البته دا دجنرال قادر سپکاوی نه بلکې دهغه دشخصیت دانځورکښل دي. جنرال قادر دافغانستان دخلق دموکراتیک گوند په پرتله شورویانوته وفاداره و چې داکتر صاحب [کاظم] هم ورته نظر لري. له بله پلوه جنرال قادر په هوايي قواوو کې دیوه درواغجن، خودخوا اوسپک سړي په نامه پیژندل کیده تردې چې دقادر سگ لقب یې تر لاسه کړی دی. دنوموړي دخاطراتوپه کتاب کې داسې ښکړلرونکي درواغ اودخنداوړمسئلي شتون لري چې غوښتي یې دي ځان جامع الکملات اوهرکاره معرفي کړي چې په هیڅ صورت دده په وجود کې داسې ځانگړتیاووشتون نه درلود. دساري په توگه هغه وایي چې دثور د نیټې څو ورځې وروسته حفیظ الله امین ورته ویلي دي چې امین ته دجنرالي رتبه ورکړي. پدې اړه باید وویل شي چې امین د ۱۳۵۷ کال دثور داومي وروسته په واقعیت کې دافغانستان اصلي واکمن و. څه ډول امین دبیاوکه دفاع وزیر قادر څخه خواهش کړی دی چې امین ته جنرالي ورکړي؟ پداسې حال کې دثور داومي نیټې وروسته ټول قوماندانان امین ټاکل نه قادر خان. لدې امله دیوه لافوک، خودخواه اودرواغجن سیاستوال څرگندوني دحقیقت معیار نشي کیدای. دلپکنې په شپږمه برخه کې جنرال محمدظریف امرخیل دوزیریودتوپچې غنډ قوماندان و او هغه په ۸۸ توپچي لواکې دنده نلرله. عجیبه خوداده چې دجنرال ظریف په شان باتجربه جنرال هغه مهال دغنډ دقوماندان په توگه گومارل شوی و. داډول گومارنه یوازې اویوازې ددې کفایته اوناپوهه جنرال سردار رسولی له خوا عملي وه چې جنرال دغنډ قوماندان اوتورن اوجگړن دفرقواولو او قوماندانان مقرر کړي. ښاغلی کاظم په همدې برخه کې لیکي چې داتمي فرقي قطعات دپولیتخنیک سره کودتاجپانوته تسلیم شول پداسې حال کې چې داتمي فرقي دټانک دکنډک قوماندان جگړن علاوالدین خلقي افسرو اودامین دکودتا دپلان له مخې نوموړی داتمي فرقي قوماندان ټاکل شوی و. کله چې دنوموړي ټانک کنډک پولتخنیک ته ورسید داتمي فرقي په لوريې ډز وکړ اودې ډز وزیرد دفاع ته داپیغام ورکړ چې اتمه فرقه هم د کودتاجپانوسره ده او هماغه دي چې د دفاع وزیر اولوی درستیز دقوايمرکز (دارالامان) په لور حرکت کوي. بل داچې دتوپچي ۸۸ لوا چې قوماندان یې پرچمي عبدالخلیل و دجمهوری دولت په ملاتړ کې دریدلی و او کله چې له غرمې وروسته په نوموړي لوا الوتکوبمباري وکړله عبدالخلیل دجمهوریت دمركزي کميټې غړي خپل دریځ بدل کړ، خلقي کودتاجپانوسره ودرید او دخپل محبوب رهبر سردار محمد داود دخلاف یې دریځ غوره کړ.

همچنان جانان شفق که در امور نظامی و شناخت افسران اردو صاحب معلومات وسیع است، ضمن یک تبصره کوتاه در ستون "نظر سنجی" پورتال افغان جرمن آنلاین به تصحیح بعضی نامها و مقام مربوطه بعضی افسران اردو مندرج این سلسله پرداخته و در ضمن راجع به جمال الدین عمر و نقش او که از قول عبدالقادر در نوشته اینجانب تذکار یافته، چنین ابراز نظر مینماید: «نقلی قولی را که شما از کتاب عبدالقادر آورده اید، واقعیت ندارد و عبدالقادر واقعیت را نگفته است. قطعاتی محدودی که در دارالامان موجود بود هرکدام از خود قوماندان داشتند مثلاً قوماندان قطعه قرارگاه جگنورن میرآقا خان بود که در روز پنجشنبه ۷ ثور به وظیفه نیامده بود [جگنورن میرآقا خان یک ماه بعد از ۷ ثور یعنی در ماه جوزا منحصی منشی شورای کودتای دگروال عظیم خان تعیین شده بود] دگروال جمال الدین عمر کدام قطعه یی را بر ضد کودتاجپان خلق و پرچم استعمال یا سوق و اداره نکرده بود و نظر به گفته معاونش یعنی معاون اوپراسیون قول اردوی مرکزی جمال الدین پس از چاشت پنجشنبه ۷ ثور به مدت ۵ یا ۶ ساعت از دفترش غایب بود و گمانه زنی این بود که نامبرده در مدت غیابتش با کودتا چپان خلق و پرچم ارتباط قایم کرده بود. این گمانه زنی پس از ۷

د پانو شمیره: له 91 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

ثور كاملاً به واقیعت انجامید زیرا جمال الدین به جنرالی رسید و یکی از ریاست های حساس وزارت دفاع را عهده دار شد چنانچه عکس موصوف همراه با شهناز تینی که در دره پنج شیر گرفته شده است در صفحه 295 کتاب اردو و سیاست نوشته نبی عظیمی پرچمی موجود است . در زمان قدرت نجیب ، جمال الدین رییس ولسی جرگی و رییس دارالانشا بود ، پس از قبضه مجاهدین به کابل جمال الدین در یکی از شام ها در راه رفتن به منزل توسط اشخاص نامعلومی کشته شد.»

د پانو شمیره: له 92 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

بخش هشتم

دست های پشت پرده در راه اندازی کودتای ثور

موضوع دست داشتن مراجع شوروی (اعم از دستگاه استخباراتی کی.جی.بی و استخبارات نظامی آر.جی یو در پیوند با فعالیت های مستقل سفارت شوروی در کابل) در کودتای ثور یکی از موضوعات متنازع فیه بین محققان افغان و غیرافغان را در طول این مدت 39 سال تشکیل میدهد. اگرچه اعتراف صریح و مستقیم از جانب مقامات شوروی آنوقت و روسیه موجود در زمینه تاحال صورت نگرفته و نیز توقع نمیرود که روزی مراجع رسمی آن کشور درباره نقش شان در کودتای ثور در افغانستان اسناد مخفی را از قید محرمانیت آزاد ساخته و در اختیار همگان قرار دهند، اما از آنوقت تاحال بحث ها در این مورد بیشتر بر محور شواهد عینی و براهین و دلایل منطقی و نیز گزارشات قرین به واقعیت از منابع مختلف می چرخد که این نظریات را میتوان بطور کل به سه دسته تقسیم کرد:

اول - کسانیکه سهمگیری و نقش مراجع شوروی را چه مستقیم و چه غیرمستقیم رد میکنند و کودتای ثور را اقدام کاملاً افغانی و آنها به رهبری حزب دموکرایتک خلق افغانستان میدانند؛

دوم - کسانیکه به نقش غیر مستقیم مراجع شوروی در این کودتا به نحوی صحه می گذارند؛

سوم - کسانیکه نقش مستقیم مراجع شوروی را در راه اندازی و سازماندهی و حتی اشتراک در عملیات یک واقعیت غیرقابل انکار می شمارند.

در این بخش سعی میگردد به استناد مآخذ دست داشته نقاط نظری بعضی از محققان و نویسندگان را از سه دسته فوق زیر عنوانین جداگانه مورد بررسی قرار داد:

اول - نظر کسانیکه که کودتا را کاملاً افغانی میدانند:

در این دسته از جمله افغانها بیشتر پیروان خلق و پرچم شامل میباشند که میکوشند با پنهان کردن حقایق چنان جلوه دهند که گویا همه کاره ای کودتا خود افغانها بود و دست بیرونی در آن دخیل نبوده است. از جمله محققان غیرافغان نیز بعضی ها در اثر گرفتن اطلاعات نادرست و اغلب از منابع کودتا و نشرات تبلیغاتی بعدی آنها در مورد دست داشتن روس ها در کودتا دچار تذبذب شده اند. بهرحال در اینجا نمیتوان به شرح همه نظریات پرداخت و لذا به ذکر مختصر بعضی نظریات طور نمونه بسنده کرد.

1 - نظر سلیگ هریسن:

سلیگ هریسن Selig S. Harrison محقق امریکائی که با دیگو کوردوویز Diego Cordovez مشترکاً کتاب مشهور Out of Afghanistan را در جون 1995 نوشت و جلد اول این کتاب بوسیله عبدالجبار ثابت تحت عنوان "حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان"، به دری ترجمه و در سال 1375 بار اول در پشاور به چاپ رسید، مطالب مهمی در باره افغانستان بعد از کودتای ثور و بخصوص پس از تهاجم قوای سرخ تا خروج آن قوا از افغانستان دارد. اما او در مورد ذکر بعضی نکات در چگونگی وقوع کودتای ثور دچار اشتباهات شده است و منابعی که معلومات را در اختیارش قرار داده اند، یا عمداً و یا سهواً برایش بطور نادرست گزارش داده اند. چنانکه او می نویسد:

د پانو شمیره: له 93 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

«محبوس نساختن امین یک اشتباه نهایت بزرگ بود. وی [حفیظ الله امین] بحیث کمیسار نظامی [جناح] خلق پلان کودتای احتمالی کمونیستی را طرح نموده و آنرا چند هفته قبل به ملاحظه تزه کی رسانیده بود. (صفحه 45)

درحالیکه واقعیت طور دیگر بود، چنانکه هیچیک از 9 نفر زندانی، به جز امین دیگران از شنیدن اینکه کودتا در راه است، قبلاً هیچ آگاهی نداشتند و با شنیدن آن حین رهائی از زندان غرق در تعجب گردیدند و بخصوص تزه کی و ببرک هردو مبهوت شده بودند و به حرف های افسر پولیس غنی صافی باور نمیکردند (برای شرح مزید به بخش سوم مقاله مراجعه شود)

هریسن می افزاید: «این پلان وظایف 22 نفر افسر لشکر و قوای هوائی را که تقریباً همه خلقی بودند، مشخص می ساخت... پلان کودتای احتمالی که در الماری یکی از اطاقهای امین نگهداری می شد، در بستره ای پنهان ساخته شد که در آن یکی از اطفال امین استراحت بود. چند ساعت بعد که امین هنوز نمیدانست که چه باید کرد، پولیس به یکی از کارکنان غیر مشهور اما با اعتماد حزب فقیر محمد اجازه داد به منزل امین داخل شود. پولیس اشتباهاً خیال کرده بود که وی برادر بزرگ امین است. فقیر محمد در زیر چشم پولیس از منزل در حالی خارج شد که پلان کودتا در جیبش بود و آنرا به سیدمحمد گلابزوی که شخص رابط بین امین و قوای هوائی بود، رسانید. گلابزوی پلان مذکور را به شخص مهم دیگر جگرن اسلم وطنجار که رئیس ارکان قوای 4 زره دار بود، انتقال داد به وطنجار دستور داده شده بود که "انقلاب" را به فردای آن روز با حمله تانک بر ارگ آغاز کند. درعین حال دستور داده شده بود که قوای هوائی نیز همزمان با حمله تانک ها فعالیت خود را شروع کند.» (صفحه 46)

در اینجا به این سؤال عمده که کی یا کی ها پلان کودتا را قبلاً طرح کرده بودند، از آنزمان تا حال بطور دقیق جواب گفته نشده است. قادر ادعا دارد که پلان در اواسط سال 1356 بوسیله او به اشتراک وطنجار و امین طرح شده بود. این ادعا آنقدر سؤال برانگیز است که صورت تطبیق آن، زیرا تا اکنون شرحی درباره جزئیات آن ارائه نگردیده است. پلان کودتا آنقدر دقیق و همه جانبه طرح شده بود، که ترتیب آن بوسیله سه نفر و یا به ادعای قادر تنها بوسیله خودش بسیار مبالغه آمیز پنداشته میشود. به یقین که این پلان بوسیله مشاورین شوروی و دستگاه های استخباراتی آن کشور با تمام جزئیات تهیه و در همان روز باز داشت بوسیله ایجنت های خاص برای وطنجار و قادر و چند نفر دیگر رسانیده شده باشد. چنانکه گفته میشود که صبح 6 ثور گلابزوی و اسد الله سروری به سفارت شوروی در کابل رفته بودند تا از بازداشت رهبران به آنجا اطلاع دهند و در همین وقت ممکن است که سفارت شوروی پلان کودتا را نیز به آنها داده باشد تا به اشخاص مورد نظر برسانند.

سلیگ هاریسن در ادامه می نویسد: «امین به منظور آنکه یقین حاصل نماید که پیامش به اشخاص مورد نظر رسیده است، نقل دوم پلان مذکور را ترتیب داد و به پسر نو بالغش عبدالرحمن سپرد تا فوتو کاپی های آنرا گرفته و یک یک نقل آنرا به گلابزوی، وطنجار و عده ای دیگر برساند...»

در متن فوق سخن از نقل دوم پلان است و فوتو کاپی آن در چند نقل که در آنوقت دستگاه فوتو کاپی برای استفاده مردم در هیچ جای شهر کابل وجود نداشت و نیز چرا دو کاپی پلان نزد امین موجود بود و آیا پسر "نو بالغ" امین از انتقال چند کاپی پلان احساس خطر در جهت رسوا شدن کودتا نمیکرد؟

هریسن نقل قول جالبی دارد از دگروال "مدهو سمیران" که در آنوقت آتشه نظامی سفارت هند در کابل بود و با افسران قوای هوایی ارتباطات وسیع داشت. هریسن می نویسد: «مدهو سمیران بمن گفت که: قادر سازمان استخباراتی نظامی اتحاد شوروی را از پلان امین مطلع ساخته بود، اما دستور اشتراک در کودتا را بدست نیاورده بود. دگروال سمیران میگوید که در اوایل سال 1978 سه صدو پنجاه تن مشاور و تکنیشن شوروی در کابل موجود بود که تعداد زیاد آنها در میدانهای هوایی بگرام و کابل در سیستم راکت های ضد طیاره و کنترل خط پرواز مصروف کار بودند. نامبرده [سمیران] بر این نکته تأکید می ورزد که بدون کمک تکنیشن های شوروی شاید به قوای هوایی خیلی مشکل می بود که بروز 27 اپریل [7 ثور] فعالیت میکرد. سمیران می گوید که: قادر مجبور بود که اشتراک خویش را در کودتا تا بدست آوردن موافقه مشاورین شوروی به تعویق اندازد. مشاورین شوروی در مدت اندک قبل از آغاز کودتا باید تصمیم میگرفتند. اما از مسکو خیلی به موقع هدایت بدست آوردند که با کودتا کمک نمایند.» (صفحه 51)

بعضی ها اینکار قادر را چنان تعبیر میکنند که گویا قادر در آن لحظات از طرف هواداران رژیم جمهوری در دفترش تحت نظارت گرفته شده بود، درحالیکه اصل دلیل تعلل او همین رسیدن هدایت از طرف مقامات شوروی بود.

به قول هریسن: «مامورین سفارت امریکا در کابل ادعا کردند که مشاورین شوروی به قطعات زره دار که کنترل میدان هوایی کابل را بدست گرفتند، مشاهده شدند و هم ایشان دیده شدند که در عملیات کنترل خط پرواز در میدان هوایی بگرام سهم گرفتند.» (صفحه 52)

با وجود اشاره های مهم دگروال سمیران آتشه نظامی هند در کابل در مورد اشتراک مشاورین شوروی در راه اندازی کودتا، باز هم سلیگ هریسن در صفحه 47 کتاب خود عنوان فرعی میدهد، به این عبارت: «یک کودتای افغانی به سبک افغانی» و در ذیل آن نظر خود را چنین بیان میکند: «مطالعه جزئیات کودتای 7 ثور نشان میدهد که کودتا در آخرین فرصت توسط خود افغانها تنظیم شد، اگر ادارت استخباراتی شوروی در زمینه کمکی کرده باشند، کمک ایشان بعد از آغاز عملیات صورت گرفته است، یعنی شوروی ها اساساً در مقابل کار انجام شده قرار گرفتند.» (صفحه 47)

2 - نظر جنرال نبی عظیمی:

از جمله نویسندگان افغان یکی هم جنرال نبی عظیمی است که منسوب به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بوده و در کتاب "اردو و سیاست..." (صفحه 146 و 147) نقش روس را در کودتای ثور به شدت رد میکند و می نویسد: «قیام مسلحانه 7 ثور را میتوان یک قیام و کودتای افغانی شمرد، زیرا تاکنون هیچگونه سند و مدرکی از آرشیف های وزارت دفاع، داخله، امنیت دولتی و خارجه اتحاد شوروی بدست نیامده و منتشر نشده است که دست شوروی ها را در پلانگذاری، ترتیب، تنظیم، تشویق و ترغیب کودتا دخیل بدانند. بناءً این قیام که کار خود افغانها بود، بصورت غیرمنتظره و دراماتیک که در آن جوشش و عواطف ظریف جوانی افسران اردو رول بازی داشت، براه انداخته شده بود. قیامی بود ماجراجویانه، بدون سنجش های لازم نظامی، بدون در نظر گرفتن پی آمد های سیاسی، قیامی نا پخته و خام، قیامی که در آغاز در سطح یک بغاوت و یک شورش کوچک توسط بزرگ مردان رژیم داودی تلقی گردیده بود.»

نبی عظیمی موفقیت کودتای ثور را کمتر از کارائی کودتاچیان، بلکه بیشتر از نارسائی های چند جانبه جمهوری محمد داؤد خان میدانند که همین نارسائی ها موجب موفقیت کودتا شد. عظیمی در این مورد به نکات آتی اشاره میکند:

– «از دیدگاه نظامی "ناگزیری" وابستگی های شدید اردوی افغانستان به وسایط و وسایل و تجهیزات جنگی و نظامی شوروی سبب شد تا سیل مشاورین و متخصصین شوروی به افغانستان و محصلین و افسران جوان افغان به اتحاد شوروی سرازیر گردیده و باعث بیدار شدن افکار و اندیشه ها پرکشش و با جاذبه انقلابی و نوین در بین جوانان اردو گردد همچنان نقش و رول احزاب سیاسی چپ که از برکت دهه دموکراسی در اردو فعالانه به جلب و جذب پرداختند.»

– «برای اداره چنین اردویی متأسفانه داؤد خان هیأت رهبری بسیار ضعیفی را که در راس آن مرحوم دگرجنرال غلام حیدر رسولی بود، مؤظف ساخته بود. این هیأت رهبری از یکطرف در کشمکش های گرفتن قدرت بیشتر در بین خود در جنگ و ستیز بودند و از طرف دیگر فاقد بصیرت لازم سیاسی، شناخت محدود سوق و اداره بودند و حتی دانش نظامی آنها بسیار اندک بود....»

– «طرح افسران جوان کودتاچی، تجزیه و تصفیه قطعات کودتا... و جذب سریع آنها بوسیله ح.د.خ.ا. موجب گردید تا محمد داؤد تجرید گردد.» [مقصد او در اینجا تصفیه گروپ های چپی اعم از خلق و پرچم از دستگاه دولت است که گویا با اینکار محمد داؤد خود را در حالت تجرید قرار داد. بزعم او باید عناصر چپ همچنان در قدرت باقی می ماندند و هر روز کسب قدرت میکردند.]

– «حمله قبل از وقت و ناشیانه رژیم... بالای ح.د.خ.ا. بدون هیچگونه سنجش و محاسبات نظامی انجام یافت... استخبارات و کشف ملکی و نظامی نتوانستند به موقع و با شایستگی وظایف خویش را انجام و فعالیت مخالفین را کشف و افشاء سازند.» [در این ارتباط سخن عظیمی یک اشاره مهم در عطلات و حتی کار شکنی دستگاه های ملکی و نظامی استخباراتی نظام جمهوری بوده که نمیتوان از آن انکار کرد.]

– «یکی از عوامل اساسی دیگر سقوط دولت محمد داؤد خان را میتوان در تغییرات غیرمنتظره [؟؟] سیاست خارجی و داخلی رژیم مطالعه کرد. داؤد خان بعد از سفر ایران و گرفتن اعتبار معادل بر دو میلیارد دالر، بلافاصله در هرات از ایدئولوژی های وارداتی صحبت نمود و بر تمام جریان های سیاسی چپ در داخل کشور چلیپا کشید، در سفر خویش به مسکو، ژست و پوزیشن یک حکمران غیروابسته به شوروی را اتخاذ کرد، وانمود ساخت که میخواهد برای همشیه افغانستان را از وابستگی های نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی رهائی بخشد.»

آنچه در متن فقره فوق گنجانیده شده است، ریشه اصلی کودتا را که در آن دست شوروی دخیل بوده، نشان میدهد، زیرا این همان نگرانی عمیق مقامات شوروی بود که آنها را مصمم به تغییر نظام در افغانستان ساخت و حتی با وجودیکه مطمئن از کفایت لازم حزب دموکراتیک خلق در دولرداری نبودند، باز هم شوروی زیان وارده از چرخش بزرگ سیاسی محمد داؤد را به مثابه از دست رفتن افغانستان و افتادن این کشور به دامن غرب توجیه نموده در راه های ایجاد وحدت بین دو جناح رقیب حزب از یک سال قبل در صدد آماده ساختن زمینه ها بودند. چنانکه قبلاً گفته شد که پلان کودتا اساساً در اواسط سال 1356 طرح گردید بود و منتظر فرصت بودند تا آنکه به بهانه قتل خیبر که آنها به وسیله یکی از ایجنت های سفارت شوروی صورت گرفت، برق آسا کودتا را به راه انداختند.

د پانو شمیره: له 96 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

3 - نظر غنی صافی:

عبدالغنی صافی افسر پولیس و نویسنده کتاب "شب های کابل" که موظف بازداشت امین در شب 6/5 ثور بود، اعتراف کرده است که تخطی های مهم او از اصل وظیفه موجب شد تا امین فوراً بازداشت نگردد و تا صبح در منزلش زیر نظارت قرار داشته و با روشن شدن روز به نظارت خانه انتقال یابد. او که به حیث عضو مخفی حزب دموکراتیک خلق منسوب به جناح پرچم بود و گزارشات مبسوط او را در مورد بازداشت امین و بعد رویداد های وزارت داخله در روز 7 ثور و رهائی سران حزب از نظارت خانه و رسانیدن شان به رادیو افغانستان در بخش های دوم و سوم این سلسله به تفصیل بیان گردید، در صفحه 99 کتاب خود چنین می نویسد: «در عملیات روز 7 ثور 1357 قیام مسلحانه اردو-قوه 4 و 15 زره دار هیچ یک فرد خارجی روسی و غیرروسی را ندیده ام، در سفارت شوروی مقیم کابل کدام تحرک و فعالیت را احساس نکرده ام.»

ندیدن هیچیک روسی و یا غیرروسی در آن روز و احساس نکردن کدام تحرک از طرف سفارت شوروی، معنی آنرا ندارد که روسها در کودتا دست نداشتند.

4 - نظر سلطانی کشتمند:

کشتمند یکی از سران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و صدراعظم رژیم در دوره ببرک و داکتر نجیب در کتاب "یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی" (صفحه 348) می نویسد: «در باره اینکه گفته میشود: شورویها از اقدام به قیام از پیش آگاهی داشته اند، بی اساس است.» او از اینکه حفیظ الله امین در این زمینه دو گونه حرف بر زبان رانده است، می نگارد که امین: «در جلسه بیروی سیاسی بگونه رسمی گزارش داد که شام روز قیام یعنی 27 اپریل (7 ثور) هنگامیکه از توقیف آزاد شد، موضوع را به اطلاع مقامات شوروی رسانیده است و این زمانی بوده است که شورویها خود مطلع شده بودند. حرف دیگر او که به گونه غیررسمی اظهار کرده است اینکه از طریق مشاورین شوروی در اردو در جریان آغاز قیام با ایشان نیز موضوع را اطلاع داده است.»

ضرب المثل معروف است که می گویند: "دروغو حافظه ندارد!"

اما دگروال محمد رفیع که در آنوقت رئیس ارکان قوای 4 زره دار بود و نسبت مسافرت سرور نورستانی به مسکو کفالت آن قوماندانی را بعهدہ داشت، اظهار میکند که سرمشاور شوروی در قوای 4 زره دار پس از ابلاغ احضارات جنگی در حالیکه خیلی سراسیمه بود، نزد وی آمد و موضوع را جویا شد و وی صرف همینقدر برای او گفته بود که اجرای وظایف خاص در پیش است و ضرورت به توضیحات نیست.»

کشتمند دلیل می آورد: «هرگاه شورویها از موضوع اطلاع قبلی میداشتند، مشاورین نظامی ایشان که بیش از 300 نفر در قوای زمینی و هوایی بودند، سرکار نمی آمدند یا سفیر شوروی در همان روز برای مشایعت کسی به میدان هوایی کابل نمیرفت...» در حالیکه چند منبع دیگر گزارش داده اند که سفیر شوروی در کابل در همان روز به بند "سرد" غزنی رفته و در ارتفاعات "کوتل تخت" ظاهراً مصروف شکار و اما در واقعیت از همانجا بدور از هر نوع خطر جریانات کودتا را با مقامات شوروی در میان می گذاشت و هدایت میگرفت.

د پانو شمیره: له 97 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

کشتمند دلیل می آورد که «شورویها در آن هنگام از محمد داؤد کاملاً دلسر نشده بودند و رژیم او را تا حدود زیادی مطلوب میدانستند... موضعگیری تأییدی اتحاد شوروی در برابر یک عمل انجام شده، از رژیم جدید که اهداف آن میتوانست با سیاستهای آنزمان آنکشور در مطابقت باشد، مسأله جداگانه است. باینقرار هیچگونه قرآینی وجود ندارد که اتحاد شوروی اقدام به چنان عمل ماجراجویانه و تضمین ناشده را قبلاً تأیید نموده یا از وقوع آن اطلاع قبلی داشته باشد.» کشتمند از این واقعیت چشم می پوشد که مناسبات محمد داؤد با شوروی در همان یکی دو سال اخیر به سردترین نقطه رسیده بود و چرخش بزرگ محمد داؤد شوروی را به این فکر انداخت تا به عمر نظام جمهوری با راه اندازی کودتا پایان بخشد.

دوم - کسانیکه به نقش غیرمستقیم شوروی در کودتا صحنه می گذارند:

در این ارتباط بیشتر از همه توجه را بدو نظر جلب میدارم: یکی اظهارات دگروال عبدالقادر، کسیکه کمر کودتای 7 ثور را بسته کرد و آنرا به موفقیت رسانید و دیگر نویسنده مشهور امریکائی "هنری برادشر" - نویسنده کتاب "افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین" که بوسیله شورای ثقافتی جهاد در پشاور به دری ترجمه و در سال 1370 بار اول و در 1378 بار دوم در آنجا چاپ شده است.

1 - نظر دگروال عبدالقادر:

قادر در کتاب "خاطرات سیاسی ... خود به دوگانگی حزب دموکراتیک خلق اشاره میکند و روابط هرشاخه حزب را با مراجع شوروی چنین بیان میدارد: «شاخه پرستی و جناح گری در بین متخصصین و مشاورین شوروی که در افغانستان آمدند، کاملاً مشهود بود. وزارت دفاع و وزارت داخله شوروی با خلقی ها رابطه داشت. کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و کی.جی. بی. با پرچمی ها.... این دوگانگی در برخورد شوروی با حزب دموکراتیک خلق افغانستان نشأت گرفته از یک سیاست واحد مرکز در مسکو بود. آنها می خواستند که چنین دو گانگی وجود داشته باشد. به همین اساس بود که مشاورینی که با خلقیها رابطه داشتند، ولو هم که کاری بدی از خلقی سر میزد، از او دفاع میکردند و مشاورین و ارگانهای که با پرچمی ها ارتباط داشتند، عین کار را در مورد آنها میکردند.» (صفحه 136 و 137)

قادر در مورد اختلاف نظر بین دو جناح حزب و رابطه بین دو رهبر آنها خاطره خود را بیان میکند که در روز سوم پس از کودتا آنها در سفارت شوروی در کابل دعوت شده بودند و همچو دعوت متعاقب یک تحول مهم در حلقات دیپلماتیک بسیار کم دیده شده است، مگر آنکه ناشی از روابط تنگاتنگ حزب با سفارت شوروی بوده باشد. قادر می گوید: «خاطره دلچسپی بیادم آمد که به شما میگویم: شب سوم بعد از هفت ثور بود، یعنی دهم ثور. سفیر شوروی دعوتی ترتیب داده بود. سه نفر از جناح خلق دعوت شده بودند که من بودم، تره کی بود و وطنجار، سه نفر هم از جناح پرچم: کارمل، کشتمند و یک نفر دیگر که او را به خاطر ندارم. ما نشسته بودیم که کارمل آمد و داخل شد. تره کی با صدای بلند گفت: "هی هی هی! روزی بود که از این دروازه من می آمدم، تو از آن دروازه بیرون می شدی، از آن دروازه تو می آمدی از این دروازه من بیرون می شدم و حالا گرد یک میز می نشینیم." ؛ قادر می افزاید: «برایم تعجب آور بود که این دو رهبر حزب تا به این اندازه به

د پانو شمیره: له 98 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

شوروی نزدیک بودند و در عین حال اینقدر باهم تضاد داشتند که یکی از یک دروازه می آمد و دیگری از دروازه دیگر بیرون می شد.» (صفحه 145)

قادر با آنکه ظاهراً خود را منسوب به جناح خلق میداند و به شخص تیره کی به اصطلاح "بیعت" حزبی کرده بود و با امین شخص دوم جناح خلق مناسبات غیر دوستانه و حتی بدبینانه داشت، اما ذکر این خاطره و انتقاد بر رهبران حزب معنی آنرا دارد که قادر خود را فراتر از حزب میدانست، زیرا او مستقیماً با مراجع استخباراتی شوروی بخصوص استخبارات نظامی آن کشور رابطه داشت و اختلاف عمیق بین او و حفیظ الله امین نیز از همین جا نشأت کرده بود. دلیل اینکه در آغاز کودتا قادر برای یک ساعت فعالیت قوای هوایی را معطل قرار داد و طرفداران او چنین وانمود کردند که گویا او بوسیله افسران طرفدار نظام جمهوری بازداشت و محبوس گردیده بود، در واقعیت آنطور نبود، بلکه او در این یک ساعت منتظر اجازه عملیات از طرف مقامات مربوطه شوروی بود، چنانچه قبلاً تذکر رفت.

قادر در متن ذیل به نکته مهمی اشاره میکند که: «ما هنوز از کشته شدن داؤد خان خبر نداشتیم. نمی دانستیم که در ارگ چه اتفاقی افتاده است. اعضای بیروی سیاسی هنوز گرم مشاجره و بحث تصمیم گیری در مورد داؤد خان بودند. پرچمی ها می گفتند که داؤد خان را باید محاکمه کنیم و بعد از محاکمه زندانی شود. یک پیشنهاد هم این بود که بگذارند داؤد خان و خانواده اش به خارج بروند. یا اول محاکمه شوند بعد از افغانستان بیرون شود. خلقی ها از جمله دستگیر پنجشیری و صالح محمد زبیری می گفتند که اگر داؤد خان به خارج رفت، صدایش بلند میشود و مردم در مقابل ما بر می خیزند. امین هم همین را می گفت. خلقی ها می گفتند که بگوئیم داؤد خان محاکمه شد و اعدام شد. دستگیر پنجشیری هم همین را می گفت. تیره کی حیران مانده بود. ایستاده بود. معلوم نبود به این طرف است یا آن طرف.» (صفحه 192) او بار دیگر تصریح میکند که: «بحث ادامه داشت که خبر کشته شدن داؤد خان را آوردند... آن ها بین خود هنوز به توافق نرسیده بودند. امین، دستگیر پنجشیری و کریم میثاق به این باور بودند که داؤد خان باید با فیصله محکمه اختصاصی انقلاب از بین برود. درحالی که هیچ محکمه دائر نشد و داؤد خان و خانواده اش را کشتند.» (صفحه 195)

در اینجا سؤال اساسی که از آنوقت تاکنون روشن نشده و تناقض در گفته ها وجود دارد، همانا کشته شدن محمد داؤد و خانواده او است که به دستور کی صورت گرفت؟ این نکته میرساند که در قتل رئیس جمهور و اطرافیان او دست دیگری از بیرون در کار بود و این فاجعه تاریخی با تمام قساوت و بیرحمی را به وجود آورد و این دست، نمیتواند غیر از مؤظفین دستگاه قتل شوروی دست دیگری بوده باشد.

در اینجا سؤالی مهمی را داکتر پرویز آرزو - گردآورنده کتاب "خاطرات سیاسی... قادر مطرح میکند و از او می پرسد: با وجود چرخش داؤد خان از مسکو به سمت دیگر و وفاداری حزب دموکراتیک خلق به مسکو، چطور میتوان تصور کرد که شوروی حتی از ترتیب پلان 7 ثور هم بی خبر بوده باشد؟

قادر به این سؤال چنین جواب میگوید: «ممکن نیست مسکو کاملاً از این موضوع بی خبر بوده باشد. اما مسئله این است که شوروی چگونه از پلان 7 ثور خبر شده بود، چند نکته را میدانم و میگویم: همانطوریکه گفتیم، ما پلان را [قبلاً در اواسط سال 1356] در خانه اسدالله سروری ساخته بودیم، اما زمان دقیق را مشخص نکرده بودیم و معلوم نبود که عملیات در کدام روز و ساعت شروع میشود.

د پانو شمیره: له 99 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

بر اساس فیصله که شده بود، به محض این که حکومت به رهبری حزب ضربه می زد، ما نظامی ها صلاحیت عمل را به دست می گرفتیم. من حتی نمی دانستم که رهبری حزب دقیقاً در چه زمانی بندی شده بود. ساعت چهار عصر روز چهارشنبه، فرد رابط من و امین به من اطلاع داد که فردا باید عملیات را شروع کنیم. در مورد آغاز فعالیت جنگی من و وطنجار باید تصمیم می گرفتیم. اما امین تصمیم گرفته بود. ... حتی خود امین هم ساعت دقیق آغاز فعالیت در روز 7 ثور را تعیین نکرده بود. صبح 7 ثور به قوماندانی مدافعه هوایی رفتم. بین ساعت های 9 و 10 بود که وطنجار به وزارت دفاع فیر کرد. این نکته مهمی است که باید در نظر داشت.»

«موضوع مهم دیگر این است که بنابر اطلاعاتی که بدست آمد، پیش از آغاز عملیات حدود ساعت 8 صبح و شاید زودتر گلابزوی و اسدالله سروری با سفارت شوروی در کابل تماس گرفته بودند و گفته بودند که: "امروز انقلاب شروع میشود." بعد از دریافت این اطلاع بود که سفیر شوروی با یک دستگاه مخابره، موتر و محافظ به طرف بند "سرد" غزنی رفته بود. نرسیده به "میدان" کوتلی است بنام کوتل "تخت"، سفیر شوروی در همان محل توقف کرده بود. از همان جا تماس خود را با مسکو و سفارت شوروی در کابل برقرار کرده بود. سفیر شوروی تا ساعت 4 یا 5 عصر در کوتل تخت مانده بود. من این موضوع را میدانم.»

«موضوع سوم اینکه مشاورین شوروی در آن روز در قوماندانی مدافعه نبودند. بعد از اینکه خود را به بگرام رساندم، در آنجا هم خبری از آنها نبود. ممکن است آنها هم از کانالی از ماجرا خبر داشتند.»

«نکته چهارم را از زبان رفیع [آنوقت رئیس ارکان قوای 4 زره دار] قصه میکنم که در زندان به من گفت: "من شب [در دفترم] خواب بودم. وطنجار آمد و از من امر مرمی تانک گرفت. بعد از رفتنش لباس کارم را پوشیدم. کمی بعدتر مشاور شوروی در قوای 4 زره دار به دفترم آمد با خود کالباس و پنیر و خوردنی های دیگر آورده بود. من پشت سیستم مخابره نشستم... مشاور شوروی تمام آن روز و شب را پیشش نشسته بود یعنی تا روز هشت ثور."»

قادر می افزاید: «چرا مشاور شوروی تمام آن مدت با رفیع مانده بود؟ دو برداشت ممکن است: یکی اینکه شاید روسها به رفیع اعتماد نداشتند. برای جلوگیری از مشکل، او را زیر نظر گرفته بودند. برداشت دوم هم اینکه شاید می فهمیدند که رفیع استعداد "سوق و اداره" ندارد و مشاور باید به او کمک میکرد. من این دو احتمال را در نظر میگیرم، اما اینکه هدف اصلی مشاور چه بوده، نمیدانم.» (صفحه 203 تا 205)

قادر بار دیگر به این موضوع اشاره میکند که: «من تکرار میکنم که حتی اگر امین به تنهایی در آن روز تصمیم گرفته باشد، [شوروی ها] نمیتوانستند از آن بی خبر بوده باشند. من گفتم که امین به من گفت که: بیروی سیاسی تصمیم گرفته است که در صورت گرفتار شدن رهبری حزب، نظامی ها ابتکار عمل را به دست گیرند. من به امین گفتم: "به من سند بده!"، امین گفت: "تو از من و از بیروی سیاسی سند می خواهی؟" و این به این معنی بود که وقتی بیروی سیاسی چنین تصمیمی گرفته لازم نیست سندی در کار باشد. سیستم شوروی سنترالیزم دموکراتیک بود در این سیستم کلمه دموکراتیک فقط یک سمبول است. این است که مرکز تصمیم نهایی را میگیرد و هیچ کس حق چون و چرا ندارد. با توجه به تأثیر روابط نظام شوروی با حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ناممکن است که بیروی سیاسی حزب این تصمیم را گرفته باشد و شوروی از آن بی خبر بوده باشد.» (صفحه 212)

در حالیکه قبلاً تذکر داده شد که از جمله 9 نفر رهبران حزب که دو شب قبل باز داشت و زندانی شده بودند به استثنای امین، دیگر هیچ یک شان از راه اندازی کودتا اطلاع نداشتند و هیچیک به حرف های افسر پولیس که کودتا از طرف حزب دموکراتیک خلق صورت گرفته است، باور نمیکردند. پس این ادعای امین که کودتا بنا بر فیصله بیروی سیاسی حزب صورت گرفته باشد، درست نمیباشد.

2 - نظر هنری برادشر:

هنری برادشر یکی از نویسندگان معروف امریکائی است و در مسایل افغانستان از وقتی به تماس بوده که او سالها به حیث خبرنگار آژانس "ای . پی" در دهلی جدید کار میکرد و بعد ها به حیث متخصص امور شوروی در یکی از مربوطات حکومت امریکا ایفای وظیفه می نمود. کتاب او "افغانستان و تجاوز شوروی..." از جمله اولین کتاب های است که در زمان جهاد به دری ترجمه شده است. او در مورد چند زبانه شدن رهبران حزب دموکراتیک خلق به این نکته اشاره میکند که: «در اسناد اصلی بسا فریبکاری هایی مانند این فریبکاری صورت گرفته بود: تره کی بتاريخ 3 می گفت که: "جنبش مسلحانه انقلابی به وسیله صاحب منصبان وطنخواه و دلیر اردو" صورت گرفته است، اما بتاريخ 9 می او گفت که "این تحول تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و توسط صاحب منصبان وطنخواه عساکر شجاع صورت گرفت." دو سال بعد کارمل گفت که: "قیام نیروهای مترقی اردوی افغانستان بود که سبب سقوط رژیم محمد داؤد در سال 1978 گردید."» (صفحه 94)

این چند زبانی را میتوان دلیلی بر آن دانست که رهبران در قدم اول حتی نمیخواستند از شرکت حزب در کودتا نام ببرند و بعداً مجبور شدند که از نقش حزب در کودتا یاد کنند تا بدانوسیله دستور کودتا را بنام حزب رسمیت بخشند و ذهیت عامه را که کی در عقب کودتا قرار داشته است، از نقش پشت پرده روسها تحریف نمایند.

برادشر می افزاید: «تا تاریخ 30 اپریل صاحب منصبان سابقه دار، توسط اشخاصی که بیشتر عمر شانرا در سازماندهی مخفی سیاسی در تبنانی با سفارت شوروی در کابل سپری کرده بودند، از صحنه رانده شدند.» این گفته به وضاحت میرساند که طی دو سه روز اول کودتا صاحب منصبان سابقه دار اردو از کار برکنار شدند و بجای آنها بیشتر کسانی مقرر شدند که عمری را در زیر تربیه سازمان مخفی سیاسی و در تفاهم با سفارت شوروی گذرانیده بودند.

برادشر در رابطه با پیوند ایدئولوژیک حزب کمونیست شوروی و حزب دموکراتیک خلق می نگارد: «انکار شوروی ها و کمونیست های افغانستان از اینکه صرف در اثر کودتای نظامی رویکار آمده اند، حکم افسانه و روایتی را دارد.» او از امین نقل قول کرده می نویسد: «این ضرور نیست که طبقه کارگر اکثریت را در انقلاب کارگری داشته باشد. ولی مهم آنست که "ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر" مشعل راه انقلاب ما و زعامت حزب دموکراتیک خلق افغانستان است و به اساس همین دلیل است که دیکتاتوری پرولتاری برای ارائه خدمات به دهقانان کشور ایجاد گردیده است.» (صفحه 97)

برادشر به ارتباط گفته ای فوق الذکر حفیظ الله امین این سؤال را مطرح میکند: «اگر این رویداد در افغانستان ادامه انقلاب بلشویکی بوده، پس نقش و طرز تفکر شوروی در آن چه بوده است؟» در جواب این سؤال می افزاید: «نقش مستقیم شوروی توسط ناظرین خارجی مشخص شده است، و در تقویت کودتا سهم شوروی بطور غیرمستقیم به مشاهده رسیده است، بدین معنی که شوروی در تقویت عدم رضائیت و ضدیت با رژیم، آنده صاحب منصبانی که در اتحاد شوروی برای تحصیل میرفتند،

سهام فعالی داشته است. فقط 9 ماه پیش از کودتا، هنگامیکه محمد داؤد روابط را با کشورهای جهان اسلام تقویه کرد و غربی ها با مسکو در بسا مسائل مخالفت داشتند، شوروی ها خواستار وحدت مجدد خلق و پرچم گردیدند و این خود یک عنصر عمده را در پس منظر کودتا نشان میدهد. ولی هنگامیکه کودتا دفعتاً صورت گرفت، سفارت شوروی در کابل مانند سایر سفارتخانه ها و خود محمد داؤد در برابر آن تعجب کردند. الکساندر پوزانف سفیر دایم الخمر شوروی در دریای های بین کوه های هندوکش مصروف ماهی گیری بود و امور سفارت را معاون وی یوری الکسی یوف یک دیپلمات کارآزموده در امور آسیایی اداره میکرد» (صفحه 99)

درباره سهمگیری مشاوران نظامی شوروی در پیشبرد کودتا برادرش اعتراف میکند که: «تقریباً 350 مشاور نظامی شوروی در افغانستان در آنوقت فعالیت های مربوط به کودتا را مشاهده میکردند یا شاید در مورد آن با ایشان از طرف صاحب منصبان کودتاجی اطلاع داده شده بود. صاحب منصبان شوروی با واحد های زرهپوش افغان که میدان هوایی کابل را در اوایل کودتا اشغال کرده بودند، به مشاهده میرسیدند. همچنان گفته میشود که شاید یک تعداد دیگر مشاورین شوروی در پرواز دادن میگ های 21 و سو های 7 از میدان هوایی بگرام کمک کرده باشند. از اینکه یک تعداد از این طیارات راکتهای خود را بدقت به اهداف خود فیر کرده می توانستند، به بعضی مشاهدین غربی موقع داد تا حدس بزنند که پیلوتهای این طیارات روسها بودند... از گزارشات استخباراتی غرب میتوان به این نتیجه رسید که مشاورین اتحاد شوروی که تخصص آنها در تدویر امور قوای زرهدار و هوایی افغانستان نهایت مؤثر بود، در کودتا نقش عمده ای داشتند.» (صفحه 100)

برادرش با وجود اعتراف فوق بازهم نقش شوروی را در کودتا به شکل غیرمستقیم توجیه میکند و می نویسد: «ممکن نیست تا بگوئیم هرگاه ایشان بعد از تعلل در مرحله اول یا بعد از اینکه از سفارت شوروی اجازه گرفتند، در امور کودتا سهم گرفته باشند و ممکن نیست که این سهم گیری ایشان در کودتا شکل قاطعانه را داشته باشد. اما امکان دارد حدس زده شود که راپورهای بین گرفتاری 34 ساعته رهبران حزب دموکراتیک خلق و آغاز کودتا و اقدامات نظامی علیه محمد داؤد و سپس بقدرت رسیدن کمونیست ها در کابل، همه به سفارت شوروی در کابل و مسکو رسیده باشد و چون مشاورین نظامی شوروی همیشه تحت اداره عقیده سیاسی میباشند، و در مرحله اول غیرممکن است که ایشان در کودتا بدون اصدار اوامر مراجع عالییه سهم گرفته باشند... بنابراین کمترین نتیجه گیری را که دول غربی و دیگران در این مورد بعمل آورده اند، اینست که اتحاد شوروی طی سالیان متوالی زمینه را برای کودتایی در افغانستان فراهم ساخته و وقوع آنرا مشاهده میکرد و می توانست آنرا مانع شود یا عقیم سازد، یعنی محمد داؤد را درباره آن اطلاع بدهد. اما بقول همین منابع، شورویها این کودتا را قبلاً پلانگذاری نکرده بودند یا به میان نیاورده بودند، زیرا در آنوقت حزب دموکراتیک خلق افغانستان بسیار ضعیف بود و افغانستان برای یک حکومت مقید مرکزی به سبک لنینی آماده نبود، یا بهر صورت روسها میدانستند که محمد داؤد بزودی به اثر مرگ خودش از صحنه دور میشود.» (صفحه 100)

«یک فرضیه بزرگتر که حکومت دیگر و دیگران آنرا بطور جدی در نظر گرفته اند، اینست که مسکو نقشی را که در راه کمک و موفقیت این کودتا به مامورین مؤظف خود اعطاء کرد و اما خود را بطور علنی با آن متعهد نساخت تا مبادا ناکام شود.» (صفحه 100)

این نکته بس مهم است که شوروی در آنوقت از دو موضوع نگران بود: یکی اینکه به کامیابی کودتا به نظر شک و تردید می نگریست و نمیخواست در صورت ناکامی کودتا مناسبات سرد را که از مدتی دامنگیر روابط افغانستان و شوروی شده بود، بیش از پیش به مشکل مواجه سازد و دیگر اینکه میدانست که علنی شدن دست شوروی در کودتا در شرایط "جنگ سرد" تأثیر ناگوار در ساحه بین المللی و به نفع تحریک ماشینری تبلیغات غرب علیه شوروی تمام می شد. لذا حکومت شوروی به احتیاط بسیار زیاد کوشید خود را به نحوی از جریان بدور نگهدارد و فقط به وسیله دستگاه های استخباراتی زیر نام مشاورین و سفارت خود - طبق نظریاتی که در بالا ذکر شد، غیرمستقیم در راه اندازی کودتا و حمایت از آن نقش بازی کند.

سوم - نظر کسانیکه نقش مستقیم شوروی را در کودتا یک واقعیت غیرقابل انکار میدانند:

در این دسته بیشتر افغانهایی شامل اند که با هیچ یک از جناح های خلق و پرچم وابسته نبوده و نظریات خود را تا حد زیاد به رویت چشم دیدها و نیز بررسی شواهد و قراین بطور منطقی و آوردن برهان و دلیل ارائه نموده اند. بيمورد نخواهد بود که در آغاز این مبحث ذکر مختصر از گزارش "ویلهم دیتیل" نویسنده کتاب "گذرگاه افغانستان" نمایم که از یک متخصص آلمانی به حیث یک شاهد عینی نقل قول میکند:

1 - ویلهم دیتیل:

دیتیل در صفحه (41 - 42) کتاب خود می نویسد:

کارل هاینریش رودرز پروف (K. H. Rudersprof) و تعدادی زیاد از همکارانش که در سازمان کمکهای آلمان فدرال به کشورهای درحال رشد مشغول کار در یکی از پروژه های اطراف شهر و نزدیک میدان هوایی بگرام مصروف بودند، اشاره به دلایلی میکند که از ورای آن میتوان به اشتراک مستقیم شوروی در کودتا 7 ثور پی برد. آلمانی موصوف اذعان میدارد که: «برای ما ها عجیب بود که تعداد زیادی طیاره و آنهم از نوع شکاری مرتباً در حال پرواز باشند. باخود گفتیم که آیا نیروی هوایی افغانستان حق پرواز های تمرینی را در آخر هفته دارند...؟»

او تصریح میکند که: «از ساعت 4 تا 5 بعد از ظهر مرتباً پروازهای از میدان بگرام در جهت قصر ریاست جمهوری انجام می شد. این طیارات قصر را بمباران میکردند... در همان ساعات اول حمله دستگاه های تمام اتوماتیک دفاع زمین به هوا از کار افتاد. بعدها منابع موثق خبری گزارش دادند که دست کم دو فروند [بال] از این هوا پیما ها به وسیله پیلوتهای روسی هدایت می شدند. آنچه مسلم است بدون پشتیبانی روسها انجام انقلاب ثور افغانستان غیر ممکن بود. یکی از دلایل این ادعا آنست که کنترل ارتش [اردوی] افغانستان در دست روسها قرار داشت.»

2 - نظرمیر محمد صدیق فرهنگ:

فرهنگ در جلد دوم کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" (صفحه 81) می نویسد: «راجع به همدستی خارجی با کودتاجیان نظریه قبول شده در افغانستان این است که روسها مستقیماً در کودتا دست داشتند.» او به تاسی از نظر داکتر حق شناس می افزاید که: «به ساعت یک شب طیارات روسی از تاشکند به پرواز درآمدند و ارگ جمهوری محمد داؤد خان را تا حوالی ساعات 3 شب پی هم و به

شدت بمبارد نمودند.» او همچنان از نظرسید قاسم رشتیا یادآوری میکند که موصوف: «این عملیات را جزء نقشهٔ فراگیری می‌شمارد که مدتها پیش در مسکو طرح گردیده بود و اجرای آن گام به گام در محل اجراء گذاشته شد.»

فرهنگ از جمله مؤلفان خارجی از "کلدیپ نایر" روزنامه نگار هندی نقل میکند که گفته بود: «شهود عینی در کابل، افراد روسی را به چشم خود دیدند که تانکها را رهبری میکردند و علاوه میکند که مسکو از نقشهٔ کودتا آگهی داشت.» علاوهً فرهنگ از "ولادیمیر کازیکین" - مامور سابق کی.جی.بی که بعد به امریکا پناهنده شد، این مطلب را اقتباس میکند که در مصاحبه با نیویارک تایمز (شماره 22 نوامبر 1982) گفته بود: «چون دولت محمد داؤد خان به دنبال قتل میراکبر خیبر به گرفتاری رهبران حزب دموکراتیک خلق اقدام کرد، اینان با سفارت شوروی در کابل در تماس و طالب هدایت شدند. سفارت در جواب به ایشان اطمینان داد که اگر به کودتا دست بزنند، مسکو از آن پشتیبانی خواهد کرد.»

فرهنگ پس از نقل قول های فوق به چنین نظر میرسد که: «هرچند مقامات شوروی تا کنون به مداخله در کودتای ثور به صراحت اعتراف نکرده اند، اما احتمال چنین اعتراف در آینده موجود است و در هر حال مدارک بالا هرگونه شک و شبهه را در این موضوع منتفی می‌سازد.» (صفحه 81)

به عبارت دیگر فرهنگ به استناد با دلایلی که از قول دیگران بیان نمود، به این نظر رسیده که روزی مسکو به اشتراک خود در کودتای ثور اعتراف خواهد کرد. اما از کودتای ثور تا حال که 39 سال میگذرد، مقامات شوروی سابق و نیز روسیه موجود هیچگاه در مورد اشتراک و سهمگیری مراجع مربوطه شان در آن کودتا اعتراف نکرده و نخواهند کرد و این مسئولیت تاریخی را که توأم با ظالمانه ترین شیوه قتل عام یک خانواده اعم از اطفال و زنان بود، قبول نخواهند کرد و دستاویزی مبنی بر سیاست تعرضی خود در افغانستان و مداخلهٔ مستقیم در تغییر رژیم و نصب دست نشانندگان خود، نخواهد داد.

3 - نظر انجنیر نجیب الله داوری:

انجنیرداوری - یکی از محققان جوان افغان است که در روز 7 ثور به حیث سرباز در دفتر اوپراسیون ریاست ارکان قطعه مخابره قوای مرکز در دفتر تورن عبدالقیم رؤفی آمر اوپراسیون قطعه مذکور اجرای وظیفه میکرد. داوری طی مقاله تحت عنوان "درسوگ سی سالگی سقوط اولین جمهوریت، شهادت داؤد خان و پیروزی کودتای ثور" (منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 22 اپریل 2008) شرحی مبسوطی در زمینه دارد و در نهایت به ارتباط این سؤال که آیا کودتای ثور بدستور شوروی ها صورت گرفت و آیا روسها در خنثی سازی عملیات طرفداران داؤد خان در روز 7 ثور دست داشتند یا خیر، به یک تعداد رویداد ها اشاره میکند، از جمله: چگونگی توطئه قتل جنرال محمد یونس قوماندان فرقه 11 ننگرها، و نیز خنثی ساختن اقدامات دگرجنرال محمد عظیم وزیری قوماندان قول اردوی قندهار [در اینجا قابل یادآوریست که در نوشته انجنیرداوری دو اشتباه صورت گرفته: یکی - اسم قوماندان قول اردوی قندهار را محمد "نعیم" وزیری نوشته و دوم گفته که موصوف در آنجا به قتل رسید، درحالیکه او را یکی دو روز بعد توسط طیاره به کابل آوردند و در وزارت دفاع در جمع دیگران زندانی ساختند و اینکه بعداً چه بلایی برسر او آمد نمیدانم]. همچنان انجنیر

د پانو شمیره: له 104 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

داوری به نقل قول از تورن عبدالقیوم رؤفی در مورد مواصلت جنرال رسولی و اجراءات او و بالاخره ناپدید شدنش گزارش دلچسپ و مستند ارائه کرده است.

یکی از نکات مهم در بررسی انجنیر داوری در ارتباط با نقش روسها در کودتا همانا برقرار کردن تماس فوری و عاجل حفیظ الله امین و یا گروه های نظامی با یکدیگر است که از چه طریق آنها توانستند پیام ها و دستور ها را به دیگر اعضای خود بخصوص در قطعات نظامی ولایات برسانند. داوری می نویسد: «عده ای میگویند که پلان اجرای کودتا توسط حفیظ الله امین طرح و بعد هم در یک شب بارانی یعنی شب 7/6 ثور 1357 توسط سیدمحمد گلابزوی به افسران مربوط ابلاغ شد که "فردا بمجرد رسیدن به قطعات شان اقدام نمایند" او در باره نارسائی اطلاع دهی به این نکته اشاره میکند و می نویسد: «از آنجائیکه تعداد زیاد افسران پرچمی که در اوایل از موضوع اطلاع نداشتند، سرسختانه در داخل ارگ از محمد داؤد دفاع مینمودند.» او در ادامه می افزاید: «ولی موضوع به همین سادگی نیست. چیزی دیگری که در اینجا بصورت واضح میتوان بالای آن تأکید کرد که سازمان "افسران انقلابی" به رهبری دگروال عبدالقادر در قطعات نظامی ولایات کشور هم دساتیری در مورد کودتا از طرف سازمان استخباراتی نظامی شوروی موسوم به "جی. آر. یو" دریافت داشته تا هرگونه حرکتی به طرفداری محمد داؤد را خنثی نمایند.»

نجیب داوری می نویسد: «در این هیچ جای شک نیست که میان سازمان استخباراتی نظامی شوروی و حفیظ الله امین مفاهیم قبلی و قرار و مدار های به ارتباط اجرای کودتای ثور وجود داشته و اینکه بعد از کودتا حفیظ الله امین بی مهابا غر میزد، بدون شک تکیه گاه با قدرتی چون سازمان استخباراتی نظامی شوروی را در عقب خود داشت.» موصوف می افزاید: «در آنوقت تکنالوژی تیلیفون موبایل در هیچ جای دنیا مورد استفاده عوام قرار نداشت. چند لین محدود تیلیفون کلاسیک میان مرکز و ولایات افغانستان در اختیار وزارت مخابرات بود و حفیظ الله امین هرگز امکانات این را نداشت تا از تیلیفون مذکور با افسران خلقی اش صحبت و امر صدور انقلاب را بدهد و همچنان در حالیکه دولت و اردوی محمد داؤد برسر قدرت بود و حفیظ الله امین و افرادش توانائی این را نداشتند تا از طریق مخابرات اردو با اعضای حزب شان مستقر در قطعات ولایات بر سر شورش نظامی صحبت نمایند و باز هم در ظرف چند ساعت محدود افراد خلقی امکانات این را نداشتند تا خود شان را به ولایات رسانیده و اوامر مربوط را به طرف های ذیدخل برسانند. لذا شکی نیست که افسران ارتباطی جی.آر.یو که در قطعات مختلف افغانستان مصروف خدمت بودند، با تیلیفون های کوچک دستی که در آنوقت نظامیان شوروی و امریکائی هر دو در اختیار داشتند، مجهز و اوامر مربوط را دریافت میداشته اند.»

با این شرح نجیب داوری منطقاً به این نتیجه میرسد که پخش سریع و مخفی دساتیر قیام و کودتا در بین رده های مختلف نظامیان کودتاچی بخصوص در رده های پایان در چنان فرصت کوتاه و با حساسیت بسیار زیاد کار عادی نبود، مگر آنکه اینکار با وسایل و امکانات فراهم شده توسط مراجع استخباراتی شوروی قبلاً تدارک دیده شده باشد.

4. نظر صمد غوث:

عبدالصمد غوث - یک تن از کارمندان عالی رتبه وزارت امورخارج افغانستان و در اخیر معین سیاسی آن وزارت و یکی از معتمدان رئیس جمهور محمد داؤد در کتاب "سقوط افغانستان - بیان یک شاهد عینی" که توسط پوهندوی محمد یونس طغیان ساکابی از انگلیسی به دری ترجمه شده (چاپ

دوم، پشاور جدی 1378ش) از صفحه 262 تا 271 شرحی مبسوطی تحت عنوان "تحلیلی از فروپاشی جمهوریت" دارد که در اینجا بعضی نکات مهم آنرا در ارتباط با نقش شوروی در کودتا اقتباس میدارم:

صمد غوث در آغاز مبحث این سؤال را مطرح میکند که: «چرا رژیم محمد داؤد که در ظاهر استوار معلوم میشد، اینقدر به آسانی و زودی فروپاشید؟» او در جواب می نویسد: «یقیناً که به این سؤال کدام جواب مشخص وجود ندارد، مگر یک مسئله مشخص است، مثلیکه بعضی نویسنده های غربی نوشته اند، مظاهرات در جاده ها، کمبود مواد خوراکی یا نا آرامی متعلمان [محصلان] سبب مرگ ناگهانی رژیم محمد داؤد نبود. هرباشنده کابل تصدیق خواهد کرد که در آن روزها، پیش از کودتا و یا در همان روز کودتا هیچ مظاهره یی در کابل صورت نگرفته بود (غیر از جنازه خیبر که ذکرش رفت)، نه کمبود مواد غذایی وجود داشت و نه ناقراری متعلمان. یک مسئله دیگر همین گونه یقینی بود که اراده یکدسته از افسران نظامی کمونیست سبب موفقیت آنها شده بود، و علاوه از هر چی پلانگذاری و کمک شوروی. افسران نظامی کمونیست با یک تحرک محتاطانه و سنجیده شده به سرعت قوای هوایی را در اختیار گرفته و آنرا بگونه مؤثری به نفع خویش بکار انداختند. با بدست آوردن آن وسایل تباه کننده جنگی (طیارات میگ از میدان هوایی تاشکند نیز شاید آنها را کمک کرده باشد)، آنها تا آنجا پیش رفتند که برای افراد وفادار محمد داؤد که تعداد شان هم زیاد بود، وقت آنرا ندادند که تلاش آنها را به عقب بزنند.» او در این ارتباط از یک شعر قدیمی انگلیسی یاد میکند که محتوایش چنین است: «ره مستقیم هزاران نفر را، سه تن در کمینگه تواند گرفت» (صفحه 262)

سپس صمد غوث روی بحث را بیشتر به جانب وجه سیاسی موضوع می کشاند و از بیان خروسچف صدراعظم اتحاد شوروی یاد میکند که گفته بود افغانستان: «یگانه دریچه باز بسوی غرب است که اتحاد شوروی بوسیله آن نفس می کشد.» او می افزاید: «روسها کوشش میکردند که در افغانستان تاحد امکان به شکل بادار افغانستان خود را جا بزنند. در نخستین سالهای دهه 1970 آنها یقین داشتند که به اهداف خویش نایل آمده اند، مگر در 1975 مایوس شده بودند. عملیات محمد داؤد علیه کمونیستهای محلی [خلق و پرچم]، موفقیت افغانستان در گسترش دریافت کمک و در نتیجه آن تضعیف انحصار شوروی بر افغانستان، بهتر شدن روابط با پاکستان و... امکان ساختن محور تهران - کابل - اسلام آباد با تمایل غرب، شوروی ها را به لرزه درآورده بود که میدانستند افغانستان بزودی از کنار آنها می رود. آنها همه عوامل را در تسخیر افغانستان آماده ساخته بودند.» (صفحه 266)

صمد غوث می افزاید: «در بهار 1977 پس از شکررنجی میان محمد داؤد و بریژنف، روسها حتماً این گمان را کرده بودند که محمد داؤد چنان شخصیتی نبود که برای خوشی خاطر روسها، خط مشی خود را تغییر دهد. شاید پس از دیدار او شوروی ها فیصله کردند که محمد داؤد و جمهوریت او را هرچه زودتر براندازند. بهرحال به فکر شوروی ها فضای بین المللی مساعد بود و همچنان جریان حوادث در ایران. شکی وجود ندارد که آنرا کشته شدن میر اکبر خیبر هم تسریع کرد. پیروزی کمونیستها [در کودتا] عملی کردن ادغام افغانستان را به اتحاد شوروی تندتر ساخت.» (صفحه 267)

او علاوه میکند که: «رهبری کمونیستهای محلی برای روسها اطمینان دادند که کشته شدن خیبر وحدت آنها را استحکام بخشیده است و برای کمونیستها چنین اوضاع مساعدی باز مشکل است که پدید آید. مهمتر از این، گفته شد که حفیظ الله امین به روسها گفته بود که محمد داؤد فیصله کرده است که همه سازمانهای کمونیستی در افغانستان را نابود کند. مسکو نمیتوانست اینرا اجازه بدهد. انجام محاکمه

علنی و بیطرفانه رهبری کمونیستها، همچنانیکه محمد داؤد میخواست، ضرور بود، طوریکه جریان محاکمه در افغانستان فعالیت‌های شوروی را برای مردم افغانستان آشکار می ساخت.» (صفحه 168)

صمد غوث در ادامه می نویسد: «بهرحال چنین ثبوتی در دست است که روسها از انجام کودتای پیش از وقت متردد بودند. آنها به نیروی ائتلافی خلق و پرچم باور نداشتند. روسها با برانداختن رژیم داؤد و بجای آن آوردن یک نظام کمونیستی برای یک حزب مؤثر و حقیقی که خلق و پرچم را بصورت مکمل توحید نمایند، سنجش کرده بودند. آنها در قوای مسلح به صلاحیت افسران کمونیست مطمئن بودند که به همکاری مشاورین شان کودتای مسلحانه را میتوانند انجام دهند. مگر آن کفایت نمیکرد. برای گرفتن یک کشور و اداره کردن آن، به کادرهای فراوان ملکی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عناصر وفادار نزدیک به شوروی ضرورت بود. علاوه از این اتحاد شوروی متیقن بود که اختلاف میان پرچم و خلق نه تنها هدایات کمونیست‌های اتحاد شوروی را بی اثر می سازد، بلکه رهبر و سرپرست هر دو گروه، اتحاد شوروی را در رقابت های نا مناسب خویش مصروف ساخته بودند.» (صفحه 269)

مؤلف کتاب "سقوط افغانستان" - صمد غوث پس از تحلیل جوانب سیاست خارجی موضوع به این نتیجه میرسد که: «حاجتی نیست تصور شود که شورویها از وقوع کودتا خبر بودند، یا نه؛ در این شکی وجود ندارد که شوروی ها براساس عوامل مختلف فیصله کرده بودند که محمد داؤد به سقوط مواجه شود. بجز از همراهی آشکار شورویها، هیچکس جرأت گرفتن و کشتن او را نداشت. در این شکی وجود ندارد که شورویها نه صرف پلانگذار کودتا بودند، بلکه در مراحل مختلف برای عملی کردن آن، مسئولیت های مشخصی را بدوش داشتند.» (صفحه 270)

5 - نظر فرهاد لبیب:

بتاریخ 4 جنوری 2009 نوشته ای از فرهاد لبیب تحت عنوان "عمق فاجعه" به سایت "کابل پرس" به نشر رسید که بعداً این نوشته در سایت های دیگر نیز انتشار یافت. داکتر سیاه سنگ در کتاب "و آن گلوله باران..." (از صفحه 189 تا 193) قسمت های از این نوشته را اقتباس کرده که بعضی نکات مهم آن در اینجا اقتباس میشود:

لبیب در مورد دست داشتن روسها در کودتای 7 ثور موضوعاتی را به قسم سؤال و جواب مطرح میکند و میکوشد تا با ارائه جوابها، منطقاً دست روسها را در کودتا به اثبات برساند. در قدم اول او در باره انتخاب امام الدین و توظیف او به یک ماموریت سرنوشت ساز از خود می پرسد: «منطقاً برای ایفای چنین عملیاتها، بخصوص دستگیری یا کشتن رئیس جمهور، افراد عادی و غیرورزیده فرستاده نمیشوند. ساده لوحانه خواهد بود، اگر بپذیریم که رهبری کودتا هر قدر احمق هم بوده باشند، برای دستگیری داؤد خان، افراد ناآگاه و آموزش نادیده را به داخل ارگ ریاست جمهوری بفرستند. زیرا کودتاچیان دقیقاً میدانستند که این عملیات خاص و مهم در حقیقت سرنوشت کودتا را تعیین میکند. به این ترتیب هر انسان دقیق و عاقل باید بپذیرد که افراد فرستاده شده برای دستگیری رئیس جمهور وقت، باید از جمله ورزیده ترین، قابل اعتماد ترین و همچنان آشنا به رمز و راز عملیات نظامی بوده باشند.»

با این توضیح لبیب این سؤال را مطرح میکند که: «چرا در جریان چنین حرکت فوق العاده و خونین تنها و تنها امام الدین مطرح باشد؟ اگر فرض کنیم همراهان وی همان چهار نفر افسر یا چهار نفر

عسکر مربوط به اردوی افغانستان بوده باشند، میتوان گفت که در واقع همه آنها قاتلان رئیس جمهور اند، نه صرفاً امام الدین. در اینصورت چرا تنها امام الدین پس از شهادت رئیس جمهور به نام و نشان و مقام میرسد و همراهانش همه گمنام می مانند؟ اگر همراهان او از منسوبین اردوی افغانستان بوده و مصدر چنین خدمت و سرسپردگی برای حزب و رژیم کودتا شده بودند، آیا مستحق مقام و امتیاز رسمی از نوع امتیازات امام الدین نبودند؟ اگر همراهان مسلح او واقعاً افغان و در اردوی افغانستان می بودند، آیا طی اینهمه سالها، تذکری یا شکایتی لافل نزد دوستان و همقطاران خویش به میان نمی آوردند؟ چرا تنها امام الدین زخمی شده و بعداً قهرمان داستان معرفی میشود؟»

لیبب به استناد قادر که گفته بود: "من و وطنجار به سوی ارگ جمهوری حرکت کردیم، ولی رفقا جلو ما را گرفتند و به دو نفر دیگر ماموریت دادند که نزد داؤد خان بروند"، سؤالهای مهم دیگری را به میان می آورد: «این رفقا که صلاحیت بالاتر از صلاحیت کمیته مرکزی حزب را داشتند، چه کسانی بودند؟ چرا قادر از افشای هویت مرموز و مجهول این رفقا که حتی حرف مفت شان مافوق حکم رهبری حزب دموکراتیک خلق است، رندانه ابا می ورزد؟ چرا این رازها همچنان پنهان می مانند؟»

فرهاد لیبب می افزاید: «همه به خوبی میدانند که منسوبین اردوی افغانستان هیچگاه به خاطر همچو عملیاتها (هجوم به قصر، دستگیری یا کشتن رئیس جمهور) آموزش ندیده و هرگز تدریس نشده بودند، پس این چگونه امکان دارد که چهار یا پنج مهاجم کودتایی بتوانند تعدادی بیش از یازده تا هفده نفر را که تعدادی شان نیز مسلح بودند، به قتل برسانند و خود شان به استثنای یک نفر (امام الدین) دیگر هیچیک حتی زخمی نشوند؟»

لیبب با این سؤال خود چنین نتیجه میگیرد: «عملیاتی که در اولین ساعات روز 8 ثور 1357 در ارگ رخ میدهد و در نتیجه آن رئیس جمهور و شمار زیادی از اعضای خانواده اش به شهادت میرسند، طرز و شیوه این عملیات در تاریخ افغانستان هرگز سابقه نداشته است، به خصوص در قسمت گشایش آتش به روی زنان و کودکان که خارج از محل رئیس جمهور [در اتاق دیگر] قرار داشتند، مگر اینکه منطقاً دست کماندو های روسی ملیس با لباس اردوی افغانستان را در این عمل ننگین دخیل بدانیم. باید گفت که این عملیات از چندین نگاه، شباهت زیادی با عملیات در تپه تاج بیگ علیه حفیظ الله امین و نزدیکانش در شام ششم جدی 1358 (27 دسمبر 1979) دارد.»

لیبب می پرسد که چرا امام الدین از افشای نام همراهانش در عملیات طفره می رود؟ و می افزاید: «امام الدین یک هفته بعد از کودتای ثور جریان را به من (فرهاد لیبب) چنین بیان کرد: "وقتی برایم امر شد که داؤد خان را دستگیر کنم، کسی حاضر نشد با من به دورن ارگ برود. درپوری را که می شناختم، زرهپوش را به داخل ارگ حرکت داد و چهار نفر عسکری را که نمی شناختم، با من همراه شدند."»

لیبب می نویسد: «بگذریم از اینکه حالا امام الدین همه صحبتها و گفتار خود را انکار میکند و می افزاید که همراهانش را بیاد ندارد! نکته جالب و چشمگیر اینست: فتح محمد نام را خوب به یاد دارد که وی را به شفاخانه انتقال داده است، نامها و حتی صحبت های کسانی را هنوز بیاد دارد که آنها را در عملیات رادیو افغانستان دیده بود، آنهم درحالتی که از دست و شانه اش خون میچکید، ولی تفنگداران مهمی را که با او یکجا به آن عملیات "برگشت ناپذیر" رفتند، به یاد ندارد.... جالبتر اینکه امام الدین در آن حالت وخیم بین مرگ و زندگی [به گفته خودش "قریب الموت] حتی میتواند راپور عملیات موفقیت آمیز خود را بصورت دقیق به رهبری کودتا در عمارت رادیو افغانستان تقدیم کند.»

د پانو شمیره: له 108 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

لیبب به این نکته معترضه اشاره میکند و می نگارد: «اینکه اگر امام الدین امر رهبری کودتا مینی بر عملیات ارگ را از سوی شهناز تنی حاصل کرده بود، چرا راپور نتیجه عملیات مذکور را به اساس رعایت سلسله مراتب نظامی به خود شهناز تنی [در آنوقت مشهور به تورن شهناز بود و تخلص "تنی" را نداشت] که طبعاً در همان نواحی حاضر بوده است، تقدیم نکرد و به جای آن، خود را با چنان وضع وخیم به عمارت رادیو رسانیده و راپور را بدون رعایت سلسله مراتب عسکری، راساً به مقر رهبری کودتا رسانید؟»

از بیانات و استدلال فوق، فرهاد لیبب به این نتیجه میرسد که: «قاتلان اصلی رئیس جمهور محمد داؤد نه افراد مربوط به اردوی افغانستان و نه هم از منسوبین مؤسسات تعلیمی اردوی کشور، بلکه چهارتن افراد ورزیده و تربیه شده ای سازمان اطلاعات شوروی سابق (کی.جی.بی.) و تشکیلات استخباراتی نظامی آن کشور (جی. آر. یو) بوده اند که به گونه حساب شده و طبق برنامه خاص با امام الدین یکجا شده و پس از انجام عملیات، واپس به محل اختفای شان برگشته اند.» حتی لیبب به این نظر است که: «امام الدین غالباً در این عملیات وظیفه رهنما و ترجمان کوماندوهای روسی را بعهده داشته است و بس.» لیبب به این نکته اشاره میکند که: «هرگاه واپسین سخنان شهید محمد داؤد را که گفته بود: "من به روسها و کمونیستان تسلیم نمیشوم!"، مدنظر بگیریم، تا حدود زیاد به اسرار پنهان ساخته شده ای [دست روسها در قتل رئیس جمهور و خانواده اش] پی خواهیم برد.»

علاوتاً فرهاد لیبب که خودش صاحب منصب قوای هوایی بود، در کتاب دست نویس خود یحت عنوان "چند سطر شکسته درباره تجاوز روس در افغانستان" (صفحه 67) در مورد معلمان جدیدالورود پرواز می نویسد که: «در اسرع وقت از طرف سفارت روس برای پیلوتان روسی که در میدان هوایی بگرام و خواجه رواش ایفای وظیفه مینمودند، بنام معلمین پرواز دستور داده شد که ارگ را زیر آتش گرفته و تانکهای فرقه ریشخور را نابود کنند.» او می افزاید: «قابل تذکر است که قبل از کودتا در میدان هوایی بگرام صرف دو غند طیاره شکاری وجود داشت که در هرکندک آن دو نفر پیلوت روسی بنام معلمین پرواز مصروف کار بودند. یک هفته قبل از کودتا براین رقم یعنی 12 نفر پیلوت، 12 نفر دیگر بنام اینکه دیگران [معلمان قبلی] تبدیل شده اند، داخل میدان گردیده بودند. خلاصه بعد از ساعت 2 بجه شب الی کشته شدن داؤد خان قومانده و فعالیت کودتا مستقیماً از طرف سفارت روس و روس ها عملی میگردد.»

در پایان این بخش باید خاطر نشان ساخت که سؤالهای زیادی در مورد کفایت و اهلیت مسلکی نظامیان کودتایی نیز وجود دارد که چطور آنها در ظرف یک روز همه تدارکات کودتا را از آماده ساختن تانکها و بیرون کشیدن آنها از قوای 4 زره دار، خنثی ساختن قوای 15 زره دار و امر بدست آوردن تعداد زیاد مرمی و تجهیزات از مؤظفین دیپو ها ، احضار رده های پایان تانکیست ها و آماده ساختن شان در وقت معینه برای انجام عملیات، و در نهایت همه کارروائی های یک شخص یعنی دگروال عبدالقادر در قوای هوایی که بسیار شباهت به صحنه های فلم های "جیمز باند" دارد، همه و همه این ذهنیت را منطقاً تا سرحد واقعیت تقویه میکند که انجام این امور بدون موجودیت یک دست قوی پشت پرده یعنی روسها ناممکن بود.

اینکه گفته میشود که هیچ سند و مدرکی مؤثق برای اثبات این ادعا به نشر نرسیده و در دسترس نیست، به هیچ وجه معنی آنرا ندارد که از اشتراک روسها در راه اندازی کودتا چشم پوشیده شود. روسها مثل انگلیسها در اجرای چنین عملیات تجارب بسیار فراوان دارند و آنها در همچو موضوعات حساس

بخصوص در شرایط جنگ سرد که در آنوقت بین شرق و غرب به شدت جریان داشت، ناگزیر بودند تا در همچو عملیات خطیر کمال احتیاط و دقت را رعایت کنند و نگذارند رقبای جنگ سرد علیه آنها اعاده سند و ثبوت نمایند. لذا طوریکه گفته میشود که در آن روز سفیر شوروی از کابل بطرف "بند سرده" و کوتل تخت رفت و از آنجا اوضاع را زیر مراقبت گرفت و اکثر مشاورین شوروی در آن روز از نظر ها پنهان بودند، مگر چند نفر معدود که در قوای 4 رزهدار و نیز در حواشی میدان هوایی کابل دیده شدند.

علاوتاً پرواز طیارات شکاری در چند مرحله چه بر فراز ارگ و چه در ساحات قوای مرکز و فرقه ریشخور و نیز در حوالی صبح 8 ثور در امتداد سرک دارالامان با چنان مهارت و تردستی عملیات میکردند که حتی دیپلمات های غربی مقیم کابل از مهارت آنها در حیرت و تعجب بودند. جای شک نیست که تعداد پیلوتهای روسی که جدیداً به حیث معلمان پرواز بر علاوه 12 معلم قبلی چند روز قبل به میدان بگرام آمده بودند، کسانی هم برای همین مقصد به آنجا اعزام شده باشند. (والله اعلم)



از راست به چپ: نفر دوم جنرال نبی عظیمی، ببرک کارمل، جنرال عبدالقادر، داکتر نجیب، مشاور روسی و تعدادی دیگر در عقب عکس دیده میشوند

د پانو شمیره: له 110 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

بخش نهم

متن فشرده مصاحبه محمد داود محمود غازی - یک شاهد عینی

محمد داود محمود غازی پسر نظام الدین محمود غازی و تورپیکی داود غازی است که از طرف پدر نواسه سپهسالار شاه محمودخان غازی و از طرف مادر نواسه شهید محمد داود اولین رئیس جمهور افغانستان میباشد. او از حوالی ظهر روز 7 ثور تا صبح روز 8 ثور و سقوط ارگ بدست کودتاچیان ناظر و شاهد رویداد های خونبار همان روز و شب مصیبت بار بود و بعد از 39 سال حاضر شد با تلویزیون "بهار" با گرداننده برنامه "نگاه نو" مصاحبه کند و خاطرات و چشم دید های خود را از طریق آن برنامه با هموطنان شریک سازد.

بدون شک یادآوری آن لحظات خونبار و خاطره های طاقت فرسا و جواب گفتن به سؤالهای حساس و مهم که با تغییر مسیر تاریخ کشور پیوند دارد، با وجود گذشت تقریباً 4 دهه و با آنکه درد آنرا چرخ زمان و حوادث بعدی تاحدی تسکین داده، کار ساده نیست. اینکه چرا این عضو خانواده محمد داود شهید تا کنون به بیان خاطرات خود از آن رویداد حزين نپرداخته است، جواب این سؤال را میتوان از سیما و طرز ادای بیانات او در آن برنامه که بامتانت خاص و سادگی کلام و اما پر از غم و اندوه بود، به وضاحت دریافت. بدینوسیله از حضور جناب محمد داود نظام غازی (از این به بعد ایشان را در این نوشته با اختصار "داود جان" می نامم تا از پدرکلانش شهید محمد داود تفکیک شده بتواند.) در این مصاحبه پرمحتوا و دلچسپ تاریخی قدردانی میکنم و نیز از گرداننده برنامه کمال امتنان دارم که همچو زمینه را برای آگاهی علاقمندان این موضوع فراهم ساخت.

من این مصاحبه را یک سند مهم تاریخی می دانم، به این دلیل که مصاحبه شونده (داود جان) دقیقاً کوشیده تا چشم دیدهای خود را، آنچه به نظرش رسیده و آنچه را به گوش خود شنیده، در برابر کمره و برطبق سؤال و بدون گریز از مطلب بیان کند و هر آنچه که نمیدانسته، به وضاحت گفته است که نمی فهمد. گذشته از آن وقتی اظهارات او را با گفته های دیگر شاهدان عینی مقایسه میدارم، برایم صحت گفتار و صداقت او در بیان رویدادها به اثبات میرسد. با بررسی و تدقیق مأخذ متعدد دیگر در این مورد، هیچ نکته ای را در گفتار داود جان پیدا نکردم که نشانه ای از اضافه گوئی و یا پنهان کاری در اصل موضوع بوده باشد. حتی با استناد گفتار او میتوان به نکات معشوش دیگر راه یافت. لذا میکوشم این مصاحبه مهم را با دقت هر چه بیشتر، تا جائیکه به مسائل تاریخی کشور ارتباط میگیرد، از روی کلیپ ویدیویی موجود در "یوتیوب" به قید قلم آورم و به حیث یک سند در این بخش این سلسله بگنجانم.

قبل از آن میخواهم به این نکته اشاره کنم که محتوای این مصاحبه را میتوان در سه قسمت از هم جدا کرد: قسمت اول آن بیشتر در باره معرفی اعضای خانواده و قرابت های باهمی ایشان است که یک صحبت مقدماتی در موضوع محسوب میشود و قسمت اخیر آن پس از سقوط ارگ بدست کودتاچیان، شامل شرح حال داود جان و برخی دیگر از اعضای خانواده میگردد که از فاجعه 7 ثورجان بسلامت بردند و این بخش شکل اختتامیه را دارد. از آنجائیکه قسمت اول و آخر مصاحبه کمتر با موضوع بحث ما در این نوشته ارتباط میگیرد، لذا به ذکر خلاصه آن اکتفا میشود. اما قسمت اصلی و قابل توجه مصاحبه همانا چشم دیدهای داود جان است که از همان لحظه شنیدن اولین آواز مهیب یک

انفجار و آمدن به ارگ حوالی ظهر روز 7 ثور آغاز میشود و تا لحظاتی که شاهد کشته شدن تعدادی زیاد اعضای خانواده خود به شمول پدرکلان، مادرکلان، ماماها و خاله هایش و دیگر رویداد های مهم در روز بعد یعنی جمعه 8 ثور (28 اپریل 1978) بوده است، ادامه می یابد. نظریه اهمیت تاریخی این قسمت کوشیده ام تا جریان مکمل مصاحبه را از روی کلیپ مذکور به قید قلم آورم، طوریکه در آن مختصری از سؤالیهای گرداننده برنامه را در داخل براکت {...} و پاسخ های داؤد جان را در ادامه بگنجانم. آنچه در بین براکت [...] آمده، طبق معمول همیشگی مطالبی توضیحی را در بردارد که از این قلم علاوه شده است.

سوالها و جوابهای تعارفی:

گرداننده برنامه پس از ابراز امتنان از حضور مهمان خود در برنامه، با طرح سؤالیهای متعدد از داؤد جان خواست تا در باره خود و خانواده خود معلومات دهد که عصاره همه سؤالاها و جوابها چنین خلاصه میشود:

داؤد جان گفت: نامم محمد داؤد محمود غازی، نا پدرم نظام الدین محمودغازی و نام مادرم تورپیکی داؤد غازی است. پدر کلان پدری ام صدراعظم صاحب شاه محمود خان غازی و پدر کلان مادری ام شهید محمد داؤد خان میباشد. برادر بزرگم شاه محمود نام دارد که در کابل زندگی میکند و خواهرم زهرا که در هندوستان اقامت دارد. فامیل پدرکلانم به شمول مادرکلانم متشکل از سه پسر و چهار دختر و تعدادی از نواسه ها بود. ماما هایم هریک: ماما عمرجان، ماما خالد و ماما ویس و خاله هایم: خاله شینکی، خاله درخانی و خاله زرلشتی بودند. مادرم را خدا بیخشد - تورپیکی دختر کلان پدر کلانم بود. خاله شینکی و خاله زرلشتی را خدا بیخشد - هر دو در همان حادثه در قصر گلخانه شهید شدند و اما خاله درخانی در وقت حادثه در سویس زندگی میکرد و شوهرش توریالی نور در آنجا داکترطب بود. خاله درخانی دو پسر بنام های اکبر و داؤد دارد و دخترش چند وقت پیش فوت کرد.

{دوران کودکی تانرا چگونه گذشتانید، در کجا و با کی بودید؟}: دوران کودکی را در کابل بودم. وقتیکه ده ماهه بودم، پدرم از طرف وزارت خارجه مقرر شد به لندن به حیث دپلومات و پدرم و مادرم همراه خواهر و برادرم رفتند به لندن و من ماندم پیش پدرکلانم که آنوقت در خانه بودند یعنی از صدارت خلاص شده بودند. وقتیکه پدر و مادرم به کابل آمدند، من 4 ساله بودم. در آن 4 سال مرا پدرکلانم کلان کرد. من خودم پدرکلانم را "بابه" صدا میکردم. پدرکلانم و مادرکلانم را خدا بیخشدنم برایم مثل پدر و مادرم بودند.

{خاطرات دوران کودکی تان یاد تان است؟}: چون چوچه بودم، بخاطر ندارم... بخاطر دارم که پدر کلانم گاهی قهر می شد، اما بی موجب قهر نمیشد. اگر چیزی میکردم، قهر می شد. آدم عصبانی نبود. نازدانه بودم، اما ناز نمیداد. نمیخواست مغرور شوم. مادرکلانم نام شان زینب داؤد بود. فرشته خانم بود. راستی فرشته زن بود، خانم بسیار مهربان. {بعد از چهار سالگی چطور؟}: باز پدر و مادرم آمدند و در عین خانه زندگی میکردیم و خانه پدرکلانم در آنجا می بودیم {در بخشی از قصر؟} آن قصر نبود، یک خانه بود.

مبحث اصلی از اینجا شروع میشود:

{درباره حادثات روز 7 ثور کتابها و مقالات به صد ها و هزار ها نوشته شده و هرکس نظر خود را بیان کرده است. اما جالب است که ما از زبان شما یک سلسله گپ ها بشنوئیم؟}

د پانو شمیره: له 112 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

{در روز 7 ثور 1357 (27 اپریل 1987) شما در کجا بودید؟}: من در مکتب استقلال نو که در پهلوی ارگ مییاشد، آنجا بودم. ساعت های 11 بجه بود که یک "گرم" [یعنی آواز مهیب] شد، یک "گرم" خوب صحیح شد. {آنوقت صنف چند بودید؟}: من صنف 7 بودم. پیش از آن پدرم مقرر شده بود به حیث دیپلمات به هندوستان. به هندوستان که رفتم و پس که آمدم، فارسی من هم خراب بود. دیگر همصنفی های من کفش [همه شان] صنف های 11 بودند. من به صنف 5 رفتم، [صنف] 6 و 7 را امتحان دادم. {چند ساله بودید در وقت کودتا؟}: من 14 ساله بودم.

{دوباره بر می گردیم به موضوعی که شما در صنف بودید و صدای انفجار را شنیدید!}: صدای انفجار شد، چون هوا هم ابر بود، همه فکر میکردند که الماسک [رعد و برق] باشد تا که 12 بجه شد و همه ما برآمدیم. من که برآمدم، دیدم که موتوروان بود. پیش هیچوقت موتوروان نمی آمد؛ خود ما میرفتیم [به مکتب] یا به بایسکل یا به پای. مگر وقتیکه بسیار خورد بودیم، ما را موتوروان ما می برد. اما وقتی کلان شدیم، خود ما می رفتیم. پرسیدیم [از موتوروان] که چطور آمدی اینجا؟، گفت که خاستن، بسیار زود خاستن ات. مظاهره است باید زود خانه برویم. دگر [بعد] از همانجا از مکتب از پیش روی وزارت خارجه تیر شدیم. عسکر های نظامی بین جوی ها سنگر گرفته بودند. سرک پیش روی خانه پدرکلانم بیخی بند شده بود. عسکر های نظامی بین جوی ها سنگر گرفته بودند. دربین خانه در آمدم. خانه بیخی خالی بود و {عسکرها از رژیم بودند، تانک و دیگر چیز نبود؟}: نه خیر! خو داخل خانه شدم. درخانه هیچ کس نبود. پهلوی خانه ما دلکشا [قصر دلکشا] بود. پشت سر خانه یک دروازه گک چوچه گک بود که آدم می توانست به دلکشا برود. در آنجا رفتم. {شما هیچ ندیده بودید ارگ را؟}: نی! هیچ قطعاً ندیده بودم. آنجا که رفتم در گلخانه [قصر گلخانه کمی دور تر از قصر دلکشا قرار دارد، جائیکه دفتر رئیس جمهور بود]. از زینه بالا شدم، همه فامیل آنجا بودند.

{پدر و مادر شما در آنوقت در کجا بودند؟}: برادرم در هندوستان بود. مادرم شش هایش آب جمع کرده بود، رفته بود به سویس. خاله ام به سویس بود. شوهرش داکتر بود در سویس. {اعضای خانواده تان کی کی ها بودند در آنجا اگر نام ببرید؟}: پدرکلانم بود، مادر کلانم بود، ماماهایم بود هر سه مامایم. {نامهای شان؟}: ماما عمرجان، ماما ویس و ماما خالد، خاله هایم بودند. خاله شینکی و خاله زرلشتی و دیگر براتیان عرض کنم دیگر خواهرم بود، دخترهای مامایم هیله و غزال خدا ببخشند و دیگر زیاد بودند. {ماما های تانرا گفتید، خانم های شان هم بودند؟}: بلی! ماما عمر جان دو دختر شان هیله و غزال. {چند ساله بودند؟}: هیله دختر کلان شان یک سال از من کلانتر بود، شاید 15 ساله و غزال دو سال خوردتر از من شاید 12 ساله. ماما ویس پسر کلانش بنام حارث 6 - 7 ساله بود و بچه خوردش وایگل شاید دو یا سه ساله بوده باشد. ماما خالد بچه اش طارق که بسیار خورد بود، چهار ماه بود {و خانم های شان؟}: بلی! {ازخاله ها کی بود؟}: خاله شینکی بود. {اولادهای شان؟}: نه خیر! اولادهای شان به قاهره بودند. {دیگر به خاطر دارید که کی ها بودند در آنجا؟}: نعیم خان بود، خانم شان بود {که کاکا کلان شما میشود؟}: بلی! {اولادهای شان هم بودند؟}: اولادهای شان به انگلستان رفته بودند. دیپلمات بودند به انگلستان و دختر شان زرمینه در ارگ بودند. {همراه اولاد های خود؟ کی بودند اولاد های شان؟}: او سه دختر داشت. خورشید، زهره {چند ساله بودند؟}: خورشید تقریباً 18 ساله بوده باشد. زهره از من کرده کلانتر شاید 15 ساله و دختر دیگر شان صفورا که از من کرده شاید 2 سال خوردتر باشد یعنی 12 ساله و اسدالله [؟] بچه شان شاید 10 ساله بوده باشد. {نعیم خان چند اولاد داشت؟}: دو اولاد - عزیز جان و خانم زرمینه {از آنها کی مانده فعلاً؟}: از عزیز جان

د پانو شمیره: له 113 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

مامایم، ماما می گویم. از او یک بچه بنام نادر نعیم. نمی فهمم که شما او را می شناسید و از خانم زرمینه که شهید شدند، در آنجا صفورا و سه دختر {عروسی کرده بودند؟}: نه خیر! 12 ساله بود. شیلا!؟، خورشید و زهره... در هندوستان هستند.

{دوباره می رویم به صحنه: شما رفتید آنجا همین حوادث را مثل قصه بگوئید!}: وقتیکه از زینه ها بالا شدم، برایتان گفتم که چون دفعه اول بود {در قصر دلکشا داخل شدید!}: در قصر دلکشا داخل نشدم. از باغ قصر تیر شدم [گذشتم] که آنجا [در زینه قصر گلخانه] بالا شدم، برایم گفتند که اینطرف برو. رفتم که آنجا پدرکلانم بود. آنجا برایم اشاره کرده که برو پشت سر [اتاق عقب]. در پشت سر همه فامیل بود {ساعت چند بجه بود؟}: اگر غلط نکنم طرفهای 1 و نیم - یک بجه [بعد از ظهر] بوده باشد. در آنجا نشسته بودند. کلانها یک کمی گرفته تر، جوان ها هیچ نمی فهمیدیم که چه گپ است. فکر نمیکردیم که یک چیز کلان است. در آنجا نشسته بودیم. گفتم طفل بودیم دیگر قطعه بازی و این چیزها. در همان وقت بود که فیر شروع شد و آمدن طیاره ها. {طیاره های ساعت چند آمدند بمب انداختند؟}: به ساعت دقیق گفته نمیتوانم بین 2 تا شاید 5 و یا 6 بوده باشد. {دراین جریان خانم ها بودند در آنجا در عقب و مردها در پیش روی بودند، گفتید؟ چه میکردید تا 7 شام؟}: ما در اول از هر چیز بی خبر بودیم. وقتی فیرها هم شروع شد. از طرف ارگ هم فیر شد، دلکشا را هم زدند و آنجا دور ارگ آنطور گنبد ها است در نزدیک ما، در گرفته [آتش گرفته] بود، خوب آتش کلان. دراین وقت رفتم در دفتر پدر کلانم که از پدرکلانم پرسان کنم که پیلوتها کی است؟ چه می کنند؟ آنجا رفتم. در همان جا احوال آمد که پیلوتها فارسی گپ نمی زنند. باز پرسان که خبر شدم، پرسان و بسیار پرسان که پیش از اینکه ارگ را بزنند، پارک شهرنو را زده بودند. غلط کرده بودند. باز از آنجا سر ارگ آمده بودند و فیر کرده بودند.

{خانم ها و همه در پشت سر دفتر رئیس جمهور بودند، در دفتر رئیس جمهور کی ها بودند؟}: قدیر بود، وزیر دفاع [وزیر دفاع در آن روز هیچگاه به ارگ نرفته بود] و سید عبدالاله بودند، نعیم خان بودند، نظام محمود غازی پدرم بودند، ماما هایم بودند دیگر {کابینه و دیگر وزیر ها یاد تان نیست؟}: راستش را بپرسید یادم نیست. {وضع چطور بود، یاد تان است که پدر کلان تان چه حالت داشت، اعضای خانواده و دیگر کسانی را که یاد کردید؟}: از چهره، گل [همه] شان گرفته بودند. جوان ها هم سن من که بودند، فکر نمیکردند که چیزی حقیقت باشد. خانم ها گل شان گرفته [متأثر] بودند. به خیالم که آنها درک میکردند که چه گپ است. {شما چه فکر میکردید؟}: قطعاً یادم نیست. همین قدر می فهمیدم که خوب صحیح ترسیده بودم. درهمی وقت یک بمب بر سر خود ارگ افتید. شام شده بود. صدای هلیکوپتر. {گارد ریاست جمهوری بود یا سربازها که آنجا بودند و می آمدند، چه می گفتند؟}: آنها به درون نمی آمدند. چون در خوردی ما را همیشه از این چیزها دور نگه میکردند، حتی وقت خبرها [که در رادیو] می شد، می گفتند اولادها بروید که ما خبر ها را می شنوئیم. چیزی بخاطر ندارم. {سربازها، قوماندانها بودند؟}: بودند، صاحب جان خان [قوماندان گارد] بودند، نفر بود.

{بعد از آن چه شد، قصه کنید! شب چگونه شد؟}: گفتم یک چیزی یک بمب واری افتید سر ارگ، تمام چیز شور میخورد. پس آرام شد. همه جا تاریکی بود، چراغ نبود، چند دانه شمع بل [روشن] بود. اطفال قطعه بازی میکردند. خانم ها... از آنجا در گلخانه [از منزل بالا] پایان شدیم به منزل اول. همین جا آوازه برآمد، مثل خواب یادم می آید که باید گل ما طرف قندهار برویم. {اینرا کی می گفت؟}: چندی از اطفال شله بودیم که برویم برویم و وزیر آغای عطائی بود، وزیر مخابرات بود {آنها

این گپ را می گفتند؟: نمی فهمم! می گفتند که شما [خطاب به رئیس جمهور] مهم هستید باید بروید. شما زنده باشید، باز بروید از خاطریکه مهم هستید. اگر میخواهید بیرق صلح را بلند کنید. پدرکلان گفت: نی! [بیرق صلح یعنی بیرق تسلیمی یعنی بیرق سفید؟]: بلی! [اینرا کی پیشنهاد میکرد؟]: نمی فهمم! [کدام وزیر؟]: صدا را می شنیدم، ولی آوازش را نمی شناختم. گفته نمیتوانم. دیگر پدرکلان قبول نمیکرد، مادرکلان هم قطعاً قبول نمیکرد. پدرکلان می گفت که شما بروید. من همین جا هستم. ما اُشتک ها [اطفال] همه شله بودیم که برویم برویم. خوب آخر پدرکلان نمی رفتند صدفیصد و ما اگر بتوانیم برویم، موتر را آوردند. موتر که آمد فیر شروع شد از درون [ارگ]. بیخی در تاریکی شب فیرها شروع شد. نفر ها شهید شدند، مامایم شهید شد، خاله ام شهید شد. [فیرها از کجا می آمد؟]: از بیرون می آمد. مامامر جان و ماما خالد که بسیار زخمی شد، دختر مامایم غزال شهید شد، خاله ام زرلشتی شهید شد. [درهمین نیم شب و تاریکی اینرا کی اطلاع داد؟ آیا شما بودید در آنجا که باید دیده باشید که مرمی آمده؟]: نمیدانم... [خالد جان، عمر جان و ویس جان سلاح داشتند؟]: من ندیدم [مردم میگویند که به خالد جان داؤد خان امر کرده بود به بچه خود که بزن فامیل خود را، فامیل خود را زد و کشت و بعد از آن خود را! این واقعیت دارد؟]: خالد مامایم در همان فیر اول بیخی زخمی بود. [یعنی که اینها پیش خود سلاح نداشتند؟]: من خودم ندیدم. [هوا روشن بود گرمی بود، می دیدید؟ کلاشنکوف و تفنگچه کسی که سلاح داشته باشد؟]: من هیچ چیز را ندیدم.

شاید دو سه بجه شب شده باشد. من میخواستم از دروازه پشت سر از آنجا [از قصر گلخانه] برایم [بیرون شوم]. پتی کده [مخفیانه] از آنجا برآمدم. تنها بودم. از دروازه پشت سر برآمدم. یک عسکر گفت: کجا میروی؟، گفتم: من میروم، زیر شاک بودم. گفت: کجا میروی؟، گفتم: از اینجا میروم، گفت: جائی رفته نمیتوانی! اینرا گفتم از دروازه [قصر] تیر شدم. عسکر گفت: پس برو! پس آمدم اینطرف، میخواستم دورن بروم. دیدم درهمین جا یک پیاده خانه بود. وزیرها در پیاده خانه بودند. گل شان در همانجا بودند. [پدرکلان تان آنجا نبود؟]: نی نی! آنها گل شان در گلخانه بودند، وزیرها در پیاده خانه همانجا بودند.

[شما خبر شدید که مامای تان شهید شده؟]: من خودم دیدم شان. بعد از آن آهسته آهسته صبح شد. باز آمدم در داخل، روشنی شد. 5 یا 6 بجه شده بود. دیدم مامایم بسیار چیز است، چطور بگویم برایتان درد دارد ماما خالد. ماما عمر جان خو شهید شده بود. ماما خالد با ماما ویس دوگانگی بودند. به ماما ویس می گفت: مرا بگش مرا بگش! ماما ویس گفته میرفت که کشته نمیتوانم، گفته میرفت که نمیکنم. اینطرف دیگر غزال بیچاره - خدا ببخشش شب پیشتر فوت شده بود، یک رقم شیخ مانده بود. [شما که رفتید [به داخل گلخانه] پدر کلان شما هنوز زنده بود بعد از آن حادثه چطور بود؟]: بسیار صحنه خراب بود، گریان بود و چیز بود بوی خون. راستی صحنه چیز بود. یک بار غالمغالک شد که آمدم میخواستم که بروم پیش آنها، فکر میکردم که فیر از طرفدارهای پدرکلان است. بالایم فیر شد. مرمی در پایم خورد. چیزی شد که آنجا من ایستاده بودم که فیر ها شروع شد. باز دویدم. آنطرف یک دروازه گگ بود. طرف دروازه دویدم. خودم را انداختم. در دورن انداختم. یک چیز که به آن مسخره بود. اینجا هایم [اشاره با دست به زیر بغل طرف چپ خود] بکلی تر شده بود. فکر کردم مرمی خورده ام. مگر هیچ درد ندارم و دیدم که هیچ خون هم نیست. وقتی دیدم که آنجا که تر شده، وقتی بوده که مرمی به مرکز گرمی خورده و آب مرکز گرمی سرم ریخته و که دیدم زخمی نشدیم، دروازه را باز کردم، رفتم که آنطرف دروازه - خدا ببخشد وزیر اطلاعات و کلتور آقای نوین بودند که یادم

می آید و چند نفر وزیر دیگر که آقای نوین گفتند که چه شده پایت را؟ سیل کردم که پایم زخمی است. همانجا ایستاده شده نتوانستم. همانجا افتیدم.

{وقتی شما خواستید پدرکلان تان و نعیم خان سلاح داشتند - پدرکلان شما کدام سلاح داشتند؟}
پدرکلانم سلاح نداشتند. {نعیم خان سلاح داشت؟} من ندیدم. {ماما ها، کاکاهای شما سلاح داشتند؟}
نه خیر! {دربین خانواده شما کی سلاح داشتند؟} چیزی که یادم می آید، فکر میکنم که وزیر دفاع بخیال سلاح داشت [وزیر دفاع قطعاً در آن روز و شب در ارگ نبود]، وزیر داخله و سیدعبدالاله سلاح داشتند.

{یاد تان نمی آید که کسی یا صاحب منصبی یا پنج یا شش عسکر یا صاحب منصب داخل شده باشد در ارگ در دفتر پدرکلان شما و گفته باشد که تسلیم شوید و باز پدرکلان شما فیر کرده باشد سر او؟}
اول گفتم که در اول همه در منزل بالا بودیم. بعد از فیر گل در منزل اول زمین که دروازه درآمد گلخانه است، در دهلیزش آمدیم. اما من چیزی که می دیدم، صدا را نشنیدم که تسلیم شو، چیزی که شنیدم فیر شد و بس و من پدرکلانم را ندیدم که فیر کرده باشد یا کسی از فامیل ما را دیده باشم که فیر کرده باشد. {یعنی کودتاجیان که آمدند و داخل شدند یعنی پدرکلان شما سلاح نداشت که بالای آنها فیر کند یا مثلاً اعضای خانواده شما؟} من ندیدم {این را به خاطر دارید که چگونه بر اعضای خانواده شما فیر کردند؟} من گفتم که من از آنجا برآمدم. چیزی که می فهمم به خاطریکه... [برای داود جان در این حال نهایت تأثر دست میدهد که حرفش به درستی شنیده نمیشود] خانم ها و اولادها همگی در گلخانه بودند. اگر پدرکلان شهید شده در آنجا، نمی فهمم که چه وقت آنها در آمدند و چه شد. پدرکلانم در چی [ردیف] اول بود. اگر شهید شد، او شهید شد. نفهمیدم که چه وقت درآمدند.

{حیدر رسولی، قدیر و عبدالاله گفتید سلاح داشتند. آنها فیر کردند سرکودتاجیان؟} من گفته نمیتوانم. از خاطریکه وقتی من آمدم، آنوقت گپ از گپ تیر شده بود. {بخاطر دارید که در دفاع از گارد، رئیس جمهور بادیگارد داشته در درون؟} نه خیر! {یعنی کسی از گارد های آنها فیر کرده باشد؟} نه خیر! تنها صاحب جان خان. {شما او را دیدید در آنجا یا که شما دیدید او را در آنجا؟} در آنجا بود. {فیر میکرد؟} ندیدم! {صاحب جان چه میکرد؟} من ندیدم کسی را که از طرف درون فیر کند. از خاطری وقتیکه برآمدم، من فکر میکردم که از طرفدارهای پدرکلانم است. اگر فیر میکردند، خو می دیدم و من نزدیک نمیرفتم. {یعنی شما فکر میکردید که طرفدار رژیم است، درحالیکه این ها کودتاجی بودند. شما این صحنه که این ها آمدند فیر کردند، در داخل پدرکلان شما را کشتند، مامایهای شما را، طفل های خورد را به چشم خود دیدید یا نه؟} من پدرکلانم را، خاله ام را و ماماهایم را خودم به چشم خود دیدم. نعیم خان را. آنها در چی [ردیف] اول بودند. {جریان فیر را دیدید که افتادند و کشته شدند... که سربازها آمدند همان لحظه چرا تسلیم نشدند؟} نمی فهمم. {بخاطر دارید که کدام افسر آمده باشد به نام امام الدین و گفته باشد که من از نام فلان حزب یا فلان کس آمدم و تسلیم شو، بخاطر دارید؟} نه! من دور بودم {می فهمین؟} نه خیر!

{آیا بخاطر دارید که کدام افسر بنام خان آقا یا جان آقا آمده باشد که پدرکلان شما این افسر را مؤظف ساخته باشد که تو برو کتی [همراه] وطنجار و قادرخان که در راس کودتاجی ها است، گپ بزن و بگو که من میخواهم کتی شما صحبت کنم یا ملاقات کنم، بخاطر دارید؟} نه خیر! فقط اینها در داخل ارگ بودند و سلاح هم نداشتند، قسمی که از گپ های تان می فهمم و کودتاجی ها آمدند، محاصره کردند، زد و خورد شد، داخل آمدند و اینها فیر کردند و کشتند اینها را! {بلی!}

{پدرکلان شما در روز گذشته شد، بخاطر دارید ساعت چند روز بود؟}: شاید اگر غلط نکنم بین 5 و 7 صبح بود. {در همین جریان اینها کشته شدند؟ درپهلوی پدرکلان کی زنده ماند در آنجا؟ شما خو دیدید کی زنده ماند در بین این تعداد اعضای خانواده تان؟}: همشیره ام زنده بود، دخترکاکایم زنده بود دو دانه یک دیگرش زخمی شده بود. بطور کل 17 نفر شهید شده بودند. {از 17 نفر تعداد خانواده زیاد بود در آنجا؟}: شاید کل ما در آنجا 35 نفر 40 نفر بوده باشیم. {از 17 نفر که طفل ها بوده؛ جوان ها بوده و خود رئیس جمهور. این را شما می فهمین که در کتاب ها اکثراً نوشته کرده اند، خلقی ها بیشتر، رژیم بعد از رژیم جمهوری محمد داؤد که افسری بنام امام الدین رفت و از داؤدخان خواهش کرد که تسلیم شود و او تسلیم نشد و آنها اینطور می گویند که خود رئیس جمهور داؤد خان فیر کرد سر صاحب منصب و یک سرباز هزاره که در پهلوی امام الدین که لمری برید من بوده، افسر نظامی قطعه کومانو کشته شده و در بازوی چپ امام الدین یک مرمی خورده و او را زخمی و پس فرار کرده و پس امر داده که کل را قتل کند. اینطور چیزی را شما دیدید؟}: چی؟ اینکه نفر از طرف آنها کشته شده باشد؟ {بلی؟}: هیچ ندیدم. {یا کسی زخمی شده باشد؟}: ندیدم! {یا از جانب خانواده شما کسی فیر کرده باشد؟}: گفتم که نی! {ایکه عبدالاله و قدیر هم شما فهمیدید که فیر کردن یا نه؟}: ای همان چیز اول بود که پدرکلان بود، مادرکلان بود، نعیم خان بود، خاله ام بود، مامایم بود و پدرم بود که من از آنطرف آمدم. قدیرخان این ها آنطرف دیگر بودند.

{میگویند وقتی به رئیس جمهور گفتند که تسلیم شو، گفتند که ما به کمونیست ها تسلیم نمی شویم و مقاومت کردند. پس شما این را تردید می کنید؟}: اینکه گفته غیر از خدا به کسی تسلیم نمیشوم، راستش را بگویم من نشنیدم. هیچ نمیتوانم بگویم. {پس شما اینطور می گوئید که رئیس جمهور بدست خود اعضای خانواده خود را نکشته است؟}: نه خیر! هیچ امکان ندارد، هیچ... {و سرباز یا صاحب منصب هم که گفته تسلیم شو، سر از او هم فیر نکرده؟}: من ندیدم، نه خیر من ندیدم. اول اینکه خود خانواده را پدرکلان کشته باشد، بیخی چتی چتی [کاملاً بی اساس] است و باز که سر او از چی [افسر] فیر کرده باشد، من ندیدم.

{کدام وزیر یادتان است که از آنجا فرار کردند؟ کدام ها زنده بودند؟}: در بندی خانه بودند، آقای نوین بودند، به خیالم آقای عطائی بودند... وزیر ها در پیاده خانه بودند و خانواده در گلخانه... وزیرها می خواستند که پدرکلان از ارگ برود طرف قندهار. {پدرکلان تان می خواستند اینکار را کنند؟}: پیشنهاد کردند. {اما پدرکلان شما قبول نکردند؟}: قبول نکردند. {چه می گفتند چه دلیل می آوردند؟}: می گفت من نمیروم. می گفت که اگر میخواهی خودت برو، من همین جا می باشم من از اینجا شور نمیخورم.

از ارگ تا شفاخانه و از قوای 4 تا زندان پلچرخ و بعد از آن:

اینکه داؤد جان پس از حوادث روز های خونبار 7 و 8 ثور به چه سرنوشتی گرفتار شد، بحث جدگانه است که مروری کوتاه برآن از زبان خودش بازهم گوشه ای از داستان دنباله دار تراژیدی کودتای ثور را دربر میگیرد. او با آنکه تعداد زیاد اعضای خانواده خود را به شمول پدرکلان نامدارش که او را "بابه" خطاب میکرد، از دست داده بود، ولی این خوشبختی را داشت که از حادثه باوجود زخم در پایش، جان به سلامت برده و پس از گذشتادن دوره های دشوار، اکنون با سن 53 سالگی در ایالات متحده امریکا اقامت دارد.

اینک مختصری از ادامه مصاحبه:

د پانو شمیره: له 117 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکی په خیر و لولی

{بعد کجا رفتید؟ قدم بقدم حادثه چطور شد؟}: بعد من برای دو ماه در اتاق تنها ماندم {در همین اتاق؟}: نه خیر! در اتاق که فیر و اینها شد به اتاق دیگر. آقای نوین مرا گفت که پایت اوگار [افگار- زخمی] شده، بعد از آنجا تقریباً برای دو ماه تنها ماندم. {در کجا تنها ماندید؟}: در آنجا که عسکرها آمدند، مرا بردند به شفاخانه. در آنجا من زخمی بودم. چیز کردند تا اوی کردند. برای یک و نیم ماه در آنجا بودم. یک شب بود ساعت های 3 یا 4 بجه. بخاطری که کی زنده است و کی مرده، هیچ خبر نداشتم. {اما می فهمیدید که یک تعداد کشته شده}: بلی! اینکه کی زنده مانده بود، نمی فهمیدم. شب 3 بجه بود. رئیس شفاخانه چهارصد بستر آمد و گفت برایت پایواز آمده. راستی خوش شدم که حداقل یک کسی زنده است و آمده پشت من. برآمدم با دریشی خواب. پایان شدم، عسکرها با ماشیندارها، اولچک و زولانه در پایم کردند، بسته کردند و بردند. از آنجا بردندم به بالاحصار. در بالاحصار آنجا چند نفر بندی های دیگر را گرفتند. روان شدیم طرف پلچرخ در قوای 4 و من تقریباً 20 روز در قوای 4 ماندم. {نام یا چهره کسی از قوماندان یاد تان است؟}: نام شان یادم نیست. رئیس ارکان قوای 4 بود... یک وقتی عبدالعظیم محمود کاکایم رئیس ارکان قوای 4 بود. یکی پرسانم کرد که کی هستی؟ نامم را گفتم. راستی ترسیده بودم. گفتم: محمد داؤد. گفت: داؤد کی؟ گفتم: داؤد محمود غازی. گفت: عبدالعظیم چه ات میشد؟ گفتم: کاکایم. گفت: وارخطا نباش. او رئیس ما بود. بسیار آدم خوب بود، وارخطا نباش!

در آنجا در شفاخانه قوای 4 کوک پایم را از پایم پس کردند و از آنجا بردند به بندیخانه پلچرخ. {تا چه وقت در پلچرخ ماندید؟}: شش ماه. {کی کی ها بودند در پلچرخ؟}: یادم نیست {چیزی که یاد تان بوده است؟}: خانم نعیم خان بود، عمه هایم بودند، کاکایم بود. تقریباً 80 نفر بودیم. خواهرم بود، من بودم، خانم ها ... از مردها کاکایم صلاح الدین [محمود غازی] و باز محمد خان از دوستان پدرکلانم...

به این ترتیب گرداننده برنامه چند سؤال دیگر راجع به موضوعات زندان می پرسد که داؤد جان چیزی را دقیقاً بخاطر ندارد و گرداننده برنامه پس از چند سؤال و جواب مختصر دیگر و با ابراز امتنان از مهمان مصاحبه را پایان میدهد.

این بود فشرده از مصاحبه آقای محمد داؤد محمود غازی نواسه دختری شهید محمد داؤد که به دلیل اهمیت تاریخی آن از روی کلیپ ویدیویی منتشره "یوتیوب" در قید قلم آورده شد و خدمت علاقمندان تاریخ معاصر کشور تقدیم شد.

بخش دهم تباهی یک خانواده

ننگ تاریخ:

برای شرح فجایع کودتاچیان 7 ثور در داخل قصر گلخانه ارگ ریاست جمهوری و کشتار بدون چون و چرای یک عده زنان، جوانان و اطفال بیگناه بطور بسیار بیرحمانه که در تاریخ قدیم و جدید کشور هیچگاه نظیر نداشته است، عنوانی جز "ننگ تاریخ"، دیگر عنوانی را نیافتیم که افتضاح این حادثه را بطور کوتاه در یکی دو کلمه بیان کند.

"ننگ تاریخ"، یعنی آنچه که نه در فرهنگ و عنعنه دیرینه افغانستان و نه در غیرت و شهامت تاریخی مرد افغان و نه در هیچ معیار دیگر همچو ناروا صورت نگرفته و هیچ جوابی برای ندای آن طفل معصوم دو سه ساله که "گناه من چیست؟؟" و بيموجب بدست گرگان تشنه به خون کشته شده است، وجود ندارد.

"ننگ تاریخ"، برای آنکه کسانی از این ماجرا زخم برداشتند و اما جان سلامت بردند، بازهم بدون گناه به زندان رفتند و از آنجا پس از سپری کردن ماه ها رنج و مشقت رها شدند و نیز چند نفری را از زندان به پولیگون بردند و در آنجا کشتند.

"ننگ تاریخ"، بازهم برای آنکه حتی اجساد خونبار شهداء را مخفیانه در گودالهای گم نام انداختند و به روی شان خاک پاشیدند تا کسی از محل دفن آنها آگاه نشود.

"ننگ تاریخ"، بازهم زندانی ساختن آنده از مردان، زنان و اطفال بیگناه که مستقیماً شامل قدرت نبودند، و اما هریک را زیر نام یک خانواده به "آل یحیی" مسمی کردند و آنها را از هرکوی و برزن جمع کردند و بيموجب به زندان انداختند.

"ننگ تاریخ"، برای آنکه جایادهای شانرا تصاحب نمودند و زنان و اطفال شان را پس از یک دوره پرمشقت زندان، بدون سرپرست و غمخوار و با دستان خالی مجبور به جلای وطن و عزیمت بسوی بی سرنوشتی ساختند، درحالیکه مردان شانرا برای مدتهای نامعلوم هنوز در زندان نگهداشتند.

بازهم "ننگ تاریخ"، چونکه سلسله این زجرها تنها به یک گروه مشخص "آل یحیی" منحصر نماند، بلکه همه اقشار ملت را با گذشت روزها، ماه ها و سالهای بعد دربرگرفت و همه را به عین سرنوشت گرفتار کردند، به زندان انداختند، کشتند، فراری و مهاجر ساختند و به هزار بدبختی و مصیبت دچار کردند.

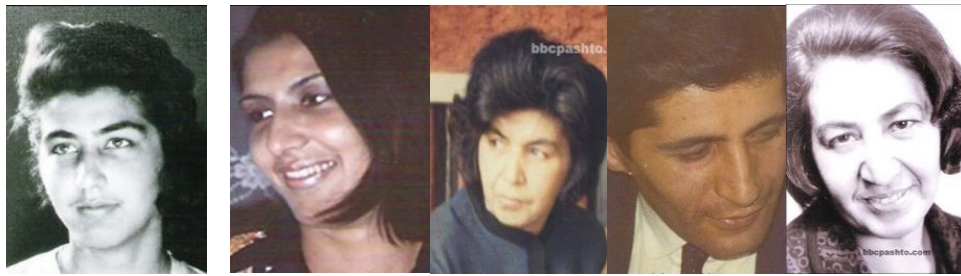
در این مبحث میخواهم فقط از یک گوشه کوچک و اختصاصی عنوان "ننگ تاریخ" با ذکر نام و پیوند خانوادگی ازهریک کسانی که در فاجعه داخل ارگ در شب و روز کودتا به شهادت رسیدند، ازکسانی که جان سلامت بردند و بعد به زندان رفتند به شمول یک تعداد از اعضای کابینه و نیز ازکسانی که زیر نام خانواده "آل یحیی" زندانی شدند، یاد کنم.

د پانو شمیره: له 119 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

اسمای شهداء و زندانی های خانواده:

"انا لله و انا اليه راجعون"



- الف - اسمای 18 تن اعضای خانواده محمد داوود که در رویداد شوم 7 ثور در قصر گلخانه ارگ ریاست جمهوری بطور بیرحمانه به شهادت رسیدند: (از بالا به پایان و از چپ به راست)
- 1 - رئیس جمهور محمد داوود (68 ساله) با وایگل پسر ویس داوود (3 ساله) (عکس بالا)؛
 - 2 - میرمن زینب داوود - خانم محمد داوود (خواهر شاه سابق اعلیحضرت محمد ظاهر شاه)؛
 - 3 - سردار محمد نعیم (67 ساله) - سابق وزیر امور خارجه (برادر محمد داوود)؛
 - 4 - محمد عمر داوود (43 ساله) (پسر ارشد محمد داوود)؛
 - 5 - خالد داوود (31 ساله) (پسر دوم محمد داوود)؛

د پانو شمیره: له 120 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

- 6 - ویس داؤد (31 ساله) (پسر سوم محمد داؤد) [ویس و خالد دو گانگی بودند]؛
- 8 - شیما داؤد (31 ساله) و حارث داؤد (5 ساله) - (خانم و فرزند ویس داؤد - "شیما دختر تیمورشاه آصفی و بلقیس آصفی")؛
- 9 - شینکی داؤد (38 ساله) - (خانم زلمی محمود غازی "دختر دوم محمد داؤد")؛
- 10 - زرلشت (14 ساله) - (دختر چهارم محمد داؤد)؛
- 11 - هیله (13 ساله) - (دختر عمر داؤد)؛
- 12 - غزال (8 ساله) - (دختر عمر داؤد)؛
- 13 - صفورا (13 ساله) - (دختر عبدالعظیم غازی، "نواسه سردار محمد نعیم")؛
- 14 - زرمینه (41 ساله) - (دختر سردار محمد نعیم - خانم عبدالعظیم غازی)؛
- 15 - عایشه (خواهر محمد داؤد که از دوپا فلج و به روی چوکی عراده دار حرکت میکرد)؛
- 16 - نظام الدین غازی (40 ساله) - (داماد محمد داؤد، "شوهر تورپیکی دختر ارشد محمد داؤد)؛
- 17 - میرمن بلقیس آصفی (خانم تیمورشاه آصفی، "خواهر اعلیحضرت محمدظاهرشاه")؛
- 18 - وایگل (3 ساله) - (پسر ویس داؤد - درآغوش پدر کلانش محمد داؤد - عکس بالا)؛
- 19 - حارث (5 ساله) - (پسر ویس داؤد - درآغوش مادرش شیما داؤد)

ب - اسمای 16 تن از اعضای خانواده محمد داؤد که در قصر گلخانه بودند و اما زخمی و یا سالم از فاجعه جان به سلامت بردند و همه پس از تداوی از شفاخانه به زندان پلچرخي برده شدند:

- 1 - گلالی داؤد (خانم عمر داؤد، دختر عبدالله خان ملکيار)؛
- 2 - خورشید (دختر عبدالعظیم محمود غازی، "نواسه سردار محمد نعیم")؛
- 3 - زهرا (دختر نظام الدین غازی، "نواسه محمد داؤد")؛
- 4 - محمد داؤد محمود غازی (پسر نظام الدین غازی، "نواسه محمد داؤد")؛
- 5 - تورن (پسر تیمورشاه آصفی)؛
- 6 - هما داؤد (خانم خالد داؤد، "دختر محمد اسمعیل عثمان")؛
- 7 - زهره (دختر تیمورشاه آصفی)؛
- 8 - میرمن زهره (خانم سردار محمد نعیم، "خواهر اعلیحضرت محمد ظاهرشاه")؛
- 9 - میرمن سلطانه نور (خانم محمد عمر نور زکریا، "خواهر اعلیحضرت محمد ظاهرشاه")؛
- 10 - طارق (پسر خالد داؤد، "نواسه محمد داؤد")؛
- 11 - یحیی (پسر تیمورشاه آصفی)؛
- 12 - تورپیکی آصفی (خانم یحیی آصفی)؛
- 13 - احمد شاه (پسر یحیی آصفی)؛
- 14 - سلیم (پسر یحیی آصفی)؛
- 15 - تیمورشاه آصفی (برادر ملکه حمیرا و پسر ارشد احمد شاه خان وزیر دربار و شوهر خواهر شاه سابق - "میرمن بلقیس")؛ قابل یاد آور نیست که تیمورشاه آصفی با وحید عبدالله معین وزارت خارجه حوالی عصر 7 ثور از راه وزارت خارجه از ارگ بیرون شد و حین رویداد های خونین شب و صبح زود 8 ثور در قصر گلخانه نبود.
- 16 - شرین گل (پرستار عایشه خواهر محمد داؤد، نیز در گلخانه حضور داشت).

د پانو شمیره: له 121 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

ج - کسانی که بر علاوه 16 تن مندرج در نست "ب"، در ارتباط با عضویت ویا منسوبیت با خانواده مسمی به "آل یحیی" متعاقب کودتا ویا در فاصله های کوتاه در محبس پلچرخ زندانی گردیدند:

- گروپ زنان:

1- میرمن سلطانه نور- خانم محمد عمر نور زکریا - خواهر شاه سابق؛ 2 - میرمن امینه روکی سلیمان - خانم جنرال عبدالله روکی، خواهر اعلیحضرت شاه سابق؛ 3 - روح افزا سلیمان؛ 4 - محبوبه سلیمان؛ 5 - وریشمین سلیمان (دختر علیشاه خان سلیمان)؛ 6 - حمیده شیرزاد (خانم غلام محمد شیرزاد)؛ 7- زرمینه شیرزاد؛ 8 - شایسته شیرزاد؛ 9 - محبوبه شیرزاد؛ 10 - حمیرا غازی، 11 - عالیله غازی؛ 12 - نظیفه غازی نواز؛ 13 - لطیفه غازی؛ 14 - مروارید غازی؛ 15 - هیللی غازی؛ 16 - جمیله یوسف (خانم محمد ولی یوسف)؛ 17 - ماری نور(خانم گل احمد نور زکریا)؛ 18- رخشانه آصفی (دختر تیمور شاه آصفی)؛ 19 - رمیکه - دختر عبدالله روکی سلیمان؛ 20 -

- گروپ مردان:

1 - انجنیرمحمد ولی یوسف پسر محمد علی خان - پسر کاکای اعلیحضرت شاه سابق، 2 - غلام محمد شیرزاد - سابق وزیر تجارت؛ 3 - یحیی شیرزاد؛ 4 - غلام غوث شیرزاد؛ 5 - زلاند شیرزاد؛ 6 - علی شیرزاد؛ 7 - احمد علی خان سلیمان - سابق وزیر دربار(در زندان به سن بیش از 80 سالگی وفات کرد)؛ 8 - عبدالعلی سلیمان - پسر احمد علی خان سلیمان؛ 9 - جنرال علیشاه خان سلیمان؛ 10 - ولی شاه (پسر علیشاه خان)؛ 11- غلام محمد سلیمان - سابق سفیر و معین وزارت خارجه؛ 12 - سلیمان سلیمان (پسر غلام محمد سلیمان)؛ 13 - محمد قادر سلیمان (داماد شاه محمود خان غازی)؛ 14 - احمد ولی - پسر مارشال شاه ولیخان؛ 15 - فریدون - پسر احمد ولی نواسه شاه ولیخان؛ 16 - دکترقیس روکی - پسر عبدالله روکی سلیمان (جنرال عبدالله روکی سلیمان از جمله کسانی بود که فردای کودتا بازداشت گردید و روز بعد در پولیگون در جمع دیگران شهید شد)، 17 - هارون آصفی - پسر احمد شاه خان وزیر دربار (افسر پولیس)؛ 18 - گل احمد نور زکریا - رئیس پشتنی تجارتي بانک، برادر محمد عمر نور زکریا؛ 19 - صلاح الدین غازی - پسر شاه محمود خان غازی (موصوف بعد از گذشتانندن چند هفته در زندان پلچرخ با چند نفر دیگر از جمله محمد اکبر رئیس دفتر ریاست جمهوری، باز محمد خان از دوستان وفادار محمد داؤد، و پسرش عبدالمجید باز به پولیگون قوای 4 برده شدند و به شهادت رسیدند)؛ 20 - محمد روکی - پسر جنرال عبدالله روکی؛ 21 - اسمای چند نفر از جوانان، از جمله نواسه های غلام محمد شیرزاد در یادداشت هایم از قلم افتاده است.

د - کسانی که حین وقوع کودتای ثور در خارج بودند و جان سلامت بردند:

1 - تورپیکي - دختر ارشد محمد داؤد، خانم نظام الدین غازی که نسبت مریضی قبلاً برای تداوی به سوئیس نزد خواهر خود درخانی رفته بود؛
2- همه منسوبین فامیل اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، به شمول شخص اعلیحضرت و ملکه حمیرا، شاهدخت بلقیس و شوهرش جنرال عبدالولی، شهزاده احمد شاه، شهزاده محمد نادر، شهزاده شاه

د پانو شمیره: له 122 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

- محمود، شهزاده محمد داؤد پشتونیار و شهزاده میرویس با هریک از خانم ها و فرزندان شان که پس از کودتای 26 سرطان 1352 به ایتالیا و بعضی کشورهای دیگر اقامت گزین شده بودند.
- 3 - سلطان محمود غازی - پسر ارشد شاه محمود خان غازی و همسرش عالییه - خواهر اعلیحضرت پادشاه سابق چندی قبل جهت دیدار اعلیحضرت به روم رفته بودند و از آنجا برای دیدن دختر شان به تهران آمدند و هنوز در آنجا بودند که کودتای 7 ثور به وقوع پیوست.
- 4 - درخانی - دختر سوم محمد داؤد (خانم داکتر توریالی نور) که در آنوقت با شوهرش و دو پسرش بنام های : محمد اکبر نور و محمد داؤد نور و دخترش که چندی قبل وفات کرد (نواسه های محمد داؤد)، در سویس زندگی میکرد؛
- 5- محمد عزیز نعیم پسر سردار محمد نعیم با خانمش شاهدخت مریم دختر اعلیحضرت شاه سابق - عزیز نعیم مامور وزارت خارجه در آنوقت به حیث دیپلمات در سفارت افغانستان در لندن ایفای وظیفه میکرد؛
- 6 - محمد نادر نعیم - پسر محمد عزیز نعیم با والدین خود در لندن بود و فعلاً در کابل اقامت دارد؛

اسمای اعضای کابینه و سرنوشت شان:

- الف -** اعضای کابینه دولت جمهوری افغانستان که همان روز 7 ثور جهت اشتراک در مجلس وزراء برطبق معمول در قصر گلخانه حضور داشتند و تا فردا 8 ثور در آنجا باقی ماندند:
- 1 - سید عبدالاله - معاون رئیس جمهور و وزیر مالیه که در جریان برخورد همان صبح شهید شد؛
 - 2 - عبدالقدیر نورستانی - وزیر داخله، در هنگام شب زخمی شد و یک روز بعد در شفاخانه جان سپرد؛
 - 3 - وحید عبدالله - معاون وزارت خارجه، حوالی عصر 7 ثور از ارگ بیرون شد و فردای آنروز خود را تسلیم کودتاچیان کرد و با شش نفر دیگر یک هفته بعد در پولیگون شهید شد؛
 - 4 - داکتر عبدالمجید - وزیر دولت، بعد زندانی شد؛
 - 5 - انجنیر عبدالکریم عطائی - وزیر مخابرات، زندانی شد؛
 - 6 - پوهاند وفی الله سمیعی - وزیر عدلیه، نخست زندانی و یک هفته بعد با جمعی دیگر در پولیگون به شهادت رسید؛ قابل ذکر است که محمد موسی شفیق آخرین صدراعظم دوره شاهی که روز بعد کودتا بازداشت و با همین جمعیت در وزارت دفاع زندانی شده بود، نیز در جمع این گروپ که جنرال عبدالله روکی سلیمان، جنرال عبدالقدیر خلیق، محمد رحیم پنجشیری، امین الله رئیس شرکت هوایی آریانا (داماد غلام حیدر رسولی) شامل بودند، همه در یک شب در پولیگون به شهادت رسیدند.
 - 7 - انجنیر عبدالنواب آصفی - وزیر معادن و صنایع، زندانی شد؛
 - 8 - عزیزالله واصفی - وزیر زراعت، زندانی شد؛
 - 9 - پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین - وزیر اطلاعات و کلتور، زندانی شد؛
 - 10 - پوهاند داکتر عبدالله عمر - وزیر صحت عامه، زندانی شد؛
 - 11 - انجنیر جمعه محمد محمدی - وزیر آب و برق، زندانی شد؛
 - 12 - پوهاند عبدالقیوم وردک - وزیر قبایل، زندانی شد؛
 - 13 - پوهاند داکتر غلام صدیق محبی - وزیر تحصیلات عالی، بعد از چند روز از نظارت آزاد شد؛
 - 15 - محمد خان جلالر - وزیر تجارت، بعد چند روز از نظارت آزاد شد؛

د پانو شمیره: له 123 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راوبولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

16 - جکتورن صاحب جان - قوماندان گارد ریاست جمهوری که البته در سطح کابینه نبود، ولی نظر به اهمیت مقام او و نیز خدماتیکه در آن شب و روز فاجعه انجام داد، لازم به تذکر است که او با وجود صداقت در وظیفه، قربانی دوستی شخصی با بعضی از افسران کودتای گردید و پس از تسلیمی گارد، او خود را نیز به کودتاچیان تسلیم کرد که گفته میشود روز بعد به هدایت دوستش "شیرجان مزدور یار" در محوطه رادیو افغانستان به شهادت رسید.

ب - وزرایی که در همان روز در ارگ و در مجلس وزراء حضور نداشتند:

1 - دگرجنرال غلام حیدر رسولی - وزیر دفاع ملی (او از صبح زود 7 ثورنخست به فرقه 7 ریشخور رفت و بعد به وزارت دفاع برگشت و پس از فیر وطنجار روانه فرقه 8 و از آنجا پای پیاده با لوی درستیر جنرال عبدالعزیز بطرف قوای مرکز رفت و با جنرال عبدالعلی وردک - رئیس ارکان قوای مرکزحوالی شب به عزم رفتن و بسیج قوای مدافع به فرقه 7 رهسپار و از آن به بعد لادرک گردید تا آنکه با دو جنرال معیتی اش بروز 8 ثور بدشت کودتاچیان اسیر و هرسه شهید شدند.

2 - غوث الدین فایق - وزیر فوائد عامه برای اجرای امور به پکتیا رفته بود؛

3 - پوهاند داکتر محمد ابراهیم مجید سراج - وزیر معارف نیز همان روز درمجلس وزراء حاضر نبود (شاید به دلیل مریضی)

نگاه مختصر به معرفی نَسَبی خانواده مشهور "آل یحیی":

از روز 7 ثور به بعد نام خانواده "آل یحیی" ورد زبان روزنامه ها، جراید، رادیو و تلویزیون رژیم خلقی - پرچمی گردید و آنها شعار های مذمت بار را در گردهمایی ها یا به اصطلاح خود شان "میتنگ" های حزبی و دیگر مواقع حق یا ناحق نثار این خانواده میکردند، خانواده ای که بعد از برگشت از تبعید به وطن در سریر حرمت و قدرت، از مصاحبت با پادشاه تا خود به پادشاهی رسیدن، قرار داشتند و همیشه با آسوده حالی و داشتن مقام های عالی گذرانیدند. اولین تیر کودتای ثور بسوی همین خانواده حواله شد که با شهادت محمد داؤد و تعداد 17 نفر دیگر این رخنه بازگردید و قدم بقدم بساط این خانواده برچیده و از هم پاشیده شد.

وقتی از بعضی اشخاص در این ارتباط نام گرفته میشوند، برای نسل جوان مشکل خواهد بود تا پیوندها را، البته با تشابه بعضی نامها بشناسد و آنها را از هم تفکیک نماید. لذا بيمورد نخواهد بود، از شجره ای نَسَبی این خانواده بزرگ مختصر یادآوری شود:

سرداریحیی خان پسرسلطان محمد خان "طلائی" و خسر امیرمحمدیعقوب خان بود که انگلیسها براو مظنون شدند و او را در سال 1276ش (1897م) به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیرعبدالرحمن خان به سلطنت رسید، از انگلیسها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده ودرهند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت درهند بسربردند واکثر فرزندان شان درهمانجا چشم به دنیا گشوده، به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند. با شدت مریضی امیرعبدالرحمن خان انگلیسها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی برمراجعت خانواده سردار یحیی خان از تبعید گاه شان درهند کسب کنند. امیردرآخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که به دو فرزند سردار مذکور هر یک سردار محمدیوسف خان و سردار محمدآصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان را با همه فرزندان در سال 1280ش (1901م) از "دیره دون" هند به وطن اجازه برگشت داد. بعد از وفات امیر فضای خانواده گی بخصوص بعد از ازدواج امیرحبیب الله خان سراج الملة با صبیبه سردارمحمدیوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار

د پانو شمیره: له 124 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندانشان که تعلیم دیده و جوان بودند، هریک به مقام های بلند دربار عز تقرر حاصل کردند. از آن به بعد با احتیاط و زیرکی که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگر پیمودند.

تبعید طولانی برای این خانواده چند خصوصیت بارز را بار آورد که ممد راه آینده شان بسوی قدرت و سلطنت در افغانستان گردید: آنها به حیث یک اقلیت در سرزمین بیگانه همیشه در یک حلقه خانواده گی فشرده، باهم متحد و پرتفاهم فارغ از رقابتهای درونی بار آمدند، تعلیم دیدند و به زبانهای انگلیسی و اردو مسلط شدند و با تجدد و افکار عصری آشنا گردیدند. برای درک بهتر این موضوع لازم است تا نظر مختصر به سلسله خانوادگی آنها انداخت، با این شرح:

خانم سردار یحیی خان یعنی مادر سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان "همدم" نام داشت (دختر وزیر محمد اکبر خان غازی) و یکی از دختران یحیی خان بنام "رقیه" خانم امیر محمد یعقوب خان بود. سردار یوسف خان سه زن داشت: از زن اول مسمات "شرف سلطانه" یک دختر به اسم "محبوب سلطان" (بعداً ملقب به "علیا جناب") داشت که با امیر حبیب الله خان سراج المت ازدواج کرد و یگانه فرزندش سردار اسد الله خان سراج بود و سه پسر داشت، هریک: 1- محمد نادر خان بعداً پادشاه، 2- شاه ولی خان بعداً سفیر در لندن و پاریس که با "صفیه" ملقب به "ثمر السراج"، خواهر شاه امان الله غازی ازدواج کرد (پدر سردار عبدالولی)، 3- شاه محمود خان بعداً وزیر حربیه و صدراعظم که با "صفورا" ملقب به "قمرالبنات" دختر امیر حبیب الله خان سراج ازدواج کرد.

سردار یحیی خان از زن دوم بنام "مستوره" (از نواده های سردار محمد عظیم خان) سه پسر داشت: 1- محمد هاشم خان بعداً صدر عظم؛ 2 - محمد علی خان و 3- محمد عزیز خان بعداً سفیر در جرمنی- پدر محمد داؤد خان بعداً صدر اعظم و در اخیر رئیس جمهور و محمد نعیم خان بعداً وزیر خارجه (و از زن سوم به اسم "شمسی" چهار دختر داشت: 1- تاج سلطانه - خانم سردار محمد سلیمان خان 2- "شهزاده" - خانم میر محمد حیدر حسین هراتی یگانه مرد خارج خانواده و بعداً وزیر مالیه که از طرف مادر با سلاله امیر شیر علی خان پیوند داشت، 3- "شیرین تاج" - خانم سردار محمد یونس خان پسر امیر محمد یعقوب خان 4- "ذلیخا" - خانم سردار شیر احمد خان زکریا بعداً رئیس شورا، پدر غلام محمد شیرزاد بعداً وزیر تجارت).

سردار محمد آصف خان که احفاد او "آصفی" و بعضی "سلیمان" تخلص میکنند، نیز چهار زن داشت: از زن اول "زینب" نواسه امیر دوست محمد خان، یک پسر بنام سردار محمد سلیمان خان (پدر احمد علی خان سلیمان بعداً وزیر دربار و سفیر و علی شاه خان سلیمان و متباقی خانواده "سلیمان" منسوب به همین شخص است) و یک دختر به اسم "بلقیس" - خانم سردار محمد رفیق خان. از زن دوم بنام "مروارید" یک پسر (سردار احمد شاه خان بعداً وزیر دربار - پدر ملکه حمیرا) و سه دختر به نامهای: 1- "خورشید" - خانم محمد عزیز خان و مادر محمد داؤد خان و محمد نعیم خان 2- "ماه پرور" بعداً ملکه - خانم محمد نادر شاه و مادر محمد ظاهر شاه 3- "گوهر" - خانم سردار عبدالغنی خان از احفاد سلطان محمد خان طلائی، و از زن سوم به اسم "هاجره" سه دختر، هریک: 1- "صابره" - خانم نور محمد خان زکریا، 2- "خاور" - خانم محمد اکبر خان، 3- "سردار بیگم" - خانم عبدالرشید خان، و از زن چهارم بنام "صنوبر" - یک پسر محمد کریم خان).

محمدنادرشاه فقط یک خانم داشت (ملکه "ماه پرور" - دختر سردار محمد آصف خان کاکایش) که از او دو پسر (محمدظاهر - در جوانی فوت کرد، و محمدظاهر بعداً پادشاه افغانستان برای چهل سال) و پنج دختر به نامهای: 1- "ظاهره" که در زندان سقوی وفات کرد، 2- "زهره" - خانم سردار محمد نعیم خان 3- "زینب" - خانم محمد داؤد صدرعظم و بعداً رئیس جمهور 4- "سلطانہ" - خانم محمد عمر نور زکریا، 5- "بلقیس" - خانم تیمورشاه آصفی پسر سردار احمد شاه خان وزیر دربار).

شهزاده محمدظاهرشاه در 17 سالگی باحمیرا (15ساله) صبیبه ارشد سردار احمدشاه خان (وزیر دربار) در خزان 1310ش در ارگ کابل ازدواج کرد. ملکه حمیرا نواسه محمد آصف خان (عم محمدنادرشاه) است و از طرف مادر به خانواده شاغاسی شیردلخان لویناب نسبت دارد. احمدشاه خان دو خانم داشت: خانم اول به اسم "زرین" - دختر شاغاسی خوشدلخان (یگانه خواهر علی احمدخان والی) بود که یک پسر (تیمورشاه آصفی که با بلقیس خواهر محمدظاهرشاه ازدواج کرد) و چهار دختر به دنیا آورد که هریک: ملکه حمیرا، عالیہ - خانم سلطان محمدغازی پسرشاه محمودخان غازی، میمونه - خانم محمد عتیق رفیق، وامینه - خانم جنرال عبدالله روکی سلیمان بودند. خانم دوم احمدشاه خان به اسم "حلیمه" (نواسه امیر محمد یعقوب خان) بود که دو پسر بنامهای (همایون شاه آصفی و هارون آصفی) و سه دختر به اسمای هریک (مریم، لیلا و زهره) داشت که به استثنای همایون شاه، همه اینها برخلاف معمول، خارج از حلقه خانوادگی ازدواج کردند.

حاصل ازدواج ملکه حمیرا با اعلیحضرت محمدظاهرشاه دو دختر و شش پسر بود، هریک: بلقیس (متولد 1932- ازدواج باجنرال عبدالولی پسر مارشال شاه ولیخان عموی پادشاه؛ مریم (متولد 1937- ازدواج با محمد عزیزنعیم - خواهرزاده شاه و پسر سردار محمدنعیم)؛ محمداکبر (متولد 1933- در 9 سالگی وفات کرد)؛ احمدشاه (متولد 1934- ازدواج با خاتول نور - دختر سلطانه خواهرشاه)؛ محمدنادر (متولد 1941 ازدواج با لیلماحسینی که مادرش دختر سردار سلیمان خان بود)؛ شاه محمود (متولد 1946 ازدواج با محبوبه غازی - صبیبه شاه محمود خان غازی)؛ محمد داؤد پشتونیار (متولد 1949 ازدواج با فاطمه عارف - صبیبه جنرال محمدعارف)؛ میرویس (متولد 1957 که تاحال ازدواج نکرده است). همه این فرزندان شاه در شهر کابل بدنیا آمده و در کابل به مکتب رفته اند. محمد داؤد پشتونیار در 1980 و شاه محمود در 2003 چشم از جهان پوشیدند و باقی فرزندان محمدظاهرشاه حیات دارند. ملکه حمیرا نیز بتاريخ 27 جون 2002 به عمر 86 سالگی در روم وفات کرد که جنازه او به کابل انتقال یافت و شخص اعلیحضرت پادشاه سابق پس از تقریباً 30 سال اقامت در ایتالیا به وطن برگشت کرد و بتاريخ اول اسد 1386ش (23 جون 2007م) در کابل چشم از جهان پوشید و در حوضیره آبائی شان در تپه مرنجان در جوار مقبره اعلیحضرت محمدنادرشاه بخاک سپرده شد. (دیده شود: کتاب "زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد"، تألیف: داکتر سید عبدالله کاظم، چاپ کابل، 2005، صفحات 207 تا 209 و صفحه 230 و 231)

د پانو شمیره: له 126 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ

بخش یازدهم

چگونه اجساد گم شده پس از سی سال پیدا شدند؟

توظیف کمسیون برای پیدا کردن محل دفن اجساد:

در بخش قبلی از 18 تن کسانی نام برده شد که در روز 7 ثور و فردای آن در قصر گلخانه جام شهادت نوشیدند. از آنروز تا 2008 که 30 سال می گذرد، هیچکس به فکر آن نیفتاد که در پی یافتن گورستان گمنام این شهداء از ترس رژیم دست بکار شود، چه رژیم خلقی - پرچی هرگز نمیخواست، سلسله این جنایت و جنایات بعدی شان برملاء شود و میخواستند خاموشانه بران سرپوش بگذارند تا گذشت روزگار آنها را از یاد ببرد. این روحیه بعد از سقوط رژیم کمونیستی داکتر نجیب کامکان ادامه یافت و حکومت تنظیمی و همچنان طالبان که همه در ضدیت با جمهوری محمد داؤد و شخص خودش قرار داشتند، از پیگیری موضوع طفره رفتند و گذاشتند تا اجساد آن شهداء همچنان نامعلوم و در زیر خاک پوشیده و از نظر ها پنهان بماند.

اما وقتی صفحه تاریخ برگشت، رژیم کمونیستی، تنظیمی و طالبی از قدرت افتادند، این امید پیدا شد که شاید نظام جدید در اثر تقاضای رسانه ها و بعضی اشخاص برای جستجوی قبر محمد داؤد به حیث اولین رئیس جمهور افغانستان و یکی از شخصیت های برجسته تاریخ معاصر کشور دست بکار شود. این آرزومندی هفت سال بعد با دریافت نشانه هایی از محل دفن آن شهداء جامه عمل پوشید و حامد کرزی رئیس جمهور آنوقت کشور با صدور یک فرمان در سرطان 1387 ش (جون 2008م) هیئتی را مؤظف اینکار ساخت.

در فرمان مذکور آمده است که: «به منظور ارج گذاری به مقام والای شخصیت ملی کشور شهید محمد داؤد خان، اولین رئیس جمهور افغانستان که در نتیجه کودتای خونین هفت ثور سال 1357 با اعضای فامیل شان جام شهادت نوشیدند، کمسیونی به خاطر جستجو جهت دریافت مدفن و اعمار مرقد ایشان و خانواده مرحومی به ترتیب ذیل مؤظف میگردد..»

این کمسیون تحت ریاست امرالله صالح، رئیس امنیت ملی و به اشتراک نمایندگان با صلاحیت وزارت های دفاع، داخله، اطلاعات و فرهنگ، و نماینده شورای ولایتی کابل و محمد نادر نعیم به حیث اعضای آن برای عملیات جستجوی مدفن مرحومی توظیف شدند و طوریکه در فرمان ذکر شده است که کمسیون: «نتیجه را همراه با پیشنهادات در مورد اعمار مرقد آن شهید والا مقام طی مدت یک ماه به مقام ریاست جمهوری اسلامی افغانستان ارائه نماید.»

در اولین گزارش کمسیون که تقریباً یک ماه بعد از صدور فرمان فوق به روز شنبه مورخ 26 اسد 1387 ش (16 اگست 2008م) از طریق یک کنفرانس خبری منتشره آژانس پژواک اعلام گردید، چنین آمده است: «داؤد خان و اعضای خانواده وی در ساحه شرق کابل، عقب حربی پوهنتون در یک مخروبه زیر خاک شده اند. کمسیون بعد از تلاش بسیار زیاد و به همکاری کارمندان سابق استخبارات و اردو این محل را دریافت و نشانی نموده است.» کمسیون در دومین گزارش خود که به

د پانو شمیره: له 127 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

روز پنجشنبه مورخ 14 قوس 1387ش (4 دسمبر 2008م) از طرف دفتر روابط عامه وزارت صحت عامه جمهوری اسلامی افغانستان رسماً به نشر رسید، چنین اعلام کرد:

اعلامیه مطبوعاتی دولت

«کابل 14 قوس 1387: طبق حکم شماره 645 جلالتمآب حامد کرزی رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان کمسیون برای شناسائی و تثبیت جسد اولین رئیس جمهور شهید افغانستان سردار محمد داؤد خان و اجساد اعضای خانواده مرحومی شان، به ریاست محترم داکتر فیض الله کاکر معین مسلکی وزارت صحت عامه و شش تن عضو هریک محترم دگر جنرال محمدحسن خان رئیس امنیت و دفاع اداره امور، محترم جنرال پادشاه میر، محترم داؤد هاشمی، محترم سردار نادر نعیم، محترم سردار محمود غازی، محترم قاسم باز و ملک مولاکل مؤظف گردید. به کمسیون مؤظف مذکور وظیفه سپرده شد تا با توجه به علایم و مشخصات خاص شهداء و با استفاده از امکانات طب عدلی، مساعی مشترک خود را به کار انداخته و گزارش مکمل کاری خود را به مقام محترم ریاست جمهوری تقدیم نماید، تا طوریکه جلالتمآب ایشان لازم دانند، طی مراسم بلند و شکوهمند دولتی آخرین بزرگداشت و تدفین شهدای مذکور را هدایت خواهند فرمود.

"دوماه بعد از توظیف، کمسیون توانست با در نظر داشت علایم فارقه اسکلیت ها، کلیشه دندانها، لباس و قامت اجساد، قسمت جسد که مرمی به آن اصابت نموده و اطلاعات و گفته های واصله اقارب 9 تن از اعضای خانواده مرحومی شهید سردار محمد داؤد خان را شناسائی نماید"، این سخنان را داکتر فیض الله کاکر معین امور مسلکی وزارت صحت عامه و رئیس کمسیون نامبرده اظهار داشتند. ایشان علاوه نمودند: "اما بعد از آن کمسیون در مجموع 29 جسد در پولیگون پلچرخي و 93 جسد در تپه مرنجان را مورد آزمایش قرار داد که این آزمایش شامل به کارگیری شیوه های مختلف مسلکی و تجربی، مصاحبه ها، دید و بازدید ها با اقارب، دوستان و همکاران و در مورد شخص داؤد خان، در آخرین مورد مقایسه قالب دندانهای مصنوعی که فعلاً در موزیمی در کشور آلمان نگهداری میگردد، احتمال ما را به یقین تبدیل نمود، زیرا قبلاً نسخه مطلاي مصحف شریف - تحفه شاه عربستان - را نیز از بقایای لباس شان دریافت داشته بودیم."»

در اعلامیه اسمای شهدای شناسائی شده خانواده سردار محمد داؤد خان به شمول شخص مرحومی وی با نام ها و سال تولد شان قرار ذیل میباشد: [برای جلوگیری از طوالت و تکرار متن از القاب "سردار" و "شهید" که در متن اصلی تذکر یافته است، به دلیل اینکه همه آنها "شهید" بوده اند و نیز چون محمد داؤد از کاربرد لقب "سردار" برای خود و فامیل خود منصرف شده بود، صرف نظر میگردد و تنها سال تولد هریک در بین قوسین درج میشود.]

- 1 - محمد داؤد (1909) رئیس جمهور؛ 2 - محمد نعیم خان (1911) برادر رئیس جمهور؛ 3 - نظام الدین غازی (1938) داماد محمد داؤد؛ 4 - محمد عمر (1935) پسر محمد داؤد؛ 5 - ویس (1947) پسر محمد داؤد؛ 6 - خالد (1947) پسر محمد داؤد؛ 7 - میرمن زینب خانم محمد داؤد؛ 8 - عایشه خواهر محمد داؤد؛ 9 - شینکی (1940) دختر محمد داؤد؛ 10 - زرلشت (1955) دختر محمد داؤد؛ 11 - زرمینه (1937) دختر محمد نعیم خان؛ 12 - شیما (1947) خانم ویس داؤد؛ 13 - غزال

د پانو شمیره: له 128 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

(1965) دختر عمر داؤد؛ 14 - صفورا (1965) دختر زرمینه ، نواسه محمد نعیم خان ؛ 15 - حارث (1973) پسر ویس داؤد، 16 وایگل (1975) پسر ویس داؤد.

در ادامه اعلامیه آمده است: «کمسیون این امر را یک دست آورد بزرگ برای کافه ملت افغانستان دانسته و آنرا به شخص جلالتمآب رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان محترم حامد کرزی، به بازماندگان خانواده سردار محمد داؤد خان به خصوص سردار [محمد داؤد] محمود غازی، هموطنان عزیز در داخل و خارج کشور و در نهایت به تمام تیم کاری کمسیون اعم از متخصصین طب عدلی، متخصصین شفاخانه ستوماتولوژی، انستیتیوت ملی صحت عامه و سایر همکاران که از هیچ گونه تلاش های پیهم، خسته گی ناپذیر و شبا روزی دریغ نورزیده، چنین یک رسالت بزرگ ملی را به وجه احسن، احترام خاص و خلوص نیت به انجام رسانیدند.»

(پایان اعلامیه وزارت صحت عامه، دفتر روابط عامه)

چگونه محل دفن اجساد پیدا شد؟

مسلم است که سران خلقی و پرچمی و تعداد انگشت شمار نظامیان آنها از این موضوع آگاه بودند که جنازه شهدای 7 ثور را در کجا دفن کرده اند، ولی هیچ یک آنها تا روز زوال خود و از آن به بعد تا سالهای دیگر زبان به کلام باز نکردند و حرفی در باره نگفتند، تا آنکه بعد از 30 در وقت ریاست جمهوری حامد کرزی توجه به این موضوع معطوف گردید، ولی تا آنوقت کسی دقیقاً از محل دفن اجساد معلومات نداشت. بعد از نشر اعلامیه اول شخصی بنام جنرال "پادشاه میر" که در "خوست" اقامت داشت، وقتی از رادیو تلویزیون شنید که رئیس جمهور کمسیونی را برای جستجوی محل دفن شهدای 7 ثور تعیین کرده است، فوری با کرزی به تماس شد و معلومات دست داشته خود را در زمینه بیان کرد. حامد کرزی او را فوری احضار و با اعضای کمسیون همکار ساخت.

جنرال پادشاه میر یکی از صاحب منصبان اردو بود که در وقت شاهی به حیث افسر تانکیست در قوای 4 زره دار به رتبه جگتورن ایفای وظیفه میکرد و از آنجا به قول اردوی پکتیا تبدیل شد. پس از کودتای 26 سرطان 1352 دولت جمهوری به ارتباط هواداری وی از رژیم شاهی بر او مظنون شد و او را از بست نظامی بیرون و در بست ملکی و غیرمحراب به حیث آمر حفظ و مراقبت قوای 4 زره دار مقرر کرد. در همین وظیفه مشغول خدمت بود، تا آنکه کودتای 7 ثور صورت گرفت. او شاهد رویداد هایی بود که ظرف چند روز متعاقب کودتای منحوس ثور در ساحه قوای 4 رخ داد.

در آن روز ها پادشاه میر شاهد حوادثی گردید که از اسرار رژیم کودتائی بود. او ترسید تا میادا کودتاچیان برای اختفای آن رازها، او را از بین ببرند. لذا از جمله اولین کسانی بود که از کابل فرار و به پاکستان رفت. در آنجا هنوز داعیه جهاد گرم نشده بود که با آمدن حضرت صبغت الله مجددی به پشاور، پاچا میر نیز با او همکار گردید و حضرت صاحب او را در تشکیلات مجاهدین جا داد و تا رتبه جنرالی ارتقا کرد و اداره کرزی بعداً رتبه جنرالی او را تصدیق نمود. (برای شرح مزید دیده شود بخش دوم مصاحبه جنرال پادشاه میر با "رادیوی آزادی"، برگرفته از کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار"، نوشته داکتر صبورالله سیاه سنگ، صفحه 29 تا 38)

حالا جریان موضوع را از زبان خود جنرال پادشاه میر بشنوید که طی یک مصاحبه با حمید مهمند - گزارشگر "رادیو آزادی" (بخش اول) منتشره مورخ 11 سرطان 1387ش (2 جولای 2008) به پشتو

د پانو شمیره: له 129 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

انجام داد و داکتر سیاه سنگ در کتاب فوق الذکر خود برگردان دری آنرا به نشر سپرده است که اینک فشرده آن خدمت تقدیم میشود:

جنرال پادشاه میر می گوید: «پنجشنبه 7 ثور 1357 کودتا شد، فردایش که روز پایان یافت، ساعت 12 شب مرده ها را آوردند. موتر آمد. آنوقت من مدیر حفظ و مراقبت قوای 4 زره دار بودم. امر شد که خود را با عسکرها به پولیگون برسانم. با آنها یکجا به پولیگون رفتم. موترها از سوی شهر می آمدند و چراغهای شان از دور به چشم میخوردند. با خود گفتم: خدایا در این نیم شب موترها از کدام طرف به پولیگون آمدند. اولین موتری که رسید، جیب وزارت دفاع بود. پس از سلام و مانده نباشی، پرسیدم: برادر خیریت باشد؟ چطور آمده اید؟ گفتند: مرده های داؤد خان و خانواده اش را آورده ایم و میخواهیم در اینجا که قبلاً موضع نظامی (زمین حفر شده برای تانک) بود، برای شان جای پیدا کنیم. گفتم: خیلی خوب.» (صفحه 22)

او می افزاید: «اسلم وطنجار که در کودتا هم نقش داشت و در قوای 4 زره دار بود، میدانست که کدام قسمتهای زمین برای موضع کنده شده بودند. او گفت: اینجا یک موضع قبلی تانک وجود دارد. گودالها پیشاپیش کنده شده بودند. پس از موترهای جیب، یک زیس [موتر لاری نوع روسی] نو آمد و به سوی گودال وضع ریورس [بطرف عقب] شد. به من گفتند: عسکرها را بگو که مرده ها را پائین کنند. عسکرها یکی یکی به پائین کردن مرده ها شروع کردند. خودم به لحد پائین شدم. اولین کاری که کردم، روی اجساد را به سوی قبله گرداندم. وقتی که امروز گورها را باز کردند، خوشبختانه همه اسکلتها رو بسوی قبله دیده می شدند. تریپال یکی از موترها را باز کردم و به راننده موسسیدش گفتم: آزرده نمیشوی، اگر این تریپال را بگیرم و به روی مرده ها ببندازم؟» (صفحه 23)

پادشاه میر به جواب سؤالی در باره تعداد مرده ها در این موتر گفت که: «تقریباً سیزده نفر را زیر خاک کردیم، سیزده نفر... در میان آنها سه زن بود و دیگران همه مردها. سیزده مرده را همان شب آوردند و دیگران را شب بعدی. از آنجائیکه سه شبانه روز بیدار خوابی کشیده بودم، به خانه ام به شهر آمدم. به گفته معاونم ضابط شاه ولی خان، شانزده مرده دیگر را که زیادتش شانزده بودند، 25 قدم دورتر در موضع دیگر (کنده شده برای تانک) آورده شدند. فردای آن روز شاه ولی خان ضابط گفت: امر صاحب شما دیشب نبودید، مرده های دیگر را هم آوردند. پرسیدم که آیا آنها را شناختی؟ گفت: نه، شناختم. اما دیدم که زنها و کودکان زیاد و مرد ها کم بودند.» (صفحه 23 و 24)



قبر دسته جمعی شهید محمد داؤد و تعدادی از خانواده او که در پولیگون پلچرخی دفن شده بودند و بعد از گذشت سی سال این گورستان گمنام کشف گردید.

د پانو شمیره: له 130 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولئ

در برابر سؤال دیگر که آنها به چه وسیله کشته شده بودند، پادشاه میرگفت: «دروغ گفتن گناه است و شب بود. چهره ها درست دیده نمی شدند. همه خون آلود بودند. دستهایم در وقت اینسو و آنسو کردن شان به خون آغشته می شدند و آنها یکسره گلوله باران شده بودند. از سوی شب تاریک بود و از سوی دیگر می گفتند که مرده ها را به عجله پائین کنید. پس از مرگ چهره ها تغییر میکند. مرده ها درست شناخته نمی شدند... ولی از ساختمان بدن، درشتی اندام و کوتاهی قامت، حدس زدم که باید آن یکی [داؤد خان باشد].»

او در پاسخ به سؤال دیگر که اجساد را چه کسانی می آوردند، افسران بلند رتبه یا عسکرهای عادی، گفت: «در راس آنها نوراحمد نور وزیر داخله بود. نمیدانم که او حالا در کدام کشور زندگی میکند. دیگران وزیر هایی بودند که نمی شناسم. یک از آنها از اسلم [وطنجار] پرسید: آیا این افسر که در پائین سرگرم کار است، ملگری (رفیق حزبی) است، یا نه؟... آنها میخواستند که این راز فاش نشود و مرده ها همانجا ناپدید شوند.... بعد یکی آنها گفت که او (اشاره به من) رفیق حزبی نیست!»



قبر دسته جمعی برخی از خانواده شهید محمد داؤد که بیشتر شان اطفال و زنان بودند و در پولیگون پلچرخ در نزدیکی قبر اول قرار دارد.

جنرال پادشاه میر به این نکته اشاره میکند که: «بعداً بزرگان و کسانی در سطح وزیرها را آنجا می آوردند و تیرباران میکردند. وزیرهای خیلی خوب بودند. البته پس از آنکه میزدند و به شهادت می رساندند، می گفتند: به کسی نمی گوئیم، انکار میکنیم و کارمخفی است، زیرا اینها بدون محاکمه کشته میشوند... اینها اعضای کابینه داؤد خان بودند. یکی وفی الله سمیعی وزیر عدلیه بود و دیگری وزیر خارجه. برای آنکه می گفتند وزیر خارجه را پائین کنید. جمعاً هشت نفر بودند. آنها را هشت شب پس از کشتن سردار صاحب شهید، زنده آوردند و گفتند از کشتار شان منکر می شویم.» (صفحه 52)



(جنرال پادشاه میر شاهد عینی حوادث آن شب با ملک ملا گل نشان دهنده محل دفن اجساد)

د پانو شمیره: له 131 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

«یکی دیگر از آن میان موسی شفیق بود. از او هم سؤال میکردند، او در جواب میگفت: من بسیار بیگانه هستم. درخانه ام سطرنجی هموار است، اولاد چیزی ندارم. چیز دیگر در بساطم نیست. اینها گفتند: تو آب هیلمند را فروخته ای. او گفت: تو (به نوراحمد نور گفت: تو)، اناهیتا راتب زاد، ببرک کارمل و حفیظ الله امین همه وکیل های شورا بودید. شما پاس کردید و من که صدراعظم آن وقت بودم، امضا کردم. بحث مستقیماً در همان جا شروع شد. بعد از گفتگو موسی شفیق را کشتند. پس از او وزیر عدلیه را از موتر پائین کردند. اینها آتش میکردند و آنها می گفتند: الله اکبر و به زمین می افتادند. احساسات آنها را نمی توانستم بدانم. از یکسو تاریکی شب بود و از سوی دیگر فیر کننده گان کلاه های داشتند با دو سوراخ برای چشمها. چیزی از چهره شان دیده یا خوانده نمیشد. آنها کلاشنکوف به دست، از پشت موتر جیب بیرون می آمدند، از هشت متری فیر میکردند و واپس به پشت جیب میرفتند... پس از او [موسی شفیق] وفی الله سمیعی وزیر عدلیه را از موتر پایان آوردند و با او مشاجره را شروع کردند. به او گفتند: دیروز شما ما را بر لب گور رسانده بودید. امروز خودتان بر لب گور ایستاده اید.» (صفحه 36)

پادشاه میر خان در پاسخ به سؤالی که آیا نور احمد نور خودش امر فیر بر آنها را میداد، گفت: «نه! نه! او نه قومانده داده و نه به دست خود کشته است. او بخاطری نکشته است که وقتی گپ هایش ختم می شد، همان شخص نظامی کلاشینکوف بدست که در پشت جیب ایستاده بود، می آمد و در پیش روی جیب می ایستاد و بدون آنکه کسی به او امر کند، خود بخود فیر میکرد و اینها را به شهادت میرساند. نور به آنها قومانده نمیداد که بزنید یا خوب یا بد. هر آنچه گفتم در پیش چشم خودم رخ داده است.» [این مشخصه ثابت می سازد که اینها همان کومانو های روسی بودند که حادثه خونبار قصر گلخانه و قتل 18 نفر از خاندان محمد داؤد را به همین شکل انجام دادند.]

پادشاه میر خان می افزاید: «در همین دشت روسها آمدند و تانکهای شان همه جا را کند و کپر کردند. در دلم گشت که ممکن است روزی خداوند افغانستان را آزاد سازد. من از جایی که داؤد خان در ته آن به خاک سپرده شده بود، با قدمهایی به خطوط یک متر اندازه گرفتم: دقیق 65 متر دور از سرک [در ویرانه های پشت حربی پوهنتون، نزدیک زندان پلچرخ، 18 کیلومتری شرق کابل] آمدم و این عدد 65 متر را جایی یادداشت کردم. با خود گفتم که شاید روزی افغانستان از چنگال کمونیستها آزاد شود. آنوقت، روسها نبودند، همین کمونیستها بودند. گفتم مبدا این گورستان که آرامگاه یک شخصیت است، گم شود. در این دوماه گذشته جاهای گوناگونی به اثر گزارشهای نادرست مردم کنده و کشوده می شدند و اثری به چشم نمیخورد.» (صفحه 28 و 29)

حمید مهمند گزارشگر "رادبو آزادی" که با جنرال پادشاه میر مصاحبه داشت، در آخر از او پرسید که: «جنرال صاحب! از معدود کسانی که راز جایگاه گور دسته جمعی داؤد خان و خانواده اش را در سینه داشتند، یکی شما استید. حالا که این گورستان پیدا شده و مرده ها از آن بیرون کشیده شدند، چه احساسی دارید؟ او در جواب گفت: «وقتی به سرخاک سردار داؤد خان میرفتم، سردار نادر جان و سردار محمود جان [محمد داؤد محمود غازی] (نواسه های داؤد خان) با من می بودند. آنها به پاس گرامیداشت پدر بزرگ شان از سر صبح آنجا میرفتند و خاکها را با انگشتان شان اینسو و آنسو میکردند تا استخوانها آسیب ندیده به دست این دو، دل شان برای مرده های شان بسیار میسوخت. استخوانها را به شفاخانه امنیت ملی آوردیم تا نظر به تصمیم رئیس جمهور یا امنیت ملی یا حکومت شناسائی شوند. البته شناسائی هویت ممکن نیست برای آنکه همه اش استخوان است.»

او در پایان مصاحبه چنین گفت: «خوش هستم من حیث مسلمان، تا امروز در هر گوشه جهان، چه کفر و چه اسلام، اگر رئیس جمهور مرده، جسدش گم نشده است. آنهم رئیس جمهوری مانند داؤد خان که بسیاری از مردم افغانستان در مرگش غمگین شدند. با یافت گورش حالا احساس میکنم که داؤد خان زنده شده است و خیلی خوشحالم که گورش یافت شد و مردم خواهند توانست به زیارتش بروند.»

انتخاب محل بازدفن رمیم شهداء:

طوریکه در اعلامیه دوم رسمی دولت، منتشره وزارت صحت عامه دولت جمهوری اسلامی افغانستان توضیح شد، جمعاً 18 نفر از خانواده شان که در روز 8 ثور 1357ش به شهادت رسیدند، به تعداد 16 جسد در دو قبر دسته جمعی در حواشی پولیگون پلچرخي دفن گردیده بود، تثبیت و هویت بعضی از آنها به شمول شخص محمد داؤد شهید شناسائی گردیدند. متأسفانه جسد میرمن بلقیس خانم تیمور شاه آصفی و جسد هیله دختر عمر داؤد بدست نیامد.



آرامگاه ابدی شهید محمد داؤد اولین رئیس جمهور افغانستان

پس از کشف و تثبیت هویت بعضی از اجساد، قدم دوم همانا باز دفن رمیم شهداء بود، که باید در زمینه تصمیم اتخاذ میگردید. نظریات مختلف از طرف مردم و بعضی شخصیت ها ابراز گردید و حتی مردم قندهار تقاضا داشتند که رمیم شان در قندهار به خاک سپرده شود و برخی نظر دادند که در حصیره آبائی این خاندان در تپه مرنجان دفن شوند و اما با پیشنهاد بسیار اشخاص به شمول چند فرد نزدیک به خاندان با تفاهم ریاست جمهوری به توافق رسیدند که محل دفن در ساحات غرب کابل بر بالای تپه ای در حواشی بین قوای مرکز و فرقه 7 ریشخورتعین گردد. با تائید این پیشنهاد محلی در آن قسمت ها مشخص گردید و رمیم شهداء پس از مراسم خاص و با شکوه که در قصر ریاست جمهوری بعمل آمد، بدانجا انتقال یافت و طی مراسم رسمی رمیم هر یک در قبرهای جدا گانه بخاک سپرده شدند. علاوه بر نظر است تا در آن محل بر قبر محمد داؤد شهید و احتمالاً باقی شهدای خانواده او بزودی گنبدی در خور شأن اعمار گردد و به اطراف و ملحقات آن به شکل لازم توجه بعمل آید. (کلیپ ویدئویی این مراسم در یوتیوب قابل دسترسی است)

د پانو شمیره: له 133 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ



آرامگاه ابدی خانواده محمد داؤد در بلندی های غرب کابل

از معلومات ذیل که محترم محمد قاسم باز یکی از اعضای کمیون شناسائی محل دفن شهداء و کسیکه در زندان پلچرخی با ما یکجا بود و پدر و برادرانش نیز به شهادت رسیدند، در ستون نظر سنجی پورتال وزین افغان جرمن آنلاین ارائه فرموده اند، یک جهان سپاس و اینک متن تبصره شانرا به حیث تکمله این نوشته با تشکر درج این بخش میدارم:

استاد محترم جناب داکتر صاحب کاظم!

غرض معلومات بیشتر این چند سطر ذیل را بخاطر غنا تحقیق و ریسرچ پر بهای تان که زیر دست دارید همراهی شما شریک میسازم. اولین شخص که به طرفداری و دفاع نظام جمهوری در حصه یکه توت سرک کابل پلچرخی به شهادت رسید جگرن خان محمد خان جهانگیری بهسودی قوماندان قطعه انضباط شهری گانیزیون کابل بود که همراهی یک صاحب منصب یک عسکر دریور و یک محافظ به شهادت رسیدند.

دومین کشتار وحشیانه حزب دیموکراتیک؟ خلق که به ده ها صاحب منصب عالی رتبه قوای هوایی را در خواجه رواش میدان هوایی عسکری در روز منحوس هفت ثور ۱۳۵۷ تیر باران نموده و به شهادت رساندند عبارت اند از: ۱- موسی خان قوماندان عمومی قوای هوایی، ۲- مرتضی قل سر انجینیر قوای هوایی، ۳- به ده ها صاحب منصب عالی رتبه قوای هوایی که اسمای شانرا فراموش کردم.

سومین کشتار بی رحمانه قطعات گارد جمهوری به شمول دگرمن محمد سرورخان چپر هاری قوماندان کندک تانک و یا پیاده

چهارمین گروپ که در عین روز یعنی شب ۸/۷ از دست کمونستان به شهادت رسیدند عبارت بودند از: ۱- بریدجنرال طاهرخان لغمانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، ۲- غلام نقشبند دشتی معین وزارت داخله، ۳- سمونیار میرگل قوماندان امنیه ولایت کابل.

پنجمین گروپ اشخاص ذیل بتاریخ لیل ۹/۸ به شهادت رسیدند عبارت اند از: ۱- دگرجنرال غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، ۲- دگر جنرال عبدالعزیز اعظمی لوی درستیز، ۳- برید جنرال عبدالعلی خان وردگ.

ششمین گروپ اشخاص ذیل بتاریخ لیل ۱۳/۱۲ که از طرف روز به بالا حصار برده میشدند و از طرف شب در رادیو افغانستان نگاه داری میشدند به شهادت رسانده شدند. عبارت بودند از: ۱- جگرن صاحب جان خان قوماندان گارد، ۲-

د پانو شمیره: له 134 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

امین الله داماد محترم رسولی صاحب ، که رئیس شرکت هوایی آریانا بود، ۳- ولی محمدخان قوماندان غند بالاخصار،
۴- دو قوماندانان کندک کوماندو که اسمای یکی شان هاشم خان بود، ۵- جگتورن محمدعالم خان ملک بابا پسر ملک
بابا کنری که چند روز قبل از کودتا هفت ثور در تطبیقات کوماندوی پای شان شکسته بود و در شفاخانه چارصد
بستر، بستر بود همراي این گروپ یکجا به شهادت رسیدند.
هفتمین گروپ محبوسین سیاسی که در زیر زمینی های وزارت دفاع به شمول من قاسم باز محبوس بودیم به تاریخ لیل
۱۵/۱۴ ثور به شهادت رسیدند عبارت اند از.
۱- جناب محمد موسی شفیق صدراعظم، ۲- پوهاند وفی الله سمیعی وزیر عدلیه و لوی خانونال، ۳- جناب سید وحید
عبدالله معاون وزارت امور خارجه، ۴- جناب جنرال عبدالله روکی سلیمان باجه اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، ۵- جناب
جنرال عبدالقدیر خلیق، ۶- جناب محمد رحیم خان پنجشیری مصاحب حضور اعلیحضرت محمد ظاهرشاه،
هشتمین گروپ که در محبس پلچرخي به تاریخ لیل ۲۲/۲۱ جوزا به شهادت رسیدند عبارت اند از.
پدرم و سه برادرم بالترتیب، ۱- بازمحمد خان پدرم، ۲- محمد حسن باز ولسوال چهاردهی کابل برادرم، ۳- سرفراز
باز تاجر برادرم، ۴- عبدالمجید باز سریاور ریاست جمهوری برادرم، ۵- محمد اکبر رئیس دفتر جمهوری، ۶- جگرن
یا دگرمن محمد هاشم خان ببرک زی یاور قوماندان قوای مرکز، ۷- سمونیار نصرالله امرخیل صاحب منصب پولیس،
۸- محمد گل ابراهیم خیل والی ولایت پکتیا، ۹- محترم صلاح الدین غازی پسر مرحوم شاه محمود خان غازی سابق
صدراعظم.
من قاسم باز و دیگر برادرم بنام عبدالولی باز دوهم بریدمن قطعه کوماندو تقریباً یک سال در زندان ماندیم. با عرض
احترام

د پانو شمیره: له 135 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

بخش دوازدهم

نگاه مختصر به شخصیت، افکار، اداره و طرز زندگی محمد داؤد

شهید محمد داؤد مؤسس اولین نظام جمهوری در افغانستان مردی بود که از 1311 تا 1357 جمعاً برای مدت 46 سال بصورت مستقیم و یا غیرمستقیم در صحنه سیاسی و اداری کشور نقش داشت و خدمات فراموش ناشدنی را برای اعتلای کشور انجام داد که شرح آن در این مبحث نمی گنجد، و اما لازم است در اینجا درباره خصوصیات بارز شخصیت، افکار، طرز اداره و نحوه زندگی او در محیط خانه و بیرون، در فضای رسمی و غیررسمی مختصر صحبت کرد و بخصوص نظری چند نفر را که با او در تماس بوده اند، منعکس ساخت.

نگاه کوتاه و فشرده برسوانح اومیتواند در شناخت بنیاد شخصیت او کمک نماید: محمد داؤد فرزند محمدعزیزخان (پسر ارشد سردار محمدیوسف خان) و برادر زاده و داماد اعلیحضرت محمد نادرشاه بود که در سال 1287 شمسی (1909) در کابل متولد و در سال 1300ش با اولین گروه متعلمان افغانی در دوره سلطنت اعلیحضرت شاه امان الله غازی جهت تحصیل به فرانسه اعزام شد و مدت 9 سال را که پدرش سرپرست محصلین و کاکایش محمدنادرخان وزیرمختار افغانی در پاریس بود، در لیسه "جیسن دوسیلی" درس خواند. در 1310ش (1931م) پس از سقوط امیر حبیب الله کلکانی و آغاز سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه به وطن برگشت، در کورسهای پیاده برای مدت یکسال تربیت نظامی گرفت و در 1311ش به رتبه فرقه مشر (جنرال) نائل آمد. از همین مقام به بعد حیات سیاسی محمد داؤد آغاز میگردد که گاهی در اوج قدرت، مدتی در کنج عزلت و بعد در راس کشورتاهنگام شهادت (8 ثور 1357ش) مدت 46 سال دوام میکند که آنرا میتوان بطورکل در چهار دوره خلاصه کرد:

1 - قدمه های اول، 2 - دوره صدارت، 3 - دوره "عزلت"، 4 - دوره جمهوریت.

هریک از دوره های فوق الذکر را اینجانب طی یک سلسله پیهم مقالات تحت عنوان: "نگاهی گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان (از کودتای 26 سرطان 1352 تا کودتای 7 ثور 1357)" مورد بررسی قرار داده و این سلسله در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین سر از تاریخ 14 جولای 2015 به نشر رسیده است. علاقمندان میتوانند متن کامل آنرا در لینک ذیل مطالعه فرمایند:

http://www.afghan-german.net/upload/elmi_bibliothek/kazem_sa_coup_deta_saratan12345.pdf

قضاوت درباره کارکردها و شخصیت محمد داؤد در طول 46 سال و در طی چهار دوره متفاوت (از قدمه های اول گرفته تا دوره صدارت و بعد دوره عزلت و در اخیر در دوره ریاست جمهوری) که با تمام اخلاص و صداقت به وطن خدمت کرد و چهره ای افغانستان را تغییر داد، واقعیتی است که هیچکس به شمول مخالفانش از آن انکار کرده نمیتوانند. اما طی این مدت طولانی خصوصیات در زمامداری او نهفته بود که برای بعضی ها قابل تحمل نبود و با منافع شان اعم از گروهی و انفرادی در تضاد قرار داشت.

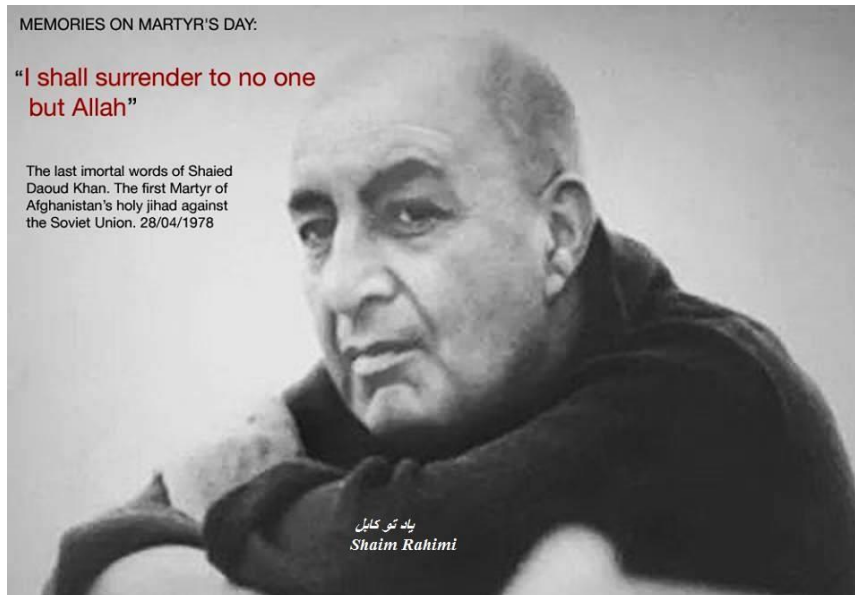
موقف سیاسی محمد داؤد به حیث یک "ملیگرای مسلمان" طبعاً با اندیشه های چپ و راست افراطی سازگار نبود. این دو گروه از جمله مخالفان طبیعی او شمرده می شدند، با آنکه برای مدت کوتاه جناح چپ (خلق و پرچم) از او و نظام جمهوری حمایت کردند، ولی برای آنها ثابت بود که این

د پانو شمیره: له 136 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لوی

همکاری به زودی در یک نقطه تقاطع خواهد کرد و این همان موقعی بود که داؤد خان به تصفیه آن جناح از داخل حکومت پرداخت و سپس به صراحت در جمع مردم هرات بر ایدئولوژی های وارداتی تاخت و بر لزوم یک ایدئولوژی مبتنی بر خصوصیات ملی و اسلامی در کشور تأکید کرد.



بر علاوه دشمنی جناح های چپ و راست افراطی، البته با سرنگونی نظام شاهی همچنان بر تعداد مخالفان او که از نظام شاهی حمایت میکردند، افزوده شد و کسانی که مقامها و امتیازات خود را در قبال این تحول از دست دادند، نیز شامل دسته ناراضیان علیه او شدند. کشورهای همسایه که از عروج مجدد محمد داؤد در راس دولت افغانستان هراس داشتند، نیز بر شدت فعالیت های تخریبی خود برضد او و حتی سرنگونی نظام جمهوری دست بکار شدند، چنانکه چند بار تشبث به راه اندازی کودتا ها خاصاً از طرف گروههای مختلف دست راستی (اسلامگرایان مکتبی) نشانه ای از این مخالفت ها میباشد. رقابت در سطح خانوادگی بخصوص با سردار عبدالولی که در مدت ده سال دوره مشروطیت گرداننده اصلی چرخ قدرت بود و تعدادی از نظامیان عالی رتبه را که بیشتر شان دست پروردگان محمد داؤد در زمان صدرانش بودند، بخود جذب کرده بود، با سقوط سلطنت فضایی را بار آورد که محمد داؤد همه آن اراکین نظامی را از حلقه بدور کرد و این خود موجب عقده مندی آنها در برابر نظام جمهوری گردید. عین وضع در ساحه ملکی نیز به نحوی پدیدار گشت.

با در نظر داشت حالات فوق قضاوتها در برابر طرز اداره، کارائی، عاملیت، انتخاب همکاران و سائر خصوصیات شخصی محمد داؤد از هم دور میروند و نظریات بین موافقان و مخالفان او حتی در سطح برخوردهای ذات البینی به شکل حاد تبلور می یابد. در این بخش سعی بر آنست تا نظر کسانی را در رابطه به شخصیت، نحوه کار، افکار و طرز اداره او از جمع مخالفان و موافقان طور نمونه گردآوری نمایم تا باشد از ورای آن خواننده خودش بقضاوت بپردازد. همچنان در پایان این بخش که پایان این سلسله مقالات و در مجموع این کتاب خواهد بود، به این موضوع که قبل از "انفلاق" ثور وطن در چه حال بوده و بعد از "انفلاق" به کجا رفته است، یک نگاه اجمالی و مختصر به حیث حسن ختام خواهیم پرداخت.

د پانو شمیره: له 137 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولئ

نظریات پیرامون شخصیت، کارکردها و نحوه اداره محمد داؤد:

1 - نظر دگروال عبدالقادر:

دگروال عبدالقادر که خود در 26 سرطان 1352 یکی از مشمولین کودتا بود و بعد ظاهراً به حیث یک عضو فعال حزب دموکراتیک خلق (وابسته به نورمحمد تره کی) و اما در واقع ایجنت خاص جی.آر.یو(سازمان استخباراتی نظامی اتحاد شوروی) علیه نظام جمهوری و شخص محمد داؤد موقف گرفت و کسی بود که با فعالیت های چشمگیر خود در قوای هوایی، کودتای ثور را به پیروزی رسانید، در صفحه 217 و 218 (بخش هفده) کتاب خاطرات خود از محمد داؤد با این الفاظ یاد میکند: «به نظر من، داؤد خان یک وطن پرست بود، یک ناسیونالیست و ملی گرا بود. هدفم از ناسیونالیست بودن ملی گرایی است، نه قبیله گرایی. داؤد خان به این خاطر ناسیونالیست و ملی بود که به سعادت افغانستان علاقه داشت.»

در اینجا پایه استدلال قادر چوبین میشود و می گوید: «اما داوود به دو دلیل نمی توانست جامعه را خوب درک کند. یک دلیل سن و سال داؤد خان بود، داؤد خان پیر شده بود. دلیل دوم تعلق داؤد به خاندان شاهی بود. داؤد خان از جامعه بیخبر و نمی توانست جامعه را آن طور که هست، درک کند. از نگاه اخلاقی داؤد خان با اخلاق ترین فرد خاندان سلطنتی و آل یحیی بود. پس از هفت ثور ما نتوانستیم هیچ چیزی که دلیل بر انحراف داؤد خان از مسایل اخلاقی افغانی و اسلامی باشد، پیدا کنیم، درحالیکه در خاندان سلطنتی چنین مسایل رایج بود. در الیوم ها هیچ عکسی از زن داؤد خان حتا با سربرهنه نیافتیم، پس از کشته شدن داؤد خان هرچه پالیدیم... ما چیزی نیافتیم. هرچه بود در چوکات وظایف بود. همه اجراءات هم در چوکات وظایف رسمی صورت گرفته بود. داؤد خان در آخر عمر خود بسیار ناتوان هم شده بود.»

قادر توضیح نمیکند که مقصدش از درک جامعه چیست و اینکه او محمد داؤد را که هنگام شهادت در سن 68 سالگی قرار داشت، "پیر و ناتوان" میخواند، و اما از خود نمی پرسد که تره کی را در سن 65 سالگی بدون کوچکترین تجربه کاری در امور دولت به حیث رئیس دولت رژیم می پذیرد و در خدمتش قرار میگیرد. (یک بام و دو هوا).

قادر درباره لزوم سقوط جمهوری چنین بیان میدارد: «داؤد خان زمانی می گفت که منافع افغانستان را به خاطر چند میلیون پول خدشه دار نمی سازد. این زمانی بود که احساس می شد داؤد خان به شوروی تکیه دارد. اما در اواخر، وضع تغییر کرد. شاه ایران، داؤد خان را دعوت کرد. داؤد خان برای حج عمره به عربستان رفت. بعد به عراق و کویت و اندونیزیا رفت.»

قادر اعتراف میکند که: «در همان زمان بود که این مفکوره در بین ما چپی های حزب دموکراتیک پیدا شد که "وقتش فرا رسیده! داؤد خان انحراف کرده است و به اسلامیت ها رو می آورد. همین حالا باید چاره اش شود."» (کتاب خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر... صفحه 158)

این اعتراف جنرال قادر ریشه از همان تصمیم مقامات شوروی میگیرد که برای سرنگونی نظام جمهوری در کشور دست به اقدام یازیده و برای سفارت خود در کابل هدایت داده بودند تا برای تدارک مقدمات یک کودتای نظامی نخست بر سران دو جناح رقیب درحزب دموکراتیک خلق (جناح خلق و جناح پرچم) فشار وارد کند تا اختلافات خود را کنار گذاشته و به همکاری و تفاهم در ایجاد "حزب واحد دموکراتیک خلق" بپردازند.

د پانو شمیره: له 138 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

2 - نظر ضیاء مجید:

جگرن ضیاء مجید (بعد دگروال در وقت رژیم کمونیستی) که یکی از مشمولین کودتای 26 سرطان 1352 بود و پس از کودتا به حیث یاور و همچنان قوماندان گارد جمهوری تا سال 1355ش ایفای وظیفه میکرد و حینیکه در دام داکتر حسن شرق گیر افتاد و بسوی پرچمی ها کشانیده شد، محمد داؤد او را از وظیفه قوماندانی گارد جمهوری برکنار کرد و به حیث آتشه نظامی در سفارت افغانستان در دهلی مقرر نمود. او که هنوز هم خود را از طرفداران نظام جمهوری و بخصوص گروپ نام نهاد "جمهوریخواهان" میداند، در مورد شخصیت محمد داؤد ضمن یک مصاحبه با عبدالله شادان (پرچمی) منتشره بی بی سی چنین میگوید:

«داؤد خان را طوریکه من از نزدیک می شناسم، آدم بسیار وطنپرست و با احساس بود، یعنی در وطنپرستی او جای شکی نیست... شما در دوره صدارت داؤد خان دیدید که بسیار اصلاحات بنیادی را به وجود آورد، هم در ساحه اجتماعی و هم در ساحه اقتصادی. در ساحه اجتماعی اولین کاری که انجام داد، تساوی حقوق زن و مرد و آزادی نسوان بود.» او در پایان مصاحبه خود می افزاید: «مرحوم داؤد خان اینقدر احساسات عمیق وطنی پرستی داشت که در هیچ صورت به یک قدرت بیگانه اجازه نمی داد که بر او دیکته کند و امر صادر کند و این نهایت وطنپرستی اش بود. به نظر من باید [از حاکمیت ملی] دفاع میکرد. با اینکه او شهید شد ... و در افغانستان جنگ و بدبختی آمد، اما این وظیفه وجدانی او بود که باید دفاع میکرد.»؛ ضیاء مجید می گوید: «چون مرحوم داؤد خان را بسیار از نزدیک می شناختم، برای من ارزش یک پدر را دارد. واقعاً او هیچ نوع امتیازی برای خود قایل نبود، یعنی مثل یک انسان عادی در این وطن زندگی میکرد. ما در روز اول نظام جمهوری که او به رادیو کابل اعلام کرد، اولین چیزیکه او را امتیاز میداد نسبت به دیگر طبقات، کلمه "سردار" بود. کلمه سردار را دور کرد و تا آخر. او اولین رهبری است در افغانستان که یک پول از بودجه دولت معاش نگرفت و هیچ پهره داری در عقب ایشان روان نبود. برای من هدایت داد حتی یک نفر صاحب منصب نمیتواند بحیث پهره دار از پشت سرش برود.» (مصاحبه ضیا مجید با عبدالله شادان؛ متن این مصاحبه به وسیله نصیبه اکرم حیدری به قید قلم آورده شده و بتاریخ 25 دسمبر 2015 در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده است)

3 - نظر انجنیر عبدالکریم عطائی:

کریم عطائی از زمان صدارت تا روز اخیر زندگی محمد داؤد یکی از اشخاص نزدیک به او بود که در سه سال اخیر دوره ریاست جمهوری به حیث وزیر مخابرات در کابینه محمد داؤد ایفای وظیفه میکرد. عطائی در یکی از مقالات خود تحت عنوان "شناسائی جسد شهید مرحوم محمد داؤد بانی جمهوریت و اولین رئیس جمهور افغانستان"، منتشره افغان جرمن آنلاین مورخ 11 دسمبر 2008 چنین می نویسد:

«شکی نیست که سرنوشت کشورهای مانند افغانستان تابع عوامل پیچیده می باشد، ولی یک زعیم ملی می تواند این عوامل را بنحوی از انجا بنفع منافع ملی کشورش سوق دهد. مثال های ازین نوع اشخاص در روزگار نه چندان دور گذشته، مانند جمال ناصر و نهر، قابل سراغ است. مرحوم محمد داؤد نیز یک تن از زعمای بودند که در عصر کشورهای غیر متعهد در صف این چنین شخصیتها قرار داشتند. او توانست افغانستان را، با استفاده از رقابت در سیاست های شرق و غرب، از انزوا در راه انکشاف سوق دهد و جای افغانستان را در قطار کشورهای جهان و خاصتاً کشورهای غیر

د پانو شمیره: له 139 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

منسلک تثبیت نماید. او رجحان دهنده منافع ملی بود و برای اعتلای کشورش میزبست. او به میهن خود عشق داشت و مردی بود با عقیده راسخ بخداوند. محمد داؤد شهید اعمار کننده زیربنا های اقتصادی و صنعتی کشور در چوکات پلان های انکشافی بود و نهضت زنان هم در دوره صدارت شان در کشور بعمل آمد. او معتقد بود که همگام با تحولات اقتصادی و اجتماعی، تحول سیاسی درکشور اجتناب ناپذیر است.

محمد داؤد شهید از ملک و مردم افغانستان که آنها را از دل و جان بیشتر دوست داشت، شناخت قابل وصفی داشت. او با بزرگان و ریش سفیدان کشور در هر کجا که بودند، از نزدیک آشنائی داشت و هر گوشه و کنار کشور را با خصوصیات آن می شناخت. او نزد مردم عام افغانستان محبوبیت زیاد داشت. محمد داؤد شهید از خان، ملک، ملاک، و اشخاص صاحب نفوذ که از موقف خود سوء استفاده میکردند و همچنان از کسانیکه زیر پوشش دین و مذهب مردم را مورد بهره برداری قرار میدادند، سخت متنفر بود. وقتی کسی مورد اعتمادش قرار میگرفت از او دیگر سلب اعتماد نمیکرد. او آنقدر به افغانستان و افغانیت عقیده داشت که تصور نمی کرد یک افغان گاهی هم منافع ملی خود را زیر پا گذاشته، در خدمت بیگانه قرار گیرد و به وطنفروشی تن دهد. شاید همین حسن نیت او بود که به قیمت جان خودش، اولاد و خانواده شان تمام شد. مردان بزرگ مافوق بشر نیستند و چون بشر از اشتباه عاری بوده نمی توانند، لذا توقع بی جاست اگر بگویم محمد داؤد مرحوم باید مرتکب اشتباه نمی گردید. او مردی بود با ایمان کامل و مسلمان راسخ. موجودیت نسخه مطلای قرآن مجید در آغوش شان [حین شهادت] نمایندگی مطلق از ایمان راسخ شان داشت.»

4 - نظر میر محمد صدیق فرهنگ:

فرهنگ در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" (صفحه 700) تحت عنوان فرعی "خوی و خصلت و شیوه زمامداری محمد داؤد خان" بعد از ختم دوره صدارت و پس از ذکر مختصر سوانح محمد داؤد، به ارزیابی شخصیت او می پردازد و می نویسد: "درسهای پیش از جنگ دوم جهانی [محمد داؤد] از جمله هواخواهان هیتلر بود و فلسفه سیاسی او را مبتنی بر برتری نژادی و دیکتاتوری عصری توأم با اطاعت کورکورانه از رهبر حزب دربست پذیرفت و از آن به بعد همواره خود را در زمره همان رهبر ایده آل فاشیستان می دید و جهت رسیدن به آن تلاش می ورزید».

فرهنگ اعتراف میکند که: «با این حال محمد داؤد خان مانند عمش محمد هاشم خان شخص پرکار و با انضباط بود، اما برخلاف او، به جمع مال و منال حرص و علاقه فراوان نشان نداد. زندگی نسبتاً ساده و کم پیرایه داشت و حتی از خوشگذرانی های معمول و استراحت ضروری به نفع اجرای وظیفه خودداری میکرد. در اداره امور در حدودی به تفویض صلاحیت معتقد بود، اما کمتر واقع میشد که همکاران نزدیک خود را از بین اشخاص کاردان و دارای صراحت لهجه انتخاب کند. اگر هم گاهی چنین اشخاص را به حکم ضرورت در دستگاه می پذیرفت، برای شان جرأت اظهار نظر باقی نمی گذاشت. هیچ سند و قرینه ای موجود نیست که در مقامهای رسمی خود از نائب الحکومگی تا صدارت استفاده جویی نموده باشد، اما در مقابل هیچ سند و قرینه ای هم وجود ندارد که به بازگشتاندن میراث محمد هاشم خان که تقریباً نیمه آن به او تعلق گرفته بود، از خارج به داخل کشور اقدام کرده باشد...» (صفحه 701) [تاجائیکه معلوم است محمد داؤد یک مقدار زیاد جایادهای میراثی عم خود را از جمله زمین های چهلتن و به بعضی دیگر را به ملکیت عامه برگردانید و نیز

وضع زندگی او در جریان سالهای عزلت و همچنان ریاست جمهوری مبین این حقیقت بود که او هیچگاه در زندگی خود به فکر زراندوزی نبود].

فرهنگ در ادامه می افزاید: «هرچند محمد داؤد خان به پیشرفت و اعتلای افغانستان علاقمند بود و به شیوه خودش در این راه تلاش می ورزید، اما چون وابستگی او به جاه و مقام بالاتر از هر وابستگی دیگر بود، نتیجه نهائی کارهای او نمیتوانست به خیر و صلاح کشور و مردم آن باشد.» [فرهنگ در شرح این موضوع دلیلی نمی آورد]. او می نویسد: «بعضی ها او را کمونیست و برخی سوسیالیست گفته اند، اما شیوه کار او در دوره طولانی قدرتش این ادعاها را تأیید نمیکند. سوسیال دموکرات هم نبود، زیرا با دموکراسی و آزادیهای شخصی عمیقاً مخالفت داشت. درمقابل، روش او در مملکتداری با روش رژیمهای فاشیستی شباهت زیاد بهم میرساند و یا اینکه از داشتن یک حزب منظم و با ضبط و ربط همانند احزاب فاشیستی غرب بی بهره بود، مثل ایشان به اصلاحات اجتماعی تظاهر میکرد و بنابراین دور از حقیقت خواهد بود که یک زمامدار فعال و ترقیخواه با گرایش فاشیستی شمرده شود.» (صفحه 702)

قابل ذکر است که قضاوت فرهنگ بر دو شخصیت تاریخی افغانستان هریک شهید محمد داؤد و شهید محمد هاشم میوندوال بیشتر بر مبنای دلایل انفسی استوار است که خاصاً از دوره انتقال و صدارت داکتر محمد یوسف و نقش فرهنگ در آن دوره نشأت میکند.

5 - نظر سید قاسم رشتیا:

با آنکه میانه رشتیا با محمد داؤد از اول چندان دوستانه نبود، این روابط در دوره انتقال و بخصوص در موضوع ماده 24 قانون اساسی که در گنجاندن آن رشتیا نقش بارز داشت، بیشتر به سردی گرائید. اما رشتیا برعکس برادرش فرهنگ چشم از واقعیت نپوشیده، در کتاب "خاطرات سیاسی" خود (صفحه 101 و 102) ضمن ابراز نظر عمومی، دوره صدارت محمد داؤد را چنین ارزیابی میکند:

«رویکار آمدن سردار محمد داؤد خان بحیث صدراعظم که در ماه سنبله 1332ش (1953م) صورت گرفت، در حقیقت آغاز یک دوره جدیدی برای افغانستان بشمار میرود. حکومت سردار محمد داؤد خان در قسم خود با مقایسه با حکومتهای سابقه بعد از اغتشاش داخلی 1308 (1929) یکنوع حکومت انقلابی بشمار میرفت که از بسا لحاظ ادامه با تجدید دوره امانیه را به خاطر می آورد، زیرا از یکطرف در ترکیب کابینه بصورت بی سابقه که عادتاً بعضی از وزراء تبدیل و برخی در پست های دیگر گماشته می شدند، این دفعه تقریباً تمام اعضای کابینه و اکثر کهنه کاران "گارد های قدیمی" به استثنای علی محمد خان که به حیث معاون صدارت باقی ماند، تجدید شده و اکثریت اعضای کابینه هم از عناصر جوان و تعلیم یافته انتخاب شده بودند. از قبیل داکتر محمدیوسف، داکتر علی احمد پوپل، داکتر عبدالرؤف حیدر، داکتر عبدالمجید، عبدالله ملکیار و امثال آنها. ازطرف دیگر پروگرام حکومت هم شکل و طرز جدیدی را ارائه میکرد که به ذات خود بی سابقه بود، مخصوصاً سیاست خارجی.... که مورد تجدید نظر قرار گرفته با ارزیابی اوضاع جهان روی اساسات متین و ثابتی قرار داده شد که تا اخیر دوره سلطنت کم و بیش به همان اساس دوام کرد.»

رشتیا در ادامه از چگونگی این تحول عمده در سیاست خارجی افغانستان طی دوره صدارت محمد داؤد چنین می نویسد: «این سیاست اساساً همان سیاست بیطرفی بود که از مدتها پیش بلکه قبل از

استقلال افغانستان در دوران جنگ اول جهانی آغاز یافته بود و در دوران جنگ دوم جهانی نیز ادامه داشت. اما فرقی که پیدا شد، این بود که این سیاست در سابق شکل "پاسیف" داشت و بیشتر جلب رضائیت همسایگان در آن رعایت می شد و اکنون بیطرفی افغانستان شکل "فعال" و مثبت را به خود اختیار نموده روی اساسات ثابت و روشن قرار گرفت که پایه های آن برمنافع ملی خود مملکت و قضاوت آزاد مردم افغانستان استوار بود و از همین جهت اتخاذ این سیاست و معرفی آن به سویه بین المللی موقع داد تا افغانستان از هر کشوری که برای دادن کمکهای بلاقید و شرط حاضر باشد، برای پیشبرد امور انکشافی خود معاونت بگیرد. چنانچه در مدت کمی افغانستان شکل یک "کشور نمونه" را برای جلب امداد خارجی کشورهای مختلف و مخالف به خود گرفت و تاملت دراز با وجود پیدا شدن تبدلات بزرگ در جهان، همین حیثیت خود را به حیث یک کشور بیطرف که با همه کشورها علائق دوستانه دارد، تا اندازه زیاد حفظ کرده بود. از طرف دیگر اتخاذ و تعقیب جدی این سیاست وزن افغانستان را در سیاست منظوری و جهانی به اندازه قابل ملاحظه افزایش داده و موجب شد که کشورهای بزرگ و کوچک توجه خاصی به سوی افغانستان مبذول دارند که بدست آمدن کمکهای وسیع و مختلف النوع نتیجه مستقیم آن بوده است.»

رشتیا در باره امور داخلی دوران صدرات محمد داؤد می نویسد: «حکومت سردار محمد داؤد خان به انکشاف اقتصادی حق اولیت قائل بود و اولتر به ساختن شبکه های مواصلاتی بحیث زیربنای اقتصادی با استفاده از کمک کثیرالجوانب خارجی اقدام نموده و در عین زمان سیستم پلانگذاری واقعی را برای بار اول در امور انکشافی افغانستان اساس گذاشت که تاختم آن دوره با وصف وقفه ها و انحرافات خورد و بزرگ بطور پرنسیپ تعقیب گردید و نتایج مثبت از آن حاصل شده است. در سنوات اخیر حکومت خود، سردار داؤد به امور اجتماعی هم توجه بی سابقه مبذول داشته قدم استواری از طریق رفع حجاب و قائل شدن حقوق برای زنان افغان برداشت که این اقدام شجاعانه او با درنظر گرفتن سوابق و تجارب تلخ گذشته به ذات خود یک حرکت تاریخی بشمار میرود، و بالاخره در آخرین سال صدارت خود موضوع اصلاحات عمومی و مخصوصاً دادن حقوق سیاسی را به مردم مورد مطالعه قرار داده پیشنهادی به مقام سلطنت تقدیم نمود که عدم موافقه روی اساسات آن منجر به کناره گیری او از وظیفه شد.» (خاطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا... صفحه 102)

6 - نظر دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق خان:

دگر جنرال عبدالرزاق خان - سابق قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی دوران سلطنت که بعداً در اوایل جمهوری محمد داؤد به دلیل اشتراک در کودتای مسمی به "میوندوال" زندانی شد و تا آمدن بیرک کارمل و قوای متجاوز روس در زندان بود، در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "افغانستان در جریان زندگی من" (چاپ کابل، 1384 ش، صفحه 72 - 73) راجع به خصوصیت مزاج تند محمد داؤد می نویسد: «داؤد خان که وضع خشن و اعصاب ضعیف داشت و پیشانی اش همیشه ترش بود و زمانیکه یک نا آرامی به مملکت پیش می شد، وی را به چهره دیگر میدیدم. روزی من هم بیاد دارم که به دفتر کار شان رفتم و ورقه عرض پیش کردم، همگی را امر اجراء داد. بسیار خوش به نظر میرسید. جرأت کردم و برایش گفتم: "سردار صاحب پیشانی شما همیشه ترش است. هرزیر دستی که می آید، آنها همان مطلب خود را طوریکه شاید و باید به شما گفته نمیتوانند. من که می بینم بجای اینکه کار خوب شود، کار خراب میشود. چه میشود که در وقت کار وقتی یک همکار شما نزد تان می آید، پیشنهاد شانرا به پیشانی باز بشنوید. اگر طرف قبول بود، خوب و اگر نبود، هدایت بدهید که

د پانوی شمیره: له 142 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

اصلاح شود."، طرف من دید و خوشش نیامد و گفت: "لالگی من را نکن. تو مردم افغانستان را نمی شناسی. من خوب می شناسم. اگر من با آنها با پیشانی باز و لب خند گپ بزنم، صباح سر شانه های من سوار می شوند."، این گپ را که شنیدم گفتم: خوب من این پالیسی شما را خبر نداشتم، اما چیزی که در علم من می رسید، عرض کردم. باقی اش را خودتان می فهمید و بس.»

7 - نظر استاد عبدالرحمن پژواک:

استاد پژواک یک شخصیت ملی و بین المللی افغان یکی از معتمدترین مشاورین شهید محمد داؤد در امور سیاست خارجی بود و او کسی است که کمتر به توصیف اشخاص بزرگ زبان کثوده، اما در مورد شخصیت محمد داؤد می گوید: «قبل از اینکه من به شهید داؤد خان ارتباط داشته باشم که چگونه شخصیت است، از زبان مردم شنیده بودم که وی عصبی مزاج، خودخواه و خودرأی است. روزی برای اجرای کاری با ایشان ملاقات نمودم. هنگام ملاقات و صحبت های کاری او را برخلاف تصورات قبلی خود یافتم یعنی آدم خیلی مؤدب، باحوصله و آگاه از اوضاع و احوال کشور و یک صحبت کننده با منطق و انعطاف پذیر در استدلال های منطقی بودند. برایم گفتند که ازین دیدار با شما و صحبت های علمی و منطقی شما ممنونم، اگر در کنفرانس های بین المللی در وقت ترجمه در بیانیه های من نواقص می ببینید، خیلی خوش میشوم با جرأت آنرا اصلاح و برایم خاطر نشان سازید. ازین به بعد میتوانید بدون کار رسمی مرا ببینید که باهم ملاقات داشته باشیم. او همچنان مرا به حیث نماینده مخصوص خویش در کنفرانس های معتبر بین المللی می فرستادند. باید صادقانه اعتراف نمایم که در تاریخ و عمرم چنین شخصیت ملی و مهربان به مردم را بعد از وزیر اکبرخان سراغ ندارم.» (برگرفته از رساله "دوران طلائی پنج ساله جمهوریت"، به اهتمام عبدالله نوابی، کابل، 2015، صفحه 3)

8 - نظر عبدالصمد غوث:

صمد غوث یکی از دیپلمات های ورزیده افغانستان بود که در دوره جمهوری محمد داؤد نخست به حیث مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه و بعداً به مقام معین سیاسی آن وزارت ارتقا کرد. او در امور سیاست خارجی یکی از شخصیت های معتمد رئیس جمهور محمد داؤد بود و در اغلب سفرهای رسمی رئیس جمهور را همراهی میکرد. او کتاب "سقوط افغانستان - بیان یک شاهد عینی" را حینیکه به ایالات متحده امریکا به حیث مهاجر اقامت داشت، به زبان انگلیسی نوشت و ترجمه دری آن بوسیله پوهندوی محمد یونس طغیان ترجمه شد و در سال 2000 به چاپ رسید. صمد غوث در پایان کتاب مبحثی دارد تحت عنوان "سخنهای آخر" (صفحه 272 تا 277). در یک قسمت این مبحث صمد غوث درباره شخصیت محمد داؤد "آنگونه که او بود" شرحی مبسوط و مطالبی قرین با واقعیت ها را نگاشته است که ذیلاً نکات عمده آنرا اقتباس میدارم:

او می نویسد: «در مورد محمد داؤد نظریات مختلف است. اگر از یکطرف برخی از سیاسیون در مورد حکومت مطلق العنان او سخت اعتراض دارند و آنرا مانعی در راه پیشرفت جمهوری افغانستان می شمارند، ازجانب دیگر درباره وطن دوستی او و اخلاص او در زمینه پیشرفت ملت افغان هیچ اختلافی وجود ندارد. مردم برای همیشه از طریقه حکومت کردن او خوش نبودند و گاهی هم اتهام خودستائی و غرور بر او وارد شده است. محمد داؤد در زندگی اجتماعی اصراف و خیانت را نمی پذیرفت. او کارکنان سخت کوش و خسته گی ناپذیر را میخواست، زیرا که از دوستان خود هم همین توقع را داشت. او حرف دیگران را می شنید، مگر فیصله خود را میکرد. از فیصله خود به بسیار مشکل دست برمیداشت. مگر چنان پیش می آمد که با مشوره های دیگران محمد داؤد فیصله های

ابتدائی خویش را ترمیم می نمود. او به آسانی برای کسی صلاحیت نمی داد. آن خاصیت برای خانواده دیرینه افغان نو نبود. او مجبور بود که مرکزیت نهائی امور حکومت را در اختیار داشته باشد. مگر این روش او با آنچه که او میخواست و با تحکیم بیروکراسی عصری همسوئی نداشت.»

صمد غوث علاوه میکند که: «محمد داؤد نظر خویش را درباره افراد به مشکل تغییر میداد. از دوستان وفادار خوشش می آمد. اگر کسی را از نظر می انداخت، بهر ترتیبی که بود هیچ نیروی نمی توانست نظر او را تغییر بدهد. او در فهم و درک مسائل قابل ستایش بود. از تاریخ افغانستان خوب آگاهی داشت. دل نرم داشت. درباره اشخاص غریب و ستمدیده اخلاصمند و دلسوز بود. آنگاه که آرام و سرحال می بود، محمد داؤد از زیر دل می خندید. او مطلق العنان ترشروی بود که ظاهراً معلوم می شد. مگر یقیناً وقتیکه کسی با او می نشست و صحبت میکرد، با او انس میگرفت.»

به نظر صمد غوث، محمد داؤد: «در نتیجه سالها مطالعه محتاطانه در مورد جنبش دست چپی ها به این نتیجه رسیده بود که آنها وفادار به کشور نیستند. تمایلات کهنه ملی او با تمایلات انترناسیونالیستی کمونیست ها مخالف بود. او با چند تن از افسران چپی که در کودتا با او کمک کرده بودند، روابط دوستانه داشت، مگر نمی پذیرفت که کمونیست ها افراد وطن دوست اند، همانطوریکه در وفاداری دست راستی ها شک داشت، آنها را نیز نمی پذیرفت.»

صمد غوث به نظر بود که: «داؤد مرد با انضباط بود. از بی دسپلینی و خودسری خوشش نمی آمد. او اکثراً از فضای ناخوش آیند دوران شاهی (دوره مشروطیت) یاد میکرد و می گفت که وکلا بسیار کارهای بی مسئولیت را انجام میدادند که اعتبار نظام و فعالیت حکومت را زیان میرساندند. یقیناً او خواستار چنان نظامی بود که در آن پراگندگی و خودخواهی جای نمیداشت. او میخواست که همه بدانند که جمهوریت و خودخواهی یک قسم و یک چیز نیست.»

«محمد داؤد دموکراسی را یک امانت مقدس می شمرد و مردم را نگهبان آن و آن در صورتی شگوفان میشد که مردم از ارزش های آن آگاهی یابند و همان گونه عمل نمایند. به گمان او در افغانستان به خاطر رسیدن به هدف دموکراسی بعضی شرایط باید آماده شود و به فکر او وقتیکه بیسواد محو شود، انکشاف اقتصادی طبق مراد در یک سطح لازمی برسد، فضای مناسب دموکراسی آماده میشود. بعد این کار مردم است که بگذارند دموکراسی ریشه بگیرد و نمو کند.»

«محمد داؤد خان در افغانستان طرفدار یک سوسیالیزم میانه رو بود که به ارزشهای عنعنوی افغانی پایبند باشد و مانند آن نظامهای مترقی اقتصاد به نفع همه پدید آید. محمد داؤد با قضاوت از اجراءات گذشته و با به میان آمدن حالات مناسب، مانند بهبود روابط با پاکستان و کمک گرفتن از منابع کشورهای اسلامی و عربی با در نظر داشت وضعیت های نو پیش آمده، میتوانست اگر برای او فرصتی داده می شد، افغانستان را در راه پیشرفت اقتصادی، اجتماعی رهنمونی کند. همینطور موقف محمد داؤد در امور خارجی با آرزوها و آرمانهای مردم افغانستان مطابقت داشت. اگر برای او فرصت داده میشد، خط مشی او یقیناً تشخیص اسلامی و بیطرفی افغانستان را برانده می ساخت.»

محمد داؤد بیطرفی را به حیث یک محافظ در افغانستان می شمارد و می نویسد: «به فکر محمد داؤد بیطرفی محافظی برای بقای افغانستان بود. به هر حال مفکوره بیطرفی او با روسها فرق داشت. محمد داؤد به آن اصولی سخت پایبند بود که در 1962 در بلغاریا تصویب شده بود، نه آنگونه که روسها صرف آنکشور را بیطرف می شمردند که در امور خارجی خط مسکو را پذیرفته و اعلان میکردند»

که اتحاد شوروی دوست طبعی کشورهای غیرمنسلک است... محمد داؤد پذیرفته بود که لازم است یک مقدار مراعات خاطر شوروی را نگهداشت. مگر در آنطرف مفکوره بیطرفی و استقلال افغانستان به مزاج شوروی ها برابر نبود. محمد داؤد گمان میکرد که شوروی ها درباره سودمندی خط مشی بیطرفی افغانستان آگاه هستند. بدبختانه که چنین نبود.»

صمد غوث در آخربه این نکته بسیارمهم اشاره میکند و می نگارد که: «با شهید شدن محمد داؤد یک دوره و یک طرزالعمل کاملی از زندگی ختم شد تلاش و تقلاى دوصد ساله زمامداران افغانستان برای اطمینان بخشیدن به بقای کشور و ملت شان پایان یافت و با آن یکجا استقلال کشور نیز اهمیت حایل بودن کشور هندوکش نخست درمیان دو امپراطوری و بعد در بین دو مفکوره و در میان رسم و رواجهای زندگی ناگهان فرو ریخت. درنتیجه آن نه تنها مشکلات زیادی را نصیب مردم افغانستان ساخت، بلکه یک دنیای خطرناک دیگری را هم به میان آورد.»

9 - روایتی از داکتر عبدالرحیم نوین:

پوهاند داکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور دولت جمهوری، وقتی در حوالی بعد از ظهر روز 7 ثور با دیگر اعضای کابینه در ارگ ریاست جمهوری حضور داشت، چنین روایت میکند: «در لحظاتی که غرش جت های جنگی و صدای فیر توپهای کمونیستها در فضای کابل، مخصوصاً در مناطق مورد توجه شان می پیچید، در حضور رهبر (محمد داؤد) و برادرش سردار محمد نعیم خان نشسته بودیم و درباره اوضاع جاری مذاکره و تبادل نظر داشتیم. قدیر وزیر داخله اصرار میکرد که باید سران زندانی کمونیستها طی محاکمه صحرائی فوراً اعدام شوند، زیرا اوضاع به جاهای خطرناک رسیده است. اگر آنها نجات یابند، فجایع غیرقابل تصور به وقوع می پیوندند و نجات از آن ناممکن خواهد بود. اما سردار [محمد داؤد] باعصبانیت فرمود: "چنین تصمیم عجولانه و غیر مسئولانه ما را نه تنها در برابر مردم افغانستان، بلکه در مقابل جهانیان جنایتکار می نمایاند. از سوی دیگر از چند نفر وطنفروش و نوکر بیگانه، شخصیتهای بزرگ سیاسی می سازد". وزیر داخله از اتاق برآمد. چند دقیقه بعد من [داکتر نوین] نیز نظر به ضرورت از مجلس خارج شدم. دیدم قدیر در گوشه دهلیز با کسی تلفونی صحبت میکند. از آواز بلندش دانسته می شد که عصبانی بود. او می گفت: "دراین لحظه از سردار امر گرفتن مشکل و حتی ناممکن است. من به حیث وزیر داخله امر میکنم همه را اعدام کنید. آواز مرا به حیث امر ثبت کن. همین که بیایم برایت سند تحریری میدهم."؛ بعد از مکث مختصر، نمیدانم از جانب مقابل چه شنید که با صدای بلندتر و خشمگینانه تر داد زد: "من امر میکنم!" و گویی را با عصبانیت گذاشت.»

طوریکه بار ها شنیده شده است، بعضی ها بنا برحسادت ها، عقده ها و بعضی مؤلفه های دیگر محمد داؤد را با بی حرمتی بنام "دیکتاتور، ظالم، خود رأی، خود خواه، نادان و... حتی دیوانه" خطاب کرده اند. روایت مستند فوق الذکر ثابت می سازد، کسیکه در لحظات بین مرگ و زندگی به چنین تصمیمی مردانه مبادرت می ورزد و از کشتن دشمنان خود و خاک و مردم با چنان تحمل و بردباری اجتناب میکند، مسلم است که او برعکس نظر بعضی ها، دارای شخصیت رؤف، واقع بین، با تحمل و با تفاهم ملی و مردمی بوده و درعین زمان متانت یک رهبر واقعی کشور را داشته که در راه خدمت به مردم و وطن از هیچ چیز درطول زندگی خود دریغ نکرده است. محمد داؤد حاضر شد مردانه جان دهد و اما خود و کشور را به دشمن تسلیم نکرد. او تا پای مرگ در موقفش استوار ماند و تا آخرین مرحله زندگی به خود فکر نکرد و به خانواده خود و وزرای خود گفت که شما بروید و خود را نجات

د پانو شمیره: له 145 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

دهید، ولی من در اینجا می مانم و امر داد که برای جلوگیری از قتل جوانان مدافع گارد، بیرق سفید را بلند کنند و به همه آنها که تا دم صبحگاه خونین در خدمت نظام صادقانه جنگیده بودند، اجازه داد خود را تسلیم کنند تا از ریختن خون شان جلوگیری شود. همین شهامت کافیهست که او بیک رادمرد تاریخ معاصر وطن مبدل شود و افتخار اولین شهید واقعی جهاد اخیر مردم افغانستان را حاصل کند. اینست فرق بین آن ملحدان بعدی و این شهید راه حق؛ روح همه شهداء شاد و یاد شان برای همیشه گرامی بادا.

"انفلاق" ثور - سرآغاز مصیبت ها: چه بودیم و چه شدیم!

روز 7 ثور سال 1357 (27 اپریل 1978) در افغانستان یک روز سیاه و مصیبت باراست. این حادثه که در واقع به هدایت و زمینه سازی مقامات شوروی عملی گردید، یک نقطه انعطاف و سرآغاز یک مصیبت نافرجام در تاریخ معاصر کشور محسوب میشود که از آن به بعد تا امروز و شاید تا سالهای دراز تاثیرات منفی و حزن آور آن از صفحه حیات مردم مظلوم ما محو نگردد. به منظور وضاحت موضوع قبل از همه توجه را به جواب این سوال معطوف میدارم که آیا این حادثه به زعم گردانندگان آن یک "انقلاب" بود و یا در واقع یک "انفلاق"؟

البته این رویداد که موجب انقراض یک حکومت مرکزی مسلط درکشور شد و نظم اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، اداری و فرهنگی را از هم پاشید، فضای صلح و امنیت همیشگی را مختل و کشور را به میدان خون و آتش مبدل ساخت و در نهایت به منظر با صفای افغانستان یک قیافه عبوس مملو از وحشت و دهشت داد، لذا جواب سوال فوق با استناد بررسی مقایسوی ذیل یک "انفلاق" بود، نه "انقلاب"! نگاهی به اوضاع عمومی کشور قبل از کودتای ثور و بعد از آن حقیقت این "انفلاق" را واضح میسازد:

افغانستان قبل از "انفلاق" ثور:

افغانستان کشور عنعنوی نادار متکی بر اصول ملی و اسلامی و همچنان استوار بر پایه های عمیق اجتماعی و مصنوعیت جمعی بود، بآنکه از نظر مادی در جمله کشورهای نادارتر جهان محسوب میشد، ولی از نظر معنوی غنای سرشار داشت. باوجود فقر نسبی شیرازه فامیل و حیات اجتماعی طوری تکامل کرده بود که در آن هیچگاه از بی لباسی عریان گشتن، از گرسنگی مردن، از بی سرپناهی آواره شدن مثل بعضی کشورهای دیگر مطرح نبود.

از نظر سیاسی افغانستان یک کشور مستقل و از لحاظ مصنوعیت و امنیت ملی مشکل نداشت. حیات جمعی و فردی در پناه استقرار سیاسی و سلطه حکومت مرکزی بدون تخریش و اصطکاک پیش میرفت. از نظر زراعتی با وجودیکه زندگی روستائی با وسایل و شیوه های بسیار ابتدائی عیار بود، اما لقمه نان برای همه به آسانی بدست می آمد. از نظر مواصلات مردم همه بطور آزاد و بدون قید و هراس از پشته های پلوان تا جاده های اسفلت، از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب، با استفاده از حیوان باربردار تا موتر و از کراچی دستی تا طیاره د رشب و روز در حرکت بودند. ترک دیار و مهاجرت به سرزمین های بیگانه درمخیله هیچکس خطور نمیکرد. تقوا و عبادت، خداپرستی و دیانت و احترام به رسم کهن جزء اساسی حیات فردی و خانوادگی را می ساخت. تعلیم و تربیه چه در چار دیوار مساجد و چه در محوطه مکاتب و موسسات تعلیمات عالی نقش خود را کم یا زیاد، سالم یا ناقص در راه تعمیم سواد و دانش عالی مسلکی بازی میکرد و مکاتب به روی همه در اقصی نقاط

د پانو شمیره: له 146 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

کشور باز بود. اگر چه حیات شهری هر روز از حیات روستائی فاصله میگرفت، ولی این پروسه به حیث یک جریان تکاملی پنداشته شده، بدون برخورد و اصطکاک پیش میرفت که از آن میتوان به سهولت، تفاهم عمومی را در قبال تجدد و احترام به آزادیهای فردی استنباط کرد. ناراحتی های روانی و عصبی کمتر دیده میشد. معلولیت و معیوبیت جز در اثر حوادث طبیعی و یا حالات غیر مترقب، به ندرت به نظر میرسید. حیات روزمره با قلت مواد و رکود مواجه نبود، صادرات و واردات به شکل معمول ادامه داشت و تجارت داخلی مطابق شرایط اقتصادی زمان پیش میرفت. صعود قیمتها و سطح عاید در یک تناسب نسبتاً قابل قبول تحول میکرد. قوای عسکری و پولیس، امنیت سرتاسری را در کشور حفظ نموده و امور ادارات حکومتی با کندی و بعضی نواقص، اما بطور منظم جریان داشت معاش مامورین همیشه سر وقت پرداخته می شد. خلاصه با وجود کمبودها و خلاها، همه چرخهای زندگی بطور آرام و بدون برخورد در مسیر عادی در حرکت بودند و مردم با خاطر آسوده و بدون ترس از فردا به زندگی یومیۀ خود ادامه میدادند.

افغانستان بعد از "انفلاق" ثور:

1 - از نظر سیاسی:

رژیم انفلاق زای ثور به زمینه سازیها در راه تهاجم قوای سرخ شوروی استقلال سیاسی کشور، این گرامی ترین و پرافتخارترین عنصر حیات ملی ما را که بخون بهای اجداد ماحاصل شده بود، یکدم برباد داد و کلید کشور را بست قوای متجاوز سپرد تا در پناه آن خود را بر صریر قدرت نگهدارد. با اینکار امنیت و مصئونیت ملی و تمامیت ارضی معروض به خطر شد، شیرازه حکومت مرکزی از هم پاشید و فساد اداری به اوج خود رسید. تمام قدرت در وجود حزب نام نهاد متمرکز شد و حزبیها از خود مختاری کامل بهره مند گردیدند. ایدئولوژی بیگانه و الحادی در چوکات دساتیر خشک حزبی جای ارزش های ملی و اسلامی را گرفت. هر کسیکه شامل حزب نبود، محروم از همه حقوق سیاسی و حتی طبیعی گردید و کسیکه ستایش گر شوروی و نظامش نبود، جایش در زندان و هرکی با اصول بیگانه مخالفت میکرد، جایش در چوبه دار بود. مشاوران روسی همه غیر مستقیم و حتی مستقیم در راس ادارات و مقامات تصمیماتی و اجرائیوی کشور قرار گرفتند و ارتش شوروی حاکم مطلق بر حیات یومیۀ مردم گردید؛ هرکی را می کشتند و یا می بستند و هرکی را تاراج میکردند، در برابر آن تاب مقاومت و دفاع فردی و حقوقی وجود نداشت، چون نمیشد با گلوله هم کلام شد.



د پانو شمیره: له 147 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

دستگاه حکومت برای سرکوبی مخالفان و قیامهای مردمی بیک دستگاه مطلق ملیتاریستی مبدل و مقررات نظامی نافذ بود. بهراندازه که آشتی ناپذیری ملت با حکومت بیشتر عیان می شد، بهمان اندازه فشار، تهدید، ظلم و قتل توسط رژیم افزایش می یافت. لذا دیری از انفلاق نگذشته بود که زندانها پراز مردم شجاع و پرمایه شدند، آنها مکاتب را بستند و آنرا به زندانها تبدیل کردند. کاربجای کشید که دیگر زندان و زندانی شدن مطرح نبود، چون شهر و ده همه بشکل یک زندان وسیع و بدون حصار درآمدند. اصول مجازات از اصل "بگیر و ببند" به اصل "بگیر و بکش" تغییر کرد، آن هم نه کشتن انفرادی، بلکه کشتار دسته جمعی و زنده بگورکردن، چون می گفتند که انسان ضد رژیم ارزش حتی یک گلوله را ندارد که با آن کشته شود، لذا باید او را زنده بگورکرد.

2 - از نظر بشری:

انعکاس منفی اوضاع سیاسی را میتوان درساحه بشری به وضاحت مشاهده کرد که با ازبین بردن صدها هزار جوان و انسان با دانش، آنچه را افغانستان ازقوای بشری و مسلکی در مدت چند دهه با مشقت تمام پرورده بود، فقط در عرصه چند سال از دست داد. این تلفات بزرگترین ضایعه درتاریخ کشور محسوب میشود که نمیتوان آنرا درطول چندین دهه جبران کرد.

با این وضع مردم شهر و ده از ترس جان و هم به منظور جهاد فرار را برقرار ترجیح دادند، نخست بشکل انفرادی و بعد بصورت دسته جمعی و گروهی به مهاجرت در داخل و خارج کشور پرداختند. این حرکت از قشرهای شهری آغاز و به سرعت به قشرهای روستائی گسترش پیدا کرد. پالیسی رژیم نیز طوری بود که علناً می گفتند: فقط یک میلیون برای ما کافی است. دیگران بدرد ما نمیخورند یا باید کشته شوند یا اینکه زمینه فرار و مهاجرت شان مساعد گردد، چون میدانستند که ملت را نمیتوان با قبول الحاد و اطاعت به ایدئولوژی بیگانه درقید نگهداشت.

مهاجرت به خارج مخصوصاً به کشورهای اروپائی و امریکا زخم دیگر است که کودتاجیان ثوردرساحه بشری برپیکر ناتوان افغانستان وارد کردند و التیام این زخم کار ساده نیست، زیرا به هر اندازه که مدت اقامت درشرایط هجرت طولانی ترشود، به همان معیار چانس برگشت ضعیف ترمیگردد. معضلات زنان، اطفال، جوانان و پیران دردیار هجرت بخصوص درکشورهای همجوار داستان رقت بار دیگر است که بر دردهای فراوان این انفلاق مدهش می افزاید.

آنها نیکه نتوانستند کشور را ترک کنند و مجبور به اقامت درشهر و قریه خود بودند، تحت فشارهای مختلف قرار گرفتند که در اثر جنگ و ویرانی شیرازه زندگی آنها کاملاً از هم پاشید، برخی از روی اجبار به حزب پیوستند و برخی در صف مجاهدین به جهاد علیه رژیم پرداختند که شرح داستان این بیجا شدگان داخلی و عقوبتی که از ناحیه گسترش دامنه جنگ بر آنها تحمیل میگردید و مثل کوچی از یک محل به محل دیگر پناه می جستند، از توان این مختصر بدور است.

3 - از نظر اقتصادی:

چهارده سال جنگ در برابر رژیم کمونیستی، بنیاد اقتصادی کشور را از هم متلاشی ساخت: ویرانی دهات، مزارع، باغها، جنگلات، سیستم آبیاری و کلیه منابع طبیعی و صنعتی، انهدام کامل ساختمانهای زیربنائی، فرار سرمایه های مادی و معنوی، سقوط حرفه های عنعنوی، انفلاسیون سرسام آور، فقدان مواد سوخت و انرژی، و بالاخره کمبود مواد حیاتی و صدها مشکل دیگر، کشور را به یک دشت سوزان و یک بیابان بی آب و علف مبدل کرد که در آن نه لقمه نان و نه جرعه آب سراغ می شد و نه

د پانو شمیره: له 148 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

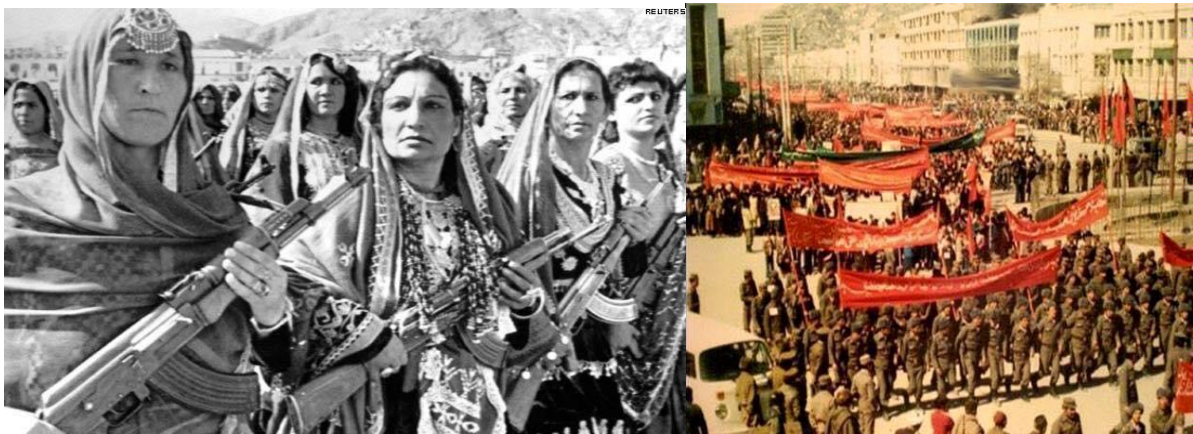
نشانه ای از آرامش وجود داشت. با آنکه مسئولان رژیم در این زمینه ها، سخن از پیشرفت و ترقی میزدند، ولی اگر کاری صورت گرفته باشد، بیشتر به منظور استحکام حزب و رژیم بوده، نه برای مردم. وقتی رژیم سقوط کرد، هیچ چیزی از خود بجا نگذاشت که بدرد مردم بخورد. روی همین دلیل است که بعضی از اراکین حزبی پناهنده در کشورهای غربی شدند.



فقر در شهر کابل در دوران داکتر نجیب برای بدست آوردن یک قرص نان از نانوائی

4 - از نظر اجتماعی:

فقدان امنیت و قلت مواد غذایی و از بین رفتن مزارع و وسایل زندگی در دهات موجب شد تا هزارها فامیل روستائی مجبور به ترک دهکده های خود شوند و به شهرها روی آورند. انطباق جبری آنها با شرایط شهری، مشکلات تازه را برای مردم خلق کرد. تبعیض طبقاتی از نظر وابستگی به حزب و تقسیم حزبی و غیرحزبی پدیده جدیدی بود که با خود مشکلات تازه و جدی را در زندگی اجتماعی مردم و روابط ذات البینی آنها بار آورد و فضای اعتماد و صمیمیت را بطور کل در بین مردم خدشه دار کرد. قیود شبگردی دوامدار محیط اجتماعی را به زندان شبانه تبدیل نمود و آنقدر بر روحیات فامیلها فشار آورد که اغلب از فرط تنهائی و بیکسی به انواع امراض روانی و عصبی مبتلا شدند.



عزای دوستان گم شده و دور شده، فضای زندگی خانواده را اندوه بار ساخت. پالیسی تجرید فامیل و ایجاد نفاق و شقاق در روابط پدر و پسر، مادر و دختر و خواهر و برادر، سلامت و احساس باهمی فامیل را برهم زد. همبستگی، غمخواری و احترام فامیل را که از عمده ترین پایه های حیات اجتماعی کشور بود، مضمحل و از هم پاشیده ساخت.

د پانو شمیره: له 149 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولئ

از همه مهمتر با فرار و کشته شدن بیشمار مردان، وظایف زنان دشوار گردید و آنها مجبور شدند بر علاوه نقش مادر، نقش پدر و نفقه دهنده فامیل رابعهده گیرند. دزدی، جنگ و جدال و انواع فساد اخلاقی به اوج خود رسید و درقبال آن زندگی اطفال و نوجوانان بطور فاجعه آمیز تغییر کرد. فرهنگ جنگ، جای فرهنگ صلح را گرفت و اسلحه حاکم بر اوضاع شد.

اینها همه پی آمدهایی از "انفلاق" ثور اند که متأسفانه در ادامه آن با آمدن تنظیمها و طالبان بر شدت اوضاع بیش از پیش افزوده شد که داستان مصیبت بار آن هنوز که هنوز است دنباله دارد.

پایان کتاب و تمت بالخير

داکتر سید عبدالله کاظم

مورخ 8 جون 2017

محمد اکبر بارکزی (ستون نظر سنجی) مورخ 9 جون 2017

با تمجید از زحمات استاد سید عبدالله کاظم که زحمت تحقیق در مورد شهر کابل و رویداد های مهم... را بر خود هموار نموده و از این طریق خدمت بزرگی به تاریخ کشور میکنند، یاد آوری کوچکی در مورد نقش یکی از مهره های خطرناک خلقی در کودتای شوم هفت ثور و سالهای متعاقب آن میکنم. من این شخص را از نزدیک دیده بودم و معلومات که در ذیل مینویسم بسیار دقیق است. عبدالحق صمدی یکی از صاحب منصبان مستعجل قوای هوایی افغانستان بود. وی اصلاً از مزارشریف بوده و در آوان کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در میدان هوایی خواجه روش وظیفه داشت. وی در این کودتا سهیم شد و با گرفتن دو ترفیع به سرعت در ردیف افسران بالا قرار گرفت و وظیفه اش از میدان خواجه روش به بخشهای حساس شفر و استخبارات اردو تغییر کرد. وی که راجع به عضویتش در حزب خلق صحبت علنی نمیکرد توانست در حلقه مورد اعتماد داود خان خود را حفظ کند. تا حدیکه در سفر رئیس جمهور داود به عربستان سعودی بحیث یاور اش اشتراک داشت. در عکسهای این سفر که در رسانه های آنوقت چاپ شد، عبدالحق صمدی در عقب داود خان دیده میشود. یقیناً گزارشات این سفر را بعداً به مشاوران نظامی روس داده است.

در کودتای هفت ثور عبدالحق صمدی از موقعیت خویش در شعبه شفر و استخبارات در خدمت کودتا و برای سرنگونی رژیم جمهوری استفاده نمود. نمیتوان شیوه این استفاده را به یقین دانست. اما گفته میشود که همه دساتیر صادره از سوی رئیس جمهور را در جهت معکوس آن تغییر داده و بشکل شفر به قطعات میفرستاد. آنچه روش است، اینست که عبدالحق صمدی بعد از کودتای هفت ثور به رتبه جنرالی ارتقا یافت و رئیس استخبارات نظامی رژیم هفت ثوری شد. وی تا اواخر سال ۱۳۶۰ درین پُست باقی ماند و بعد از بندی شدن یکی از اقاریش به جرم ارتباط با مقاومت ضد روسی، از اعتماد روسها نسبت به او کاسته شد و به حیث رئیس کشف وزارت دفاع تقرر یافت. صمدی تا سقوط رژیم دست نشانده روسها در پُست جنرالی و ریاست در داخل این رژیم فعال ماند. پس از سقوط رژیم و آغاز جنگ تنظیمی ها صمدی به پاکستان رفت و در نتیجه افسردگی روانی شدید بمرد. ممکنست هموطنان دیگری که در آن زمان در اردو کار میکردند سطور فوق را تأیید کنند. با عرض حرمت

د پانوی شمیره: له 150 تر 152

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

"خاطره ای از روز هفت ثور" (منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 8 جون 2017)

خاطره یک جوان با تخلص "دودیال" که در آنوقت متعلم لیسه حبیبیه بود، پر از مطالب دلچسپ آنوقت است که البته قسمت های مربوط به خاطرات روز 7 ثور موصوف را جهت مزید معلومات ذیلاً اقتباس میدارم:

دودیال می نویسد: «در سال ۱۳۵۷ من متعلم صنف دوازدهم لیسه عالی حبیبیه بودم، روز پنج شنبه مانند هر روز دیگر ساعت اول درسی طور عادی آغاز گردید، ساعت دوم روبه اختتام بود که خلاف معمول سروصدا در دهلیز مکتب پیچید، مانند لحظات تفریح ویا رخصتی. درحالیکه هنوز یکساعت مکمل به تفریح مانده بود، همه حییرت زده شدیم، معلم صاحب هم قهر وهم اشفته گردید دروازه را گشود تا خود را از وضعیت آگاه سازد، با دیدن هجوم شاگردان که همه از صنوف بیرون شده اند و در حال خارج شدن از مکتب اند، دوباره برگشت و به اشاره فهماند که میتوانیم از صنف خارج شویم، خودش بکس و عینک هایش را برداشت روانه دیپارتمنت شد. صنف ما در منزل چهارم بود، درحالیکه مدیریت (ادره) مکتب درمنزل اول در وینگ سمت شرقی بود. خروج شاگردان نخست ازمنزل اول آغاز شده بود، حدس زده میشود که اداره تصمیم گرفته بود تا شاگردان را رخصت نمایند (!؟)، ما بدون اینکه بدانیم که چه واقع شده است، به سرک دارالامان برآمدیم، ...»

درین روز ما با استفاده از سایر بسها خود را به شهر رسانیدیم. موتر های دارالامان در تیمور شاهی توقف مینمودند، بعد از پل باغ عمومی دور میخوردند بالمقابل پشتتی تجارتی بانک اولین ایستگاه شان بود و دوباره بطرف دارالامان میرفتند. البته تعدادی از هم صنفی های ما بطرفهای دارالامان، کارته سه و سایر نقاط میرفتند، یعنی همه به شهر نمی آمدند. من در مقابل پشتتی تجارتی بانک یعنی در آخرین ایستگاه پیاده شدم، ظاهراً وضع شهر آرام بود، ارینکه بودوباش ما در کوچه خیابان بود از مقابل سرای عبدالرحمن خان میگذشتم، درپهلوی سرای عبدالرحمان خان یک کوچه ی باریک بود که سرک لب دریا را با سرک مقابل فروشگاه وصل میکرد از هیمن نقطه تانک بزرگی را دیدم که از مقابل هتل خیبر پیش آمد و نزدیک مدیریت مخابرات توقف نمود. من این تانکها را در روزهای جشن دیده بودم.

به هر ترتیب، من در آن وقتها از سیاست چیزی زیادی نمیدانستم، ولی با دیدن این تانک و غرش های آن، در ذهنم آغاز یک تحول سیاسی خطور نمود، چه یک هفته قبل ازین حادثه مراسم جنازه ی مییر اکبرخیبر واقع شده بود و قبل از آن نیز حادثه ی فرار چند تن از مخالفان دولت جمهوری افغانستان به پاکستان واقع شده بود که در همین ایام قصه های لشمک وپشمک در شهر پخش ومردم را سخت آشفته و هراسان ساخته بود. هر ازگاهی اوازه های سرچوک نو میشد: دردهمزننگ یک زن خر شده!... جبارقاتل باز زنده شده!... درقلعه ی زمانخان ازیک خانه چهل تا مرده برآمد... مجیت (منظور مجید کلکانی بود) طیارای اوغانستانه مییره پاکستان !! وغیره. به این ترتیب ازیکطرف آرمانهای والا ووطندوستانه رهبرجمهوریت و از طرف دیگر خوشباوریها وزنده گی نهایت ساده اندیشانه ملت که

د پانو شمیره: له 151 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلینکی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

از نیرنگها و سیاستهای منطقه بی خبر بود. در پهلوی آن هر شب پروگرام (رادیو صدای دوست) پاکستان توسط دو نطق پنجابی (کاکاجان و برخوردار) تبلیغات زهر آگین علیه نظام جمهوری ما را براه میانداخت و مردم را در وسوسه غرق نموده بود.

این برنامه پاکستانی بدو علت درین وقت نشر میشد: یکی اینکه با پروگرام برنامه پشتونستان رادیو افغانستان مطابقت نماید و هم چنان با سرویس خبری هشت شب. این یکی از نخستین پلانهای ماهرانه پاکستان بود که ما جوانان را در وسوسه انداخته بود، همین وسوسه مرا مجبور ساخت تا به ورود و ظاهر شدن تانک عسکری در شهر بی تفاوت نباشم. خلاصه اینکه ازین کوچه از بین صداهای دنگ-دنگ بخاری سازان گذشتم و از مقابل زیارت کیدانی عبور نموده در زیر تعمیر وزارت پلان آن وقت (وزارت عدلیه ی فعلی) رسیدم. فواره اب چهارراهی پشتونستان خاموش بود، تردد موترها توقف نموده بود. بادبهار میوزید و ابرهای تیره در کنارهای آسمان سرگردان و پریشان بودند. تانک اندکی نزدیک تعمیر مخابرات (اداره پست) آمد، دود غلیظ به هوا پراکند و توقف نمود، نیم تنه ی جوانی زیبای که بروتهای سیاه و قد موزون کلاه و دریشی تانکیستها را دربر داشت سرپوش دایریوی کلکین تانک را چرخانید و نمایان شد، او به سمت افقهای کوه شیردروازه خیره شد. آنطرف تر در مقابل پارک کوچک خیبر رستوران یک صاحب منصب اردو سه تن را خلع سلاح نمود و بالای چوکیهای هتل نشاند. درین اثنا یک موتر جیب وزارت داخله از سرک مقابل فروشگاه بزرگ افغان نمایان شد، تانکیست جوانیکه از بالای تانک نمایان شده بود، برق آسا داخل تانک شد و ماشیندارش را بطرف جیب نشانه گرفته، از داخل موتر جیب فیر تفنگچه شنیده شد. درین محل مردم زیادی جمع شدند، همه ترسیدیم، درین اثنا ماشیندار تانک ضربه نمود و صاحب منصب سوار در موتر جیب را نشانه گرفت. از داخل موتر جیب ما دو دست را دیدیم که به علامت تسلیم بلند شد، ولی غالباً که این آخرین رمق حیات این صاحب منصب پولیس بود، زیرا ما از دروازه سمت راست موتر قطرات خون را مشاهده نمودیم. در همین لحظه پی بردیم که حادثه جدی است، گویا همه باخود اندیشیدند که این لحظات تماشا نیست که ساده لوحانه بطرف فیرها دید و حیات خود را در خطر انداخت، از همین رو گریز گریز شروع شد. همه متواری شدند، در تمام چهارراهی یک تانک ماند و چند صاحب منصب که در مقابل هتل خیبر بودند. مردم ترسیده بودند که صدای تانک دیگر نیز شنیده شد وقتی به عقب دیدیم صاحب منصبان پیشروی هتل خیبر نیز غایب و خودرا پنهان کرده بودند، ولی جیب خون چکان در حالیکه ماشینان روشن بود کماکان در جای خود متوقف بود. درین اثنا صدای فیرها شنیده شد، وضعیت وخیم تر شد، مردم در گریز بودند من بطرف راست دور خوردم در نقطه ی که فعلاً شفاخانه رابعه ی بلخی است (بالمقابل جمهورییت مارکیت) و مصئون تریه نظر میرسید یک صنفی خود(حنیف بکتاش) را دیدم. او نیز در حیرت بود که چه واقع شده است، من توقع نداشتم که او مانند سایرین در حیرت باشد، زیرا او یک آگاه و فعال سیاسی آن وقتها بود.

د پانو شمیره: له 152 تر 152

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکي په خیر و لولۍ